

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

اوراق تاریخ مشغون از نیرودنا و معنائی است که عمدتاً بر اثر سرکشی جا و طایان نفس پدید آمده‌اند. دیروز صدای چکاچک فشیرها و امروز فوشار هواپیماها و تانکها را کسانی بر پا می‌کردند و می‌کنند که با اصول تعلیم ندیده‌اند و با اگر هم تعلیمی در کار بوده است، تئوریه و تأدیه نفس را بدان راضی نبوده است.

از آغازین روز پیدایی انسان، هزاران پاسبان از سوی خداوند تبارک و تعالی بر انگیزته شدند تا وسیله هدایتش باشند و او را از مسیر ضلالت به طریق پاک الهی راهنمایی کنند. معلمهایی که به همراه معجزاتی عظیم و احکامی رحمانی بخشی، سختی‌ها را به جان خریدند و مزارقهای صعب و جانفرسا را متحمل شدند، قوم گمراهان را موعظه نمودند و به سبیل طافوریان برخاستند تا آنکه بر مرتفع‌ترین قله هدایت، انوار مشیخ آخرین فرستاده الهی حضرت محمد مصطفی به پدیدار گشت.

واللّٰه اعلم بالصواب - این رسالت پر دانش که حتی در کعبه - این یادگار ابراهیم بت شکن - انواع جهان خانه گزیده بودند و قلم جاهلیت در حقیقتی، نکت و

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
درس اول: مقام و منزلت معلم.....	۸
درس دوم: اولین حوادث.....	۱۷
درس سوم: انحطاطی.....	۱۹
درس چهارم: زلفت و مهریابی.....	۳۵
درس پنجم: مراعات آداب و رسوم اجتماعی.....	۴۲
درس ششم: نشاط و خادایی.....	۴۳
درس هفتم: سلفه صدر.....	۹۰
درس هشتم: اخلاص.....	۷۱
درس نهم: شخصیت از دیدگاه اسلام.....	۸۲
درس دهم: شخصیت از دیدگاه سایر مکاتب.....	۹۰
درس یازدهم: حدیث از خلقت انسان.....	۱۰۱
درس دوازدهم: مراثت شخصیت دیگران.....	۱۱۴
درس سیزدهم: سؤال (توقع پیدا).....	۱۲۷
درس چهاردهم: تخصص و توله.....	۱۳۷
درس پانزدهم: اصولیات عمومی.....	۱۴۸
درس شانزدهم: تقوا.....	۱۵۹
درس هجدهم: چه چیز قادر به کنترل خرابی انسان است؟ (اهل) - علم - تربیت.....	۱۶۸
درس نهمین: جهان اخلاقی (۱).....	۱۸۴
درس دهمین: جهان اخلاقی (۲).....	۱۹۴
درس یازدهم: جهان اخلاقی (۳).....	۲۰۹
درس بیستم: یکم قانون.....	۲۱۷
درس بیست و دوم: امر به معروف و نفی از منکر (۱).....	۲۲۵
درس بیست و سوم: امر به معروف و نفی از منکر (۲).....	۲۳۱
درس بیست و چهارم: بیان.....	۲۴۴

به عمل آمد و همچنین در تیراز محدود تکثیر گردید ولی محتوای فنی بهت‌ها و تقاضای قراران مشتاقان ما را بر آن داشت تا با ملاحظه حضرت استاد نسبت به چاپ این مباحث به شکل حاضر اقدام نمایم. متن حاضر ما حاصل پیاده کردن نوارهای صوتی و بازآرایی و تنظیم مجدد آنها است. بدین است پیشیادانات، انتقادات و سرالوات ارسالی خوانندگان محترم کمک شایانی در هر چه پربارتر نمودن این کتاب در چاپ‌های بعدی خواهد بود.

در اینجا لازم می‌دانیم از حضرت آیه الله مظلومی به حلت بدل توجه و قبول زحمت ایشان کمال تشکر و تشکر را ببنامیم و همچنین برای کلیه عزیزانی که در مراحل مختلف تهیه و تدوین این اثر ما را یاری نمودند از درگاه ایزد مسان توفیق رزق افزون در خدمت به اسلام و مسلمین را آرزو کنیم.

همرکز تربیت مسلم شهید آیه الله مظلومی - قم

فروردین ۱۳۷۰ هـ ش

مطابق با رمضان المبارک ۱۴۱۱ هـ ق

خرابی فوکره در بود در موفقی چنین خطور بر تارک مواضع آن حضرت این جمله می‌رشد که دبست ایتیم و هدف از دبست حضرتش را شناسان راه لایح و رنگاری به نوع بشر و حدیثان از زاری تاریکی‌ها به دیار نور و روشنی موفقی نمود و آمد تا آنچه تاریکی‌ها داشتند بدانان بیاموزاند.

طی چهارده قرن دشمنان فروع هدایت با انواع مسایم به خیال واهی قصد خاموش نمودن این پرتو ایزدی را داشتند و نه تنها توفیق یافتند بلکه اکنون با فزونی انقلاب اسلامی در ایران خونی تازه در رگهای انسانیت به گردش در آمده است. اینک زبست عظیم کرده‌های زور سلطه برای ردای از قید سلطه جریان مادی و معنوی بر درش این نظام الهی است و این تحقیق نخواهد یافت مگر آنکه سلطه و رنهای آتی با خوددای شایسته و مناسب تحت آموزشی و تعلیم واقع شوند.

دقیقا در همین راستا، قش و جایگاه ایزدشنه و انکار ناپذیر دهمم به‌بهار می‌شود البته نباید فرجه‌گاه در تبیین واژه مسلم اکتفا به معنونه مدارس و دانشگاه‌ها نبود بلکه می‌باید آن را از تربیت فرزندان در محیط خانه تا رهبری سیاسی، اجتماعی جامعه تقسیم حالت بسیار ضروری می‌نماید که با رنج نیاصل به مقام شامخ تعلیم و تعلیم تاکید قراران بر امر ترکیه قش، با طراحی و اجرای برنامه‌های اصولی و برنامه‌های آموزشی اساسی و سازنده، حرکتی همه جانبه برای نیل به اهداف نظام قضایی اسلامی انجام شود و هرگونه تأخیر یا تعلل در این رابطه خسارات جبران ناپذیری در پی خواهد داشت.

❦ ❦ ❦

مرکز تربیت مسلم شهید آیه الله مظلومی قم طی سالهای ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۰ توفیق یافت تا با یاری و مساعدت خالصانه استاد آیه الله مظلومی، سلطه مباحثی را پیرامون قش، جایگاه و وظایف مسلمین برگزارد نماید هر چند از این جلسات ضبط تصویری و صوتی

مسئولیت کند چون قدر و منزلت هر چه بالاتر باشد، مسئولیت سنگین تر است.

از نظر پروردگار عالم، کار معلم، کار خداست و نقش او در جامعه نقش پیغمبر اکرم است، نقش همه انبیاء و اوصیاء و بالآخره نقش روحانیت است. اولین سوره‌ای که بر پیغمبر اکرم «ص» نازل شده است، سوره غلق است، میفرماید:

اَفْرَأَیْنا مِمَّا رَزَقْناكَ الْاِنْسَانَ الَّذِیْ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ
اَفْرَأَ وَ رَزَقْناكَ الْاَلْبَسَیْمَ الَّذِیْ عَلَّمْنا بِالْقَلَمِ عَلَّمْنا
الْاِنْسَانَ مِمَّا لَمْ یَعْلَمْ

(مط ۱)

این آیاتی است که در همان وهله اول بر پیغمبر اکرم «ص» نازل شد و در این آیات پروردگار عالم خود را یک معلم قلمداد می کند. میفرماید، پروردگارت اکرم است، برای اینکه معلم است و در سوره جمعه میفرماید که هدف از بعثت رسول اکرم «ص»، هدف از آمدن قرآن و به عبارت دیگر، هدف از آمدن همه پیامبران و همه کتابهای آسمانی همانا «آموزش و پرورش» است.

پیغمبر با معجزه و قرآن برای آموزش و پرورش آمده است، یعنی بعثت، هدف قرآن یکی تهذیب نفس (تربیت) و دیگری بالا بردن سطح معلومات

درس اول

مقام و منزلت معلم

قَالَ رَبِّ اَنْزِلْ لِیْ صُفْرَیْ وَ یَسْرَیْ اَنْزِلْ لِیْ اَنْزِلْ
عَفْوَةً مِّنْ لِّسَانِیْ یَفْقَهُوا قَوْلِیْ

(طه، ۳۰-۳۴)

بحث ما به خواست پروردگار عالم و به لطف حضرت بقیة الله (عج)، راجع به یک سوال است و آن سوال این است: «چه باید بکنیم تا معلم خوبی شویم؟» این سوال، سوال خوب و بحث مفیدی است، مخصوصاً برای مصلحان و مصلحان عزیز. در جواب این سوال باید بگویم، شرایطی باید در شما فراهم شود تا معلم خوبی شوید، به عبارت دیگر فضائی باید در شما بوجود بیاید.

شرط اول آن است که معلم باید قدر خود را بداند و منزلت خویش را بشناسد، یعنی مواظب باشد تا اولاً خود را ارزان نفروشد، ثانیاً، احساس

پناہبر نشستند و سه مرتبه فرمودند: «ایستادام برای اینگونه مجالس؛ من آمدمام برای اینکه سطح معلومات را بالا ببرم».

در قرآن درباره دعا و راز و نیاز با آن همه اهمیت سفارش بسیار شده است تا آنجا که می فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنِّي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

55

(۶۰) منہ

«دعا کنید و از دعا مأیوس نشوید و اگر شدید به جهنم می روید و در جهنم خوار و ذلیل هستید.» این راجع به اهمیت دعا بود و اما راجع به قرائت قرآن - ولو در آن تدبیر نشود و معنای آن را نفهمد - قرآن می فرماید:

فَاَقْرَبُوا مَا تَسْعَرُونَ مِنَ الْغُرَابِ عَلِيمٌ اَنْ تَسْجُدُوْنَ
مِنْكُمْ مَرْغُصًا وَاَعَاخِرُونَ يَخْشَرُونَ لِمَا الْاَرْضُ يَنْتَفِشُونَ
مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَاَعَاخِرُونَ يَفْقَهُونَ لِمَا سَبِيلَ اللّٰهِ فَاَقْرَبُوا مَا
تَسْعَرُونَ

(مؤید، ۲۰۱۷)

یعنی ای مسلمانان! تا میتوانی قرآن بخوان. خدا میداند گاهی مریض هستی ولی در همان حال نیز قرآن بخوان؛ خدایم دادند گاهی مشغول کار هستی،

(تعلیم) انسان است. در لسان قرآن، به جای آموزش و پرورش، پرورش و آموزش آمده است. در اینجا درصدد آن نیستیم که چرا به جای آموزش و پرورش، پرورش و آموزش آمده است، اما بالآخره از این تکرار آیه در قرآن، نقش معلم در جامعه معلوم می‌شود.

قرآن می گوید، کار مسلم، کار خداست، تقش او، تقش انبیاء و تقش همه کتابهای آسمانی است. این جمله قرآن را بیک تفصیل.

یک معلم باید توجه داشته باشد که بسیار می‌تواند کار کند و نه تنها می‌تواند افراد شایسته و صالح را تحویل جامعه دهد، بلکه حتی می‌تواند افراد طالح را صالح نماید و قوانین طبیعی را خنثی کند. مثلاً معلم می‌تواند اثر قانون وراثت را خنثی کند. اگر نوجوان یا جوانی از نظر وراثی آلوده باشد یا اینکه از نظر محیط خانوادگی آلوده باشد، معلم کاروان و شایسته می‌تواند این ناشایسته را شایسته کند. در تاریخ نمونه‌های فراوان داریم که معلمی افراد ناشایسته را شایسته نموده است. اینکه معلم بتواند یک قانون طبیعی را از بین ببرد سبک شمارند. این منزلت دنیایی معلم است، اما از نظر پاداش و ثواب اخروی، بدانید که هیچ عبادتی بالاتر از تعلیم و تعلم نیست و هیچ عبادتی بالاتر از معلمی نیست.

پیشمر اکرم (ص) وارد مسجد شدند، دیدند دستمای مشغول ذکر و ورد هستند از آنها گذشتند و دست دیگری را دیدند که مشغول تعلیم و تعلم بودند؛

«عازم جبهه هستی با این وضع خطرناکی که برای مسلمانان بوجود آمده است، ایما بدان کار مهم‌تر از این، آن است که منحرفی را به راه یابوری، که برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست». یعنی ثواب آن، ثواب خط مقدم نیست، بلکه بالاتر از آنچه است که آفتاب بر آن می‌تابد.

اگر یک کلاس دینی تشکیل شود، در روایات می‌خوانیم که ملائکه می‌آیند و با آنها یشان را می‌گسترانند تا افراد روی آنها بنشینند، بعد به آسمان می‌روند و افتخار می‌کنند که بال آنها فرش جلسه تعلیم و تعلم شده است. اینها را سبک شمارید.

از اینها گذشته، قرآن درجای به معلم داده است که اگر شبانه روز به آن افتخار کند باز هم کم است، اینجا که می‌فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَتْسَاوٍ فِی الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَن أُخِيتَهَا فَكَأَنَّمَا أَخِيتَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَثَ ذَٰلِكَ فِی الْأَرْضِ لَمُتْرَفُونَ.

(مائدة، ۳۲)

بنا به تفسیری که امام صادق (ع) از این آیه شریفه کرده است، معنای آن

حسناً قرآن بخوان. آنگاه با حورارت می‌فرماید، میدانم که گاهی در خط مقدم جبهه هستی، باید قرآن بخوانی تا اندازه‌ای که برای تو میر است.

در جنگ خیبر، روز اول مسلمانها شکست خوردند. روز دوم و سوم نیز شکست بود و دشمن جسور شده بود و افرادی نیز از پشت خنجر می‌زدند و روحیه مسلمانان را تضعیف می‌کردند. وضع خطرناکی برای اسلام پیش آمده بود. پیامبر فرمود: «فر دا علم را به دست کسی خواهم داد که خداوند او را دوست داشته باشد و من نیز او را دوست داشته باشم و او هم خدا را دوست داشته باشد».

روز بعد پیامبر (ص) فرمود که امیرالمؤمنین علی (ع) به حضورشان برود. گفتند: «یا رسول الله! چشمان مبارک امام درد می‌کند و نمی‌تواند به جبهه برود». پیامبر فرمودند: «بیاید». امام (ع) را آوردند. پیامبر آب دهان مبارک خود را به پشت چشمهای امام مالیدند و با معجزه ایشان را شفا دادند. پیامبر علم (ص) را به علی (ع) سپردند و ایشان را سردار لشکر نمودند. امیرالمؤمنین (ع) سوار مرکب شد و پیامبر پیاده بود. در چنین وضع حساس، پیامبر (ص) باید حساسترین جملات را بفرماید و ایشان جمله‌ای فرمودند که درجای است والا برای معلم و افتخاری برای او. فرمودند:

«لانی یهدی الله بک رجلاً خیر لک من اللّٰه و ما لیماء یا هلال یددی الله بک رجلاً خیر منا»

ظلمت علیه الشمس»

مرد جاهل باشد، در عالم ملکوت اسم او در دفتر جاهلان نوشته بشود، اینکه قدر و منزلت خود را نداند». در ترویج البلاغه امیرالمؤمنین (ع) راجع به مؤمن می فرماید: «خود را ارزان نفروش، قیمت تو بهشت است، مواظب باش خود را به کمتر از بهشت ندهی». همچنین می فرماید: «خود را به پول نفروش، به غریزه جنسی نفروش، به ریاست و حشمت به مال و جاه دنیا نفروش». این راجع به مردم معمولی است.

بهشت این قسمت به یک معلم و یک دیر می گویند: کار تو کار خداست، مواظب باش با فکر کعبود حقوق و دنیا و مادیات خود را نفروشی و این درجه را از بین نبری، درجه تو بالاتر از اینها است. هر وقت خواستی خودت را ارزان بفروشی این آیه شریفه را بخوان و به یاد آور که پروردگار عالم به معلم درجه «امن اسماها لکنا اناس جعلا» را داده است.

ای معلم ارزش تو سه هزار تومان و پنج هزار تومان نیست، مبدا با رفیق بشینی و بگوئی حقوق معلم کم است، حقوق معلم ناچیز است. مواظب باش خود را به پول نفروشی و اگر فروختی دیگر آن درجه و مقامی را که قرآن و پیامبر به تو داده اند از دست خواهی داد.

این است که اگر کسی بتواند یک نفر را بسازد و یک باسواد متعهد تحول جامعه بدهد، ثوابش تنها این نیست که یک نفر را زنده کرده است بلکه ثوابش این است که جهان را زنده کرده است. اگر اینک پنج میلیارد جمعیت روی کره زمین است، قرآن می فرماید اگر بتوانی یک بچه مسلمان، یک فرد باسواد متعهد تحول جامعه بدهی و به عبارت دیگر اگر به وظیفه معلمی عمل کنی، در یک سال، یک نفر را زنده نکردی بلکه هزاران نفر را زنده کرده ای، پنج میلیارد را زنده کرده ای.

اگر شما فردی را که در حال غرق شدن در دریاست نجات دادید، چقدر ثواب دارد و چقدر از این عمل خود خوشحالید؟ یا اگر بچه همسایه شما در شرف مرگ باشد و او را به بیمارستان بفرستید و از مرگ نجات دهید، از این کار خود پیش مردم چقدر افتخار می کنید؟ و چه اندازه پیش وجدان خود و دیگران سرافرازید؟ چقدر مردم به شما می گویند «بارک الله» یک نفر را زنده کردید و کسی را که در شرف مرگ بوده است نجات داداید؟

قرآن می گوید معلم اگر بتواند آلوده ای را پاک کند، منحرفی را به راه بیاورد و یک مسلمان متعهد تحول جامعه بدهد مانند این است که جهان را زنده کرده است. این درجه معلم است و تأشیف در این است که بسیاری از ایشان قدر خود را نمی دانند.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: کنی، بالمره جهلان کم يعرف قلده «بسی است که

خلاصه درس اول

- باید شرایطی در معلم فراهم باشد تا معلم خوبی محسوب شود. شرط اول شناختن قدر و منزلت معلم است. از نظر خداوند کار معلم کار خدا است و وقتی او نقش پیامبر اکرم را می‌بیند در جامعه است.

- معلم توانایی انجام کارهای بزرگی را دارد و قادر است افراد صالح به اجتماع موعظه نماید.

- تلاوت قرآن کریم و توسل و دعا باید از سوی معلمین مورد توجه فراوان قرار گیرد.

- خداوند در قرآن کریم بالاترین درجات را برای معلم منظور نموده است و توفیق الهیانه نیز برای معلم را با پشت مقایسه کرده است.

- باید معلم درجه والا و مقام رفیع خود را با مادیات دنیوی معاوضه ننماید.

درس دوم

والا ترین عبادت

هیچ عبادتی در اسلام افضل از خدمت به خلق خدا نیست، حتی جبهه و خط مقدم آن با آنهمه فضیلت و توراتیت، با آنکه معلم اخلاق است، موهبتا کار معلم ثوابش بالاتر است. از حج و نماز شب و از هر عبادتی، خدمت به خلق خدا افضل است و بشارت میدهم به مصلحان که کار آنها خدمت به جامعه است، با این ثواب فراوان.

در روایت می‌خوانیم کسی خدمت امام حسن (ع) رسید و عرض کرد: «یا بن رسول الله! حاجتی دارم. گره کار من با دست شما گشوده می‌شود، گره کارم را بگشای.» امام و مرد حاجتمند برای رفع حاجت مرد به راه افتادند.

هنگامی که از کنار مسجد عبور می کردند دیدند که امام حسین (ع) در مسجد متکف می باشد. امام رو به مرد حاجتمند کردند و فرمودند: «چرا راحت را دور کردی و پیش من آمدی؟ خوب بود به برادرم می گفتی تا مشکلات را بر طرف کند.» سائل عرض کرد: «چون برادرشان در حال اعتکاف بود، نخواستم مزاحم ایشان بشوم.» - در اینجا حضرت جملای فرمودند که برای کسانی که مشغول خدمت به خلق خدا هستند، بسیار عالی است و باید از عملی که انجام می دهند به خود بیاند.

امام دوّم (ع) فرمودند:

تفاه حاجة المؤمن الفضل من اعتكاف سه

«اگر کسی حاجتی را از مسلمانی بر آورد، ثواب یک سال اعتکاف دارد».

در همین ارتباط، موسی بن جعفر (ع) نیز فرمودند: «تفاه حاجة المؤمن بطل سبعين حج المقبوله». اگر گره از کار کسی گشودی، ثواب آن مساوی هفتاد حج مقبول است، هفتاد حجی که هر طواف آن، بقول امام صادق (ع) شش هزار حسنه دارد و شش هزار گناه از آن پشوده می شود.

تفسیر این روایات فراوان است. مرحوم ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه در اصول کافی شاید بیش از پنجاه روایت به مضمونی که ذکر شد، نقل کرده است. با توجه به مطالب فوق مقلمان باید متوجه باشند که عملشان عبادت بزرگی است.

بر آوردن حاجت مسلمان بر دو قسم است. یکی مربوط به مادیات، مانند اداء قرض کسی که مقروض است و دیگری مربوط به معنویات که خدمات علمی و فرهنگی است به نسل حال و آینده. همانگونه که معنویات بالاتر از مادیات است به همان نسبت کار معنوی ارزشمندتر از کار مادی است.

مملکت باید اقتصاد صحیح داشته باشد، در غیر اینصورت وابسته خواهد شد، اما از اقتصاد مهمتر فرهنگ صحیح است و اگر فرهنگ صحیحی در مملکت برقرار نباشد، مملکت نوکر اجانب می گردد و به دامن این و آن می افتد. فرق بین اقتصاد و فرهنگ، فرق بین مادیّت و معنویّت است و این دو تفاوت فراوانی با هم دارند. تفاوت آنها، تفاوت جسم و روح است. اگر کسی را سیر کنید، ثواب بسیاری دارد. کار معلم، سیر کردن نوجوان از نظر علمی است. پیشتر اکرم (ص) و ائمه ظاهرین (ع) بدینال تعلیم علم به مردم هستند.

در روایتی آمده است که زنی از حضرت زهرا (س) مسئله ای را پرسید و حضرت زهرا (س) جواب فرمودند. زن در بین راه جواب را فراموش کرده، بازگشت و بار دیگر پرسید و جواب گرفت. زن در بین راه مجدداً پاسخ را از یاد برد. شهید ثانی^۱ - رضوان الله تعالی علیه - در حقیة المرید نوشته است

۱ - زین الدین بن علی بن احمد، از فقهایی بنام امامیه، در سال ۹۱۱ هـ ق ولادت

هر گاه شاگرد کند ذهن بود، باید با او کار کرد. از امام صادق (ع) روایت است که «مسلمان آن است که آنچه را برای خود می خواهد برای دیگران بخواند و نخواهد چیزی را برای مسلمانها، آنچه را برای عزیزترین عزیزان خود نمی خواهد.» بیش از پنجاه روایت داریم که همین مضمون را دارند. معلمها با این عقیده باید به کلاس بروند.

ای معلم! آنچه برای عزیزت می خواهی، برای دیگران هم بخوان و آنچه برای عزیزت - دخترت و پسرت - نمی پسندی برای دخترها و پسرهای مردم بنسند. اگر دانش آموز یک مسئله ریاضی را نمی تواند حل کند، به او بیاموز، این گره گشودن از کار مردم است و بالاتر است از بر آوردن حاجات مادی مردم. اگر بار انقلاب هستی و قصد خدمت فرهنگی داری و خود را پاسدار خون شهیدان میدانی، از همین لحظه باید تصمیم بگیری که شبانه روز خدمت فرهنگی داشته باشی.

گفتم کار معلم خدمت است به جامعه، انقلاب و نسل آینده که ثواب بسیار دارد و بر عکس، بی تفاوتی نسبت به جامعه، نمره بیجا دادن به فرزندان رفیق خود که موجب تبیل شدن بیجه می شود، خنده و مزاح بی مورد و بی ساعت کلاس را با قصه تمام کردن و بالاخره خدمت نکردن به خلق خدا، گناهی بسیار بزرگ است. روایتی را ذکر می کنم تا بدانید که بی تفاوتی چه گناه بزرگی است. یک نفر را به صف محشر می آورند که از بس ترسیده

که این عمل زن ده مرتبه تکرار کرده اند. در مرتبه دهم زن، از زهراء مرضیه (س) عذرخواهی کرد و گفت: «زهرا جان! من کند ذهن هستم و جواب مسئله را برای دیگری می خواهم و به این دلیل است که مزاحم می شوم.» حضرت زهرا (س) با کمال خوشروئی و تلافی فرمودند: «در سوال کردن، تو حق بر من پیدا می کنی نه من بر تو.» این جمله واضح حضرت زهرا (س) را می رساند. بعد حضرت فرمودند: «برای اینکه با جواب دادن به هر مسئله درجعات فراوانی در بهشت پیدا می کنم.»

این روایت می گوید که اگر کودک یا نوجوان کند ذهنی شاگرد شما است باید با صبر و حوصله و تلافی، بتوان اینک او یک مسلمان است و قصد آن دارید که گره از کارش بکشائید، به او تعلیم دهید، و این بسیار بالاتر از معنای هفتاد حج عمره مقبول، نماز شب و یا یک سال اعتکاف است، زیرا این ثوابها مربوط به گره گشایی از امور مادی مردم بود، اما شما گره معنوی را از کار مردم می گشائید.

پس وی در دمشق و مصر به تحصیل علم پرداخت. علی بن عبداللّٰه و شمس الدین ابن طولون از جمله اساتید او بودند. سفرهایی به حجاز، عراق و روم داشت. از او بیش از شصت تالیف ذکر شده است مانند روضة البهیة، سلاک الافهام و منیة السیرید فی آداب العفید و المستغنی. وی در دوران سلطان سلیم عثمانی در آثای سفر حج دستگیر و در بلاد روم در ساحل دریا به شهادت رسید و جسد مظلورش به دریا افکنده شد. سال شهادت آن بزرگوار را ۹۱۵ هـ ق نوشته اند.

معلمی حفظ شود، در کلاس اخلاق انسانی و جاذبه داشته باشد. در حالیکه دانش آموز از معلم حساب باید برد، طوری باید باشد که بتواند سوال کند و جواب بگیرد. اگر مسئله را غلط حل کرد، جواب صحیح را به او یادآورد و او را تشویق کند و نگذارد بین سایرین خجالت زده و سبک شود.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ لِّى الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَفِى الْأَرْضِ لَمُعْتَرِفُونَ.

(مائدة، ۳۲)

بنابر تفسیر امام صادق (ع) اگر معلمی بی تفاوت، موجب انحراف بچه‌ای شد و اگر معلمی ضد انقلاب شد و ابهت روحانیت را از دل بچه‌ها برد، ابهت اسلام را برد، گناهش به اندازه‌ای بزرگ است به مانند آنکه جهان را کشته باشد. اگر معلم با تفاوت باشد و با صرف وقت و عمر و با قیافه و گفتار سازنده، بچه‌ها را با انضباط عالی تحول جامعه بدهد قرآن می‌فرماید که جهان را زنده کرده است.

معلم باید با تفاوت و متعهد باشد. متعهد بهمره تخصص، که هیچکدام

است، چشم‌هایش به گودی رفته و رویش سیاه و در غل و زنجیر است در پیشانی‌اش نوشته شده است «ای من رحمة الله یعنی این فرد از رحمت خدا مأیوس است و باید به جهنم برود. بعد از این رسالتی خطاب می‌شود: «این از طرف حق خیانتکار است. خیانت به خدا و رسول الله کرده است.» چرا او خیانتکار است؟ زیرا او توانایی گره گشائی از کار مردم را داشت اما گروهای را نگه‌ود و می‌توانست خدمتی به جامعه بکند اما نکرد، بعد خطاب می‌شود: «او را به جهنم بیدارید.»

این روایت به معلمین می‌گوید: آقا قبل از حضور در کلاس، مطالعه کن؛ با خنده و قصه بچه را سرگرم نکن، اگر توانائی تدریس نداری، کنار برو. مواظب باش که دیر به کلاس نروی، بیشتر درس بده نسبت به بچه‌های دیگران بی تفاوت نباش و دلت برای آنها نبند. اگر می‌بینی دانش آموزی آینده روشنی ندارد و مرود خواهد شد، روی او کار کن، او را به خانه ببر یا در خانه‌اش به او کمک کن. این وظیفه است، نظیر نماز خواندن که واجب است. اگر گفتی «به من چه؟» و روی دانش آموز ضعیف کار نکردی و بی تفاوتی در کارت آمد و اگر قطع بدنبال این حقوق ناچیز بودی، مصداق «خسرالدنيا والآخرة» خواهی بود.

معلم باید قدر و منزلت خود را بداند. با بچه‌ها خوب کار کند، با کلماتی نظیر عزیزم، جانم و با قیافه‌ای سازنده برای بچه‌ها. در عین اینکه ابهت

خلاصه درسی دوقم

- در اسلام خدمت به خلق خدا برترین عبادات است و از آنجا که معلم، خدمت به جامعه است از ارزش فراوانی برخوردار است. روایات بسیاری از ائمه اطهار (ع) رسیده است که بر اساس آنها خدمت به جامعه، خصوصاً خدمات معنوی ارجحیت تلقی شده‌اند.

- آنچه از اقتصاد بهتر است همانا فرستگ صحیح است و بی تفاوتی نسبت به جامعه و فرستگ گناهی بزرگ محسوب می‌شود.

- در راستای توفیق در عبادتی چنین ارزشمند، ضروری است که معلمان عزیز با مطالعه، با صرف وقت و دقت کافی، و با تفهیم و تخصص لازم به امر تربیت شاگردان بپردازند.

- پاسداری از عیون خدیمان و پادری انقلاب اسلامی در گرو خدمت فرهنگی به جامعه است.

آنها به تنهایی کافی نیست. تخصص تنها، مانند دنیای امروز را پدید می‌آورد. در آمریکا، فرانسه و... تخصص هست اما از تعهد خبری نیست، لذا می‌بینید که دنیای امروز، یک باغ وحش به تمام معناست. علم دارند، اما چه جنبانها و گناهان بسیار بزرگ در آنهاها روی می‌دهد که انسان شرم دارد بیان کند. از طرف دیگر تعهد منهای تخصص، خشک مقدسی است و فایده‌ای ندارد و به جایی نمی‌رسد. ما متعهد با تخصص می‌خواهیم. و اما معلم، در حالیکه متعهد، متخصص و مدین است، باید متعادل و با تفاوت باشد، باید با وصله، با تلفظ و مهربانی باشد.

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعْلَمُ نَبِيَّهُ لَا تُشْرِكْ
بِأَنْفِ أَنْ الْقِيَرِ مَرِكْ لَقْمَنُ عَزِيمٌ

(لقمان، ۱۳)

این فرمولی است که قرآن به معلم می‌آموزد. لقمان^۱ با تلفظ و زبان خوش، با پند و اندرز و با استدلال پسر خود را تربیت می‌کرد و معلم باید مانند لقمان، کلاسی را تربیت کند. خلاصه آنکه، معلمان بدانند. کار حساس و خوبی دارند و مسئولیتی سنگین اما عالی و اگر بهشت را می‌خواهند، باید متعهد، متخصص و با تفاوت باشند.

۱ - لقمان مردی حکیم بود که بنا بر روایات اسلامی جیشی بود و در روزگار داور (ع) می‌زیست. در اشعار فارسی و ادب و حکم نام وی فراوان آمده است. کلمات حکیمانه بسیاری از وی در ارتباط با صفات نیکه، امر به معروف و نهی از منکر، صبر و تواضع نقل شده است. قرآن کریم در سوره لقمان نام او را ذکر کرده است.

ملی، چند سال پیش از هزار امانت زیر دست، او بیاید و سپس وارد اجتماع شود. مسئله مهم دیگر خطیر بودن این امانت است. شاگرد امانت معمولی نیست، امانتی بر قیمت است و از هر دوی گرانیهاتر.

اسلام برای فرد خیلی ارزش قائل است اما دنیای امروز برای انسان هیچ ارزشی قائل نیست و این تفاوت اسلام و دنیای امروز است. انسان امروز صبر، فکر و پول خود را صرف آدم کشی می کند. گوسفند کشتن و انسان کشتن در دنیای امروز تفاوتی ندارد.

از مارکس - آنکه میخواست مکتبش جهانی شود - شنیدماید که می گوید: «هر کس باید به اندازه قدرت خود کار کند و به اندازه ضرورت برداشت.» این گفته دلیل بر آن است که برای فرد ارزش قائل نیست و این شمار خیلی معنی دارد. وقتی مکاتب فروید، دور کیم و نیچه را مطالعه کنید می بینید به اندازه های انسان را پائین آورده اند که ارزش او را از حیوان بیشتر پنداشته اند.

اسلام، در مقابل مکاتب مغرب زمین، برای انسان ارزش بسیاری قائل است البته اگر انسان، انسان باشد. امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «مؤمن جرمش از حرمت کعبه بیشتر و از ملامت مغرب بالاتر است.» در قرآن کریم دیگر لفظ مؤمن نیامده بلکه می فرماید: «اگر کسی را کشت - بدون جهت - مانند این است که جهان را کشته است.»

درس سوم

امانداری

پیش از این گفته شد که یک معلم باید قدر و منزلت خود را بداند و هر کس قدر و منزلت خود را نشناسد، قدر آنچه را که دارد نمی داند و معمولاً نعمت خود را به هدر می دهد؛ نظیر بچه ای که قدر مروارید را نمی داند و آنرا به یک خرما می فروشد، گاهی هم با آن بازی می کند و هنگامی که خسته شود آن را می شکند.

اما شرط دوم که از شرط اول مهمتر است، آن است که معلم باید بداند امانتدار است، نظیر پدر و مادر با این تفاوت که پدر و مادر، دود، سه و یا ده امانت دارند ولی یک معلم حداقل چهل یا پنجاه امانت دارد و ممکن است

بقیه گوسفندها در محل قرار گرفتن مانع به جهش خویش به روال سابق ادامه می دهند. گوسفندها بر طبق قانون منابه و محاکات از سایرین تقلید می کنند و با استدلال به این کار نمی پردازند.

در مورد کودک می گویند که او را روی زانوی خود بنشیند و بگوید: «مرا دوست داری؟» و در همین حال سر خود را پائین بیاورد، کودک می گوید: «بله» بلافاصله عکس این سوال را پیرسید و سر خود را بالا ببرد، در جواب خواهد گفت: «نه»، از دیدگاه روانشناسی کودک تابع حرکات سر شما می باشد.

قانونی که مطرح شد در عوام زیاد دیده می شود و از سوی قرآن مذمت شده است. قرآن می فرماید که این قانون برای دوران کودکی است و در بزرگسالی باید تابع عقل بود نه احساسات و تقلید. این قانون در دوران کودکی نعمت بزرگی است زیرا پدر و مادر و معلم می توانند با استفاده از آن، کودک را تابع صد در صد خود نمایند و با کردار و گفتار خود، شخصیت کودک را بسازند.

قیافه، تن صمد، رکاکت و یا ادب در کلام و بالاخره همه گفتار و کردار بزرگترها به طور ناخود آگاه روی کودک مؤثر است. منظر کودک، نوجوان و جوان مانند دوربین عکاسی است. روانشناسان معتقد هستند که عقل انسان پس از چهل سالگی کامل می شود.

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَتَسَاوِیَ أَلَا ذَنْبٌ نَكَاتَنَا قَتَلَ النَّاسِ جَمِیْعًا

(مائده، ۳۲)

اگر به شما الماسی را به امانت بپارند تا از آن نگهداری کنید؛ شب، خواب به چشم شما نمی آید چون امانتی که نزد شما است بسیار گرانبها است. اسلام می گوید که ای انسان، الماس - هر چند گرانبهاست - سنگی بیش نیست؛ جوان و نوجوان هزاران برابر آن ارزش دارد. یک معلم باید بداند که هر سال ۵۰ - ۶۰ نفر از این امانت‌های پر قیمت زیر دست‌اوست که علاوه بر ارزش فراوان، بسیار ظریف و حساس نیز هستند، به ویژه در دوران دبستان و راهنمایی.

قانون منابه و محاکات، که یکی از الطایف بزرگ خدا است، در منظر کودک حکمفرما است؛ به این معنی که کودک از پدر و مادر بدون دلیل و برهان تقلید می کند. این قانون در بسیاری از حیوانات نیز هست و در اطفال زیادتر. در بزرگسالان این قانون تابع عقل است.

روانشناسان در تبیین قانون منابه و محاکات می گویند: اگر گله گوسفندی را در نظر بگیریم که از کوچهای عبور می کند و در وسط راه مانعی قرار داشته باشد؛ اولین گوسفند از روی مانع می هد و بعد دوقمین و سومی و ... مثلاً تا گوسفند پانزدهمی. در این هنگام اگر مانع را از سر راه برداریم باز هم

زنگ خطری است برای معلم که هر چه کودک در زمینه بی‌اندی مرتکب گناه گردد در نامه عمل خود (در صورت مکلف بودن) و در نامه عمل معلم او نوشته خواهد شد. بر عکس، اگر ببیند که معلمش به نماز اول وقت مقید است، او نیز مقید میشود و ثواب آن، هم در نامه عمل محصل و هم در نامه عمل معلم تا روز قیامت نوشته خواهد گردید.

بر اساس روایتی که شیمه و سنی هر دو آن را نقل کرده‌اند پیامبر «ص» فرمود: اگر کسی سنت نیکی بگذارد، تا آن سنت باقی است، برای سنت گذارنده پاداش دارد و اگر کسی کار بدی را بگذارد، یعنی به جای باقیات الصالحات، باقیات الطالحات بگذارد، هر کس مرتکب آن سنت سوء شود - حتی اگر سنت گذار مرده باشد - در نامه عمل او نوشته خواهد شد.

اگر خوشه‌ای انگور به امانت به شما سپردند و در آن خیانت کنید، تنها یک گناه خواهد بود، اما خیانت در تربیت نسل گناهی مستمر است، هر روز و شب تا سالیانی دور و تا روز قیامت، چرا که فرهنگ امروز است که نسل آینده را خواهد ساخت.

پهلوی چه کرد؟ فرهنگی را آورد که انگلیس و آمریکا به او دیکته کرده بودند، فرهنگی استعماری و استعماری، در زمان پهلوی دبستان، دبیرستان و دانشگاه بود اما محصل آن یک مشت افراد غریزه و با شرف زده - به استثنای افراد اندک - و چیزی که نبود استقلال و دین بود.

از طرف دیگر، رفع قانون منابه و مصاکات از خود نیاز به تلاش فراوان دارد و به همین دلیل قرآن شریف، عدم پیروی پیامبر «ص» از قانون فوق را از معجزات ایشان می‌داند. آنجا که می‌فرماید، قسم به ستاره‌هایی که حرکت دارند، خروب و طلوع دارند؛ این صاحب شما (پیامبر «ص»)(در مخیطی که همه گمراه بودند، هضم در محیط شد.

وَالْحَجُّمُ اِنَّا هُوَ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى

(نجم، ۲-۱)

این آیه شریفه می‌گوید که قانون منابه و مصاکات توانست در پیامبر اثر بگذارد و این معجزه اوست.

قل می‌کند آن هنگام که پیامبر اکرم ۵ - ۴ سال بیشتر نداشت می‌خواست همراه برادران رضاعی خود به هم‌مرا برود. مادر ایشان دست و صورت او را شست، لباس‌های وی را عوض کرد و بعد مهرهای را به گردان او آویخت. پیامبر اکرم پرسیدند: «این مهره برای چیست؟» مادر پیامبر در جواب گفت: «این برای حفاظت تو است.» تا اسم حفظ آمد، کودک ۴-۵ ساله مهره را از گردن باز کرد و بدور افکند و فرمود: «هَلْكَ بَعْلَاطِي» (خدا یا باید مرا حفظ کند، مهره چگونه می‌تواند؟) این عقل و وحی و تربیت الهی بود. با توجه به موارد ذکر شده مشخص است که اگر معلم رکاکت زبان داشته باشد فرد بی‌اندی را به اجتماع عرضه خواهد کرد و این خیانت است. این

می باشند.

امانتی که در دست معلم است، خطیر، پر قیمت، ظریف و حساس است، بر شما معلمان عزیز است که بسیار بسیار مواظب این امانت باشید.

شقاوت و سعادوت نسلهای بعد موهون معلم است و اگر الیاذ بالله امانتدار نباشند و در آن خیانت کنند، نسل را به مخاطره افکنده است و اگر هم امانتدار باشد ثواب نسل های پیاپی برای او است.

وَإِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ فَمَنِ الْإَرْضُ لِيُفْسِدُنَّ فِيهَا وَيُهْلِكُنَّ
الْخَيْرَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُنْكَرَ

(نوره، ۲۰۵)

قرآن مفسد فی الارض را یهلاک الحرث والنسل می داند. طاغوتها به این دلیل مفسد فی الارض هستند که کارشان فاسد کردن جامعه و نسل بد است. پهلوی در ایران، آتاتورک در ترکیه و آل سعود در حجاز و قادیانی در پاکستان و هندوستان همه ادین یهلاک الحرث والنسل هستند.

یهلاک الحرث والنسل یکی نظیر کار مغولها است وقتی به ایران داخل شدند. یعنی یک روپنا را با خاک یکسان می کردند، انسانها را می کشتند یا به اسارت می بردند، درختها را می شکستند و حتی قناتها را پر می کردند، مانند کاری که صدام کرد. و دیگری کاری است نه یک معلم، دبیر یا استاد نااهل و شهوت پرست و مادی گرا می کند و فرجوان و جوان بی دین و ادب تحویل اجتماع می دهد و نسل حال و آینده را فاسد می کند و به تعبیر قرآن مفسد فی الارض است. مفسد فی الارض فقط کسی نیست که با هروثین جامعه را خراب کند؛ معلم، مدیر، و دبیر نا اهل هم مفسد فی الارض

خلاصه درس سوم

- معلم امامت، خیر و بر ارزش را در اختیار دارد و باید امانتدار باشد.
- دینای غرب و مکتب مغرب زینب ارزش انسانی را تا پایین ترین درجات مادی نزول داده‌اند اما اسلام برای انسان واقعی ارزشی والا و عظیم قائل شده است.
- قانون مشابه و محاکات در سنین پایین بر رفتار و کردار تاثیر بسیاری دارد و بر مسلمین و مرتبان است که به آن توجه نمایند.
- ذهن کودکان به مثابه دوربین عکاسی، تمامی حرکات و رفتار اطرافیان را ضبط می‌کند و از این رو در هیچ حالتی نباید در رفتار و گفتار، حالایی بروز کند که تاثیر منفی در ذهن کودکان پدید آورد.

درس چهارم

رافت و مهر بانی

بحث ما در این جلسه درباره سوتین شرط است و بر اساس این شرط معلم باید رتوف و مهریان باشد. صفت مهریانی برای مسلمانان یک فضیلت است چرا که در قرآن شریف صفت مؤمن را همین رافت و مهریانی بیان نموده است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ
رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّامًا سَاجِدًا يَنْتَعِمُونَ فَضْلًا
مِنْ اللَّهِ وَرُضُوًا سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ
الْإِسْجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَمَثَلُهُمْ
فِي الْآلِ الْإِسْجُودِ الْإِسْجُودُ الْإِسْجُودُ الْإِسْجُودُ الْإِسْجُودُ

الطاف خفیه و جلّیه خدا اینکه اول پیامبر آمد و بعد مخلوق مکلف در این کره پیدا شد. حضرت آدم معلم بود و پیامبر در قرآن می خوانیم که پروردگار یک معلم را با دست خود تربیت می کند یعنی موسی (ع)؛ وقتی بزرگتر شد او را می فرستد زیر دست معلم دیگر (حضرت شعیب) و ده سال نیز شاگردی او را می کند. در این میان کار او هم با وظیفه معلمی مطابقت دارد. کار شبانی که صبر و حوصله بسیار نیاز دارد و باید به اندازه ای پابین آمد که باگوسفندان ساخت. لذا این معلم ده سال به شبانی مشغول بود و ضمناً زیر نظر یک معلم دیگر در حال تربیت شدن بود تا معلم شد. سپس از جانب خداوند خطاب می شود:

اَذْقِیْنَا اٰیٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی فَفَرَلَا لَهُ فِرْلًا کَثِیْرًا
لَّعَلَّهٗ یَنْتَعِزُّ عَنْ اَوْ بِخَشٰی

(طه، ۳۲)

می فرماید که برو به سوی فرعون که او اذغای خدایی می کند و آن قلدر را هدایت کن، خداوند دوست دارد او هدایت شود. اکنون که قصد به کلاس رفتن و هدایت او را داری مهربان باش، خشن نباش و با مهربانی و نرمی با فرعون صحبت کن، برای اینکه خدا دوست دارد فرعون آدم بشود. جاذبه هایی که در عالم وجود دارد، نظیر قوه جاذبه ای که در کهکشان ها است و یا جاذبه ای که در بین حیوانات است و تمامی عیانی که به عالم شده

فَاَنْتَ مُلْكٌ قَابِضٌ عَلٰی سُرُوْبِهِ یُنْجِبُ الْوَرَاثَ
لِیُغِیْبَ بِوَسْمِ الْکُفَّارِ وَعَدَّ اِلٰهَ الَّذِیْنَ دَانَسُوْا و
عَمِلُوْا اِلٰهًا لِّیَلْحُتْ مِنْهُمْ سَفِیْرَةٌ وَاٰخِرُ اَعْطٰیْمَا

(نجم، ۱۲۹)

پیروان پیامبر (ص) دارای دو صفت می باشند: اول سرسختی در مقابل دشمن و دوم دوستی و رافت در میان دوستان. شاید در بین فضایل انسانی فضیلتی به این بزرگی، خصوصاً برای معلم، نداشته باشیم. آنچنانکه از قرآن استفاده می شود، در صفات خداوند، صفتی بالاتر و بهتر و نورانی تر از رافت نداریم، لذا در قرآن شریف اول صفتی که برای پروردگار آورده شده است و یکصد و چهارده مرتبه نیز تکرار گردیده است همین صفت است. اگر کلمه رافت با رحمت را در قرآن بررسی کنیم شاید قریب هزار جا پروردگار عالم این صفت را بر خود اطلاق کرده است. گویا وقتی شما به کلمه «رحیم و رحمان» و یا در فارسی به کلمات «رئوف و مهربان» نظر کنید، می بینید که در سر تا پای آن نور خوراییده است. کلمه ایست پر نور مثل عاطفه و مثل مادر که از آن نور می بارد. اگر به کلمه مادر توجه ننمائید، می بینید که علاوه بر نورانیت سرپای این کلمه عاطفه است.

پروردگار عالم روی این کلمه خیلی اصرار دارد و مخصوصاً برای معلمها. خداوند روی کوه زمین اول معلم آورده بعد سایر مخلوقات را. از

راز کارش باز دارند، لذا بچه‌ها را وادار می‌کردند این معلم را سنگ بزنند و نگذارند سیر کلاس برود و با مردم تماس داشته باشد. وقتی برای تبلیغ از خانه بیرون می‌آمد، اراذل سنگ به ساق پای ایشان می‌زدند و گاهی وقتی به خانه باز می‌گشت، خانه را سنگ باران می‌کردند، اما فردای همان روز برای رفتن به کلاس آماده می‌شد. خدیجه می‌پرسید: «کجا می‌روی؟» پیامبر (ص) می‌فرمود: «نمی‌بینی که مردم در هلاکت هستند؟ همانا من معلم باید رافت داشته باشم. آنها بد هستند، آنها به طرف من نمی‌آیند، من باید بروم.»

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: «گاهی پیامبر (ص) به کوه حرا پناه می‌برد. من و خدیجه قطاری آب و غذا بر می‌داشتیم و می‌رفتیم و او را در آنجا، در کنار بوته‌ها و سنگها می‌یافتیم در حالی که زبرمه می‌کرد و می‌گفت: «خدا یا! تو می‌دانی که من یک معلم هستم و می‌خواهم شاگردانم خوب تربیت شوند. تو اگر می‌خواهی دل مرا خوشحال کنی، آنان را هدایت کن. دلی به آنها بده که من بتوانم کارم را انجام دهم. اگر سنگ به پای من می‌زنند، هدایتشان نما.»

باز می‌خوانیم که وقتی به پیامبری مبعوث گردید، دلش برای مردم می‌تپید، حتی برای دشمنانی که به او سنگ می‌زدند و او را زندانی می‌کردند، در مواقع استیلایت دعا، آنان را دعا می‌کرد. بالآخره بیست و سه سال با این رحمت و رنج تحمل کرد اما با عاطفه و رحمت عمل کرد و هنگامی که بر

است همه از رحمت خداوند است. در روایات می‌خوانیم که پروردگار می‌فرماید من آنقدر مهربانم که رحمت خود را به صد قسم تقسیم کرده‌ام و یک قسم را به عالم وجود داده‌ام، محبتی که در عالم هست نظیر آنکه مادر برای فرزند خویش، خود را به رحمت می‌اندازد و یا این جاذبه‌ها و عشقها که در میان انسانها دیده می‌شود و در میان کل موجودات، تنها از یک قسمت رحمت الهی است و ما بقی رحتش صد برابر رحمت همه مخلوقات است و این همان اولین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و در آن می‌فرماید که خداوند معلم است.

وقتی که در قرآن کریم را جمع به پیامبران مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم خطاب به پیامبر اکرم (ص) که بالاترین پیامبر است، می‌فرماید: «اما تو را فرستادیم تا رحمت و رافت برای همه باشی.» و همچنین در می‌یابیم که پیامبران برای این صفت والا خیلی خون جگر خورده‌اند. همین صفت لطیف و مهربانی حق است که یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر را برای هدایت فرستاده است و وقتی در کار این مصلحان راستین دقت کنیم، می‌بینیم که کار آنان عاطفی است. اگر هم پیامبران جنگ کردند، یا تحمیلی بود و یا اینکه مجبور بودند غده‌های سرطانی جامعه را از بین ببرند. جنگ برای پیامبر مشکل است و تحمیل. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید آنگاه که کفار قریش دیدند کار پیامبر (ص) بالا گرفته است مصمم شدند که نور ایشان را خاموش کنند و او

خلاصه درس چهارم

- صفت مهر بخشی از برجسته ترین صفات مؤمنین از دیدگاه قرآن کریم است.

- پیامبران الهی خصوصاً پیامبر اکرم (ص)، در مسیر هدایت بشر رأفت و مهر بخشی را همواره بکار می گرفته اند.

امت پیامبر (ص) و بشریت شاگردان کلاسهای هستند که پیامبران الهی معلمین آئند. انبیاء و رسل رنجها و مشقات بزرگی را در جهت تربیت بشر متحمل شده اند و در همه حال نیابت لطافت را منظور داشته اند.

- انسانها از سویی خدایند به کلاسی دھوت شده اند که ارباب و ارمیاء معلمان آنها هستند و راه و فلج رنگاری بشریت در گرو پیروی از تعالیم ایشان است.

مگر مسلط گردید، اول کاری که کرد، بت‌ها را شکست تا زمینه را برای تربیت فراهم کند و بعد میان حلقه خانه خدا را گرفت، و همه آن تابعین ها و فزاری ها، همانها که زیر بار شاگردی نمی رفتند و به استاد سنگ می زدند، اینک ترسان در مقابلش ایستاده بودند و خیال می کردند حالا مسلم شاگردان را تنبیه می کند و در این فکر بودند که به دستور پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) گردن آنها و اموال هند جگر خوار و ابروسفیان را قطع می کند. پیامبر دعای وحدت را خواندند، سپس رو به آنان کردند و فرمودند: «ای شما چه کنیم؟» یعنی منی مسلم که بیست و سه کلاس را اداره کردم و بیست و سه سال خون جگر خوردم، ولی شما در کلاس حاضر نشدید، چه کنیم؟ من که می خواستم شما را هدایت کنم اتفاقاً در مدت ده سال هفتاد و دو جنگ بر من تعمیم کردید، اینک با شما چه بکنم؟ همه گفتند که هر چه بکنی حق داری. پیامبر (ص) تبسم کردند و با یک دنیا رأفت فرمودند: «همان کلمه ای که برادرم، یوسف به برادرانش گفت، من نیز همان را به شما می گویم. گذشته ها گذشته است، اینک بیاید به کلاس و آدم بشوید».

وَأَيُّكَ لَمَعَنَ خُلُقِي عَظِيمِ

(نهم، ۴)

خود بخشی با عنوان آداب معاشرت دارند که در آن نحوه معاشرت با مردم را آورده‌اند.

انسان باید از هر لحاظ مودب باشد. بحث را از زبان شروع می‌کنیم.

- اولاً: زبان نباید رکاکت داشته باشد، یعنی فحاشی، تمسخر و نیش نباید بر زبان جاری شود.

- ثانیاً: زبان باید دارای تلفظ باشد.

اَقْبِمَا رَحْمَةً مِنْ اَللّٰهِ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنْكُم مِّنْ قَوْلٍ
فَلْيَبْطُ اَنْتَ لَيَبْغِيَنَّ اَنْفُسًا مِّنْ خَوْلٍ

(آل عمران، ۱۵۹)

قرآن کریم می‌فرماید که معلم نباید با خشونت صحبت کند بلکه با نرمی و مهرورانی باید سخن بگوید و خطاب به معلم اول - پیامبر اکرم (ص) - فرموده است که، پیغمبر اکرم (ص) اگر دارای زبانی خشن بود، اعراب دوران جاهلیت از اطرافش پراکنده می‌شدند، هر چند قرآن حق است.

- ثالثاً: معلم باید خوب سخن بگوید و لحن گفتار و انتخاب لغاتش باید متعارف باشد.

- رابعاً: خوب سخن بگوید و سخن خوب نیز. فحاشی، تمسخر و نیش زدن در اسلام گناهی بزرگ است، آیتدر بزرگ که قرآن در مورد آن می‌فرماید:

درس پنجم

مراعات آداب و رسوم اجتماعی

معلم باید مراعات آداب و رسوم اجتماعی را بنماید چرا که بسیاری از سمادتهای اجتماعی موهون ادب و مراعات آداب و رسوم اجتماعی است و در زندگی رمزی است برای ترفیقات. یک معلم تا خود مؤدب نباشد قادر نخواهد بود شاگردانی مؤدب تحصیل جامعه بنماید.

روانشناسان اصطلاح «کوچک‌های بزرگ» را بعضاً بکار می‌برند و معتقدند گاهی اوقات چیزهایی به نظر انسان کوچک می‌آید ولی همین کوچک‌ها در کوبیدن و باطرود ساختن بشر نقش بزرگی پیدا می‌کنند. در دین مبین اسلام نیز در این زمینه دقت شده است. محدثین ما، در کتب روایی

متوجه شدند که یهودی فحاشی کرده است. در جواب، پیامبر «ص» فرمودند: «علیکم»، یهودی دوم و سوم هم که داخل شدند همان کلمه را گفتند و پیامبر نیز جواب سابق را.

در این هنگام عایشه با همسایتیت خطاب به یهودی سوم گفت: «یا ابناء القردة والخنزرة» (ای فرزندان میمونها و خوکها).

- این جمله عایشه اشاره دارد به آیهای از قرآن کریم که می‌فرماید،

اجداد یهودیان به خوک و میمون نسخ شده‌اند - از آنجا که این جمله عایشه فحش بود، پیامبر «ص» ناراحت شدند و فرمودند: «ای عایشه! چرا فحش دادی؟» عایشه گفت: «یا رسول الله! ببینید که چگونه استهزاء می‌کنند».

پیامبر «ص» در جواب فرمودند: «هر چه گفتند، جواب آن را شنیدند؛ اگر گفتند: «سلام علیکم»، گفتیم: «علیکم» و اگر گفتند: «سلام علیکم»، گفتیم: «علیکم».

«علیکم» دیگر نیازی به فحش نبود. سپس پیامبر «ص» در نصیحت به عایشه فرمودند: «ای عایشه! در شب اول قبر، فحش بصورت بسیار بدی در می‌آید و با انسان محشور می‌شود و در برزخ و قیامت نیز ایشان را رسوا می‌سازد. مواظب باش در قبر و قیامت رفیق خوب داشته باشی».

این روایت به ما می‌گوید که نه تنها هر مسلمان بلکه تمامی انسانها، می‌بایست از نظر زبان بسیار مؤدب باشند. بسیاری افراد، بویژه خانها، دچار رکاکت زبان می‌باشند. از یک فرد معمولی انتظار زیادی برای این

وَبَلِّغْ لِكُلِّ فِتْنَةٍ لَعْنَتَهُ

(میزه: ۱)

برای درک بزرگی گناه فحاشی توجه کنید که یکی از ملازمین حضرت

امام صادق (ع) چه می‌گوید: «با امام صادق (ع) از کوچه‌ای عبور می‌کردیم.

غلام من از ما عقب ماند. او را صدا زدم، جواب نداد. باز دوم صدا کردم، باز هم جوابی نشنیدم و پس از سوتین مرتبه عصیان‌ی شدم و خطاب به او گفتم:

«یا بنی فاعلمه» امام تا این سخن را شنید، از شدت ناراحتی، دست خود را به

کمر گرفتند (یعنی ای رفیق! کمر مرا شکستی) و فرمودند: «چه گفتی؟ چرا

فحاشی کردی.» من خود را با خشم و عرض کردم: «یا بنی رسول الله! پدر و

مادر این غلام هندو بودند و مسلمان نبودند.» امام فرمودند: «من کاری به

پدر و مادر او ندارم، از تو می‌پرسم که چرا فحاشی کردی. تو دیگر حق آمد و

رفت با من را نداری.» پس از آن ماجرا تا هنگامی که آن حضرت زنده

بودند، اجازه ندادند با ایشان رابطه داشته باشم.»

از اینکه اشاره کردیم بالاخره نقل شده است که در صدر اسلام، یهودیهای

مقتلب برای استهزاء پیامبر «ص» تبانی کردند. گویا پیامبر «ص» همراه

عایشه در مسجد نشسته بودند. یهودی اول وارد شد و خطاب به پیامبر «ص»

گفت: «السلام علیکم» (لاسلام علیکم) به معنی «درود بر تو» است و «سلام

علیکم» به معنی «شمشیر و مرگ بر تو» می‌باشد. پیامبر «ص» و عایشه

سراسر جهان به فروش رفته است، در این مورد است که یک کاسب چه باید بکند تا مشتری زیادتری داشته باشد و یا یک مدیر کارخانه چه عملی را باید انجام دهد تا کارآیی، تشکیلات، تحت سرپرستی او افزایش یابد و بالاخره، یک معلم چه رفتاری داشته باشد تا شاگردانش او را دوست بدارند.

یک انسان چه کند تا بر دلها حکومت کند و در این موارد مثالهای متعددی نیز دارد. مجموع کتاب فوق تنها اشاره به محتوای یک آیه از آیات گویبار قرآن شریف است.

زبان نرم پیامبر اکرم باعث شد که عویرهای جاهل و چموش، گرد او جمع شوند. فتح مکه نیز از آثار زبان نرم پیامبر است و شمشیر علی (ع) تنها در بن بست‌ها به کار می‌آمد. همان زبان نرم بود که به گفته ناپلئون، طی پنجاه سال نیمی از جهان را گرفت و کرده دنیا را تکان داد.

هر فرد اگر بخواهد معلم خوبی باشد، باید علاوه بر عدم رکاکت زبان، از تملطف و مهربانی نیز برخوردار باشد و جملات او باید سراپا عاطفه باشد؛ خواه در کلاس و خواه در جامعه.

در سوتین شرط گفتیم که معلم باید از نظر نثر صدا و انتخاب لغات دقت نماید. ماعدای از پزشک‌ها و یا حتی علمای بزرگ را می‌بینیم که در عین تخصص، هنگام سخن گفتن، لحن گفتار یک روستایی به تمام معنا را دارند. ایان اگر از اهالی روستاهای شیراز، اصفهان و یا قم بوده‌اند، هنوز هم همان

مطلب نیست ولی برای خانم‌ها و آقایان معلم، رکاکت زبان تنگ است.

صرف نظر از گناه بزرگ رکاکت زبان، باید متوجه بود که بی ادبی موجب می‌شود که در شاگرد عقده پدید آید و او مصیبتا که اگر کودک و یا نوجوان و جوان عقده‌ای شود. خیلی بید است که کسی عقده‌ای شود و از او خطایی سر نزنند. با فزونی دل مرده و مطرود از جامعه می‌شود و یا تبدیل به جنایتکاری به تمام معنا می‌گردد. وقتی که افراد جنایتکار تاریخ را مورد بررسی دقیق روانی قرار دهیم در می‌یابیم که عقده‌ای بوده‌اند.

گاهی گفتن جمله «برو گم شو» از سوی معلم، ضربه‌ای به احساسات شاگرد وارد می‌کند و این ضربه از «ضمیر آگاه» به «ضمیر ناآگاه» اومی‌رود و باعث عقده‌ای شدن وی می‌گردد و در این حالت خودش نمی‌داند دچار چه عارضه‌ای و به چه علت است. زمانی که روانشناس آگاه، با متفاش روان شناسی خارهای ریز را از دل وی برگیرد، در می‌یابد که ضربه روانی یک معلم علت بیماری است.

گفتیم که از جمله عواملی که باعث پیشرفت انسان در جامعه می‌شود، تملطف در زبان است. در این رابطه، یک آمریکایی کتابی نوشته است تحت عنوان «آئین دوست بایی». که کتاب خوبی است هر چند پیرامون اخلاق انتفاعی سخن می‌گوید و زیر بنای اخلاق آن مادی است. این کتاب مفید که شاید بیش از هزار مرتبه تجدید چاپ گردیده است و میلیونها نسخه از آن در

می‌کنند.

عدم توانایی در بکارگیری لغت مناسب و آداب معاشرت، ضربه بزرگی به شخصیت انسان وارد می‌سازد. دیده می‌شود گاهی یک روستایی که اکنون دیپلم، لیسانس یا دکترا دارد و دارای مطلب تخصصی و منشی و... است هنگام سخن گفتن هنوز از همان لغات دوران بچگی و عبارات روستایی استفاده می‌کند.

تقاضا دارم به این «کوچکهای بزرگ» پیش از پیش توجه کنید و ژن صدا و استخدام لغات را با اهمیت بدانید. خوب سخن بگوئید و سخن خوب نگوئید. معلم هرگز نباید سخنی بگوید که خود را، مجلس را و کودک را سبک نماید.

معلم باید مواظب باشد که مبادا در کلاس، یک ساعت عمر ۵۰-۶۰ دانش آموز را هدر دهد که گاهی پس بزرگ است. در واقع این یک ساعت ۶۰ ساعت عمر جامعه است و اگر چهار ساعت در روز به کلاس برود در حقیقت ۲۴۰ ساعت از عمر جامعه را تنها در یک روز هدر داده است. پس باید معلمان بیندیشند که با عمر جامعه چه می‌کنند. اگر حرفهای آنان بدون محتوی باشد. به اجتماع خیانت روا داشته‌اند و این دزدی است، دزدی که تنها بالا رفتن از دیوار مردم نیست، کم کاری و اتلاف وقت هم دزدی است. به گفته سیدی دو چیز طیرة عقل است، دم فرو بستن به وقت گفتن و

کلمات و لغات روستایی را در سخن گفتن بکار می‌برند و آنچنان است که گویا با استعمال هر کلمه تیزل مقام پیدا می‌کنند. از آنجا که هر انسان تحصیل کرده، متعلق به اجتماع است، نباید به منش روستایی خود پای بند باشد و این نکته از ضروریات معلمی نیز هست. بسیاری بزرگانی را دیده‌ام که با عدم رعایت این شرط، دچار شکست فراوان گردیده‌اند.

عزیزانم! نمی‌گویم آنگونه که می‌نویسد، سخن بگوئید، این افراد گری است. شخصی در اصفهان بود که خدا رحمتش کند، او معتقد بود «انسان آنگونه که می‌نویسد باید صحبت کند.» و او کاملاً کتابی سخن می‌گفت و به همین دلیل مورد تمسخر قرار می‌گرفت. باید متعارف و مورد پسند عموم سخن گفت تا در هر نقطه‌ای قادر به صحبت باشیم.

در مورد استخدام لغت گفتنی است که گاهی دیده می‌شود اشخاص هنگام تماس تلفنی می‌گویند: «من تشریف آوردم، شما نبودید.» با سوادانی را دیده‌ام که هنگام سخن گفتن با من، به جای آنکه بگویند: «شما به من لطف دارید و من نسبت به شما ارادت دارم» گفته‌اند: «میدانم شما ارادت داری به من برای اینکه من لطف دارم به شما» در مقابل، بعضی در جواب این سؤال که «حائاتاً چطور است؟» می‌گویند: «مرسی». پدرتان کیجاست؟ می‌گویند: «مرسی» مادرتان چطور است؟ «مرسی» درست مثل آن است که جواب هیچ کدام از سؤالها را نمی‌دانند و تنها به «مرسی» اکتفا

از آنجایی که فصاحت و بلاغت خوبی دارند، شخصیت اجتماعی آنان نیز عالی می‌شود. از طرف دیگر گروهی با وجود داشتن علم فراوان، قدرت بیان مناسبی ندارند و نمی‌توانند دانش خود را عرضه نمایند. بزرگی می‌گفت: عده‌ای مانند خمره پر از باروت هستند اما هیچ استفاده‌ای از این خمره نمی‌شود ولی بعضی دیگر شبیه باروت سر تن‌گند و تأثیر فراوان دارند. بعضی علم ندارند. اما همانند باروت سر تن‌گ می‌باشند.

می‌گویند پدری پسرش را چنین وصیت نمود: «پسر جان! زبان خود را نیکو گردان و فصاحت و بلاغت داشته باش چرا که اگر قصد رفتن به مجلس را داشته باشی اما لباس نداشته باشی، می‌توانی لباس کرایه کنی و همچنین است اگر ترکیب نداشته باشی؛ اما اگر زبان و بیان خوب و مناسب نداشته باشی قادر به کرایه آن نخواهی بود.» و نیز مشهور است که دامادی عازم منزل نامزدش بود، مادر داماد به او گفت: «پسر! آنجا که رختی، بالا بالا بشین و حرفهای بزرگ بزرگ بزن.» پسر که منظور مادر را درک نکرده بود هنگامی که وارد شد، رفت و روی طاقچه نشست و شروع کرد به گفتن کلماتی مثل گاو، شتر، فیل و...!

خیال نکنید که این گفته‌ها مثال است، نه، واقعیت دارند و اگر هم مثال باشند، به قول روانشناسان: «مثالهای جامعه، آئینه فکر جامعه‌اند».

گفتن به وقت خاموشی. گاهی در میان ما طلبه‌ها نیز دیده می‌شود که فردی یک ساعت، پشت سر هم لغت ردیف می‌کند اما محوئی ندارد. چنین آدمی یک ساعت از عمر مردم را تلف کرده است.

مطلب دیگر آنکه حرف باید جذاب باشد تا در دل اثر کند. باید متوجه بود که شنونده کیست و نحوه صحبت را مطابق شخصیت و تفکر او و به شیوه‌ای ارائه نمود که بیشترین تأثیر را داشته باشد و همچنین کلام باید تفهیم و تفهیم داشته باشد و دارای فصاحت و بلاغت، اتفاقاً غالب افراد در مورد فصاحت و بلاغت مشکل دارند و این نقص بزرگی است و بر عهدهٔ معلمان عزیز است که آن را رفع نمایند.

کتابی است به نام «مطلول» که ما طلبه‌ها می‌خوانیم و بخشی از این کتاب در مورد فصاحت و بخشی دیگر پیرامون بلاغت است اما تنها با مطالعه این کتاب، فصیح و بلیغ نمی‌شویم هر چند طی دو یا سه سال، ابتدا تا انتهای آن را بخوانیم. از همین نکته باید پی برد که این بحث، بحث مهمی است و نباید آن را سرسری گرفت و بی ارزش تلقی نمود.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرمایند: «الْقَوْلُ قَبْلُ الْقِتَّةِ لِإِنِّي بِنُحْيِي شَخْصِيَّةَ الْإِنْسَانِ وَابْتَسَ بِهِ زَبَانُ الْوَاسْتِ. گاهی انسان با یکی دو جمله در جلسه، شخصیت عالی پیدا می‌کند. بعضی افراد دیده می‌شوید که علی‌رغم بی‌سوادی، خوب حرف می‌زنند و قادرند که جلسه را به خود جذب نمایند و

درس ششم

نشاط و شادایی

معلم نباید کسل و بی‌نشاط باشد، اسلام نیز روی این نکته تأکید کرده است و اصولاً مسلمان نباید کسل و بی‌نشاط باشد. امام موسی این جعفر (ع) فرموده‌اند: «ایاک والکل والکل فانهمما یستاک من-خیرالدینا والاخره ای مسلمانان! مواعظ باش که بی‌نشاط و کسل نباشی والا دنیا و آخرت نصراهی داشت. مسلمین باید توجه داشته باشند که به هنگام ورود به کلاس نشاط در چهره داشته باشند و میبتسم باشند. اگر گرد و غبار بی‌حالی، بی‌نشاطی، کسلی و خواب‌آلودگی در چهره معلم باشد، همین قیافه موجب بی‌نشاطی و کسلی شاگردان می‌شود و آنان را به انحطاط می‌کشاند. معلم دل مرده و بی‌حال

خلاصه درس پنجم

- مرامات آداب و رسوم اجتماعی بر همه و بالخصوص بر مسلمین لازم است.
- گاهی، حرکات و احوال به ظاهر کوچک و معمولی تأثیر و نقش بزرگی پیدا می‌کنند که باید نسبت به آنها دقت نمود.
- باید از لحاظ نحوه ادا نمودن کلمات و جهلالت رعایت تنگف را نمود معلم باید ضمن آنکه مطالب خوب و با ارزش را مباحث می‌نماید، نحوه بیان مطالب را به شیوارترین و مناسبترین روشها آراسته نماید.
- قدم مرامات آداب صحیح، عوارض و فقه‌ه‌های را ممکن است در مخاطبیه بر جود آورد.
- مسلمین باید با استخدام مناسبترین کلمات در هنگام تدریس و سخن گفتن، نه تنها اوقات گرانبای کلاسی را تسبیح نمایند بلکه به احسن وجه در مسیر ترقی و تعالی شاگردان به کار گیرند.
- در نشر گرفتن اطلاعات و شخصیت اجتماعی، مخاطب در تقویم و تقویم مطالب نقش اساس دارد.

زینده از توجیه هارون به مأمون و بی‌اعتنائی او به امین رنج می‌برد و بالاخره یک شب که هارون الرشید سر حال بود به او گفت: «پسر من، پسر تو هم هست و شاهزاده؛ چرا به امین اهتا نمی‌کنی و در عوض به آن کنیز زاده توجیه داری؟» هارون الرشید گفت: «امین به درد نمی‌خورد و خلافت پس از من به مأمون خواهد رسید و او است که قادر به کشور داری است. همین امشب این حرف را بر تو ثابت خواهم کرد.» سپس هارون کسانی را سراغ امین و مأمون فرستاد که همان نیمه‌شب در کاخش حضور یابند. پس از مدتی امین ژولیده و آشفته وارد شد. هارون الرشید به او گفت: «امشب قصد دارم جایزه‌ای به تو بدهم. هر آرزویی داری بگو.» امین گفت: «باغ بزرگ تو را که در خارج شهر است و فلان کنیزک مخصوص را و آن اسب را...» هارون پرسید که امین آن چیزها را از چه رو می‌خواهد. امین در پاسخ گفت: «(باغ را) خانام قراں خواهم داد و اسب را مرکب خود که به آن باغ بروم و...». پس از امین نوبت به مأمون رسید (در میان خفای حیثی، مأمون عالمی شیطان صفت و یک بد چنس به تمام معنی بود). مأمون آمد اما به شکلی کاملاً مجهز و به صورت سربازی آماده با چکمه و شمشیر و مژدب در برابر هارون ایستاد، مضایقه‌حالی که سرباز در مقابل فرمانده‌اش می‌ایستد. هارون سؤال خود را تکرار کرد و مأمون در جواب گفت: «امسال در مالیات مردم به نام من تخفیف بدهید، زندانیان قابل عفو را به نام من عفو

چگونه می‌تواند تدریس کند؟ عوام می‌گویند: دست شکسته به کار می‌آید ولی دل شکسته به کار نمی‌آید.

در روایات شیعه می‌خوانیم که امیرالمؤمنین (ع) وارد مسجد شدند و دیدند دسته‌ای در مسجد مشغول چرت زدن هستند. وقتی که حضرت پرسیدند که آنان چه کسانی هستند جواب داده شد، گروهی‌اند به نام «رجال الحق» که خانه و کاشانه و دنیا را رها کرده‌اند و همواره در مسجد مشغول عبادتند و اگر چیزی برای خوردن به ایشان داده شد خواهند خورد و الا صبر می‌کنند. امام (ع) فرمودند که سنگ نیز اینگونه است، اگر چیزی به او بدهند می‌خورد و گونه صبر می‌کند. سپس این دسته را به باد تازیانه گرفتند و فرمودند: «برخیزید و بدنبال کار بروید. اسلام رجال الحق ندارد، اسلام کسل و بی‌روح و بی‌نشاط نمی‌خواهد».

آدم با نشاط یک سرباز است و مانند سرباز مجهز. اگر کارش برای دنیا باشد، سعادت دنیا از آن او است و اگر برای خدای سعادت آخرت. «هارون الرشید» دو پسر به نامهای «امین» و «مأمون» داشت که امین از مأمون پست‌تر و مأمون از امین بلندتر و خود هارون الرشید نیز از هر دو آنان زشت‌تر بود. لعنت خدا بر هر سه آنان باد. هارون حرمسرای بزرگی داشت اما ملکه او «زینده» بود. زینده زنی فهمیده بود و کارهای خوب نیز به انجام ره‌انده بود. امین فرزند زینده بود اما مأمون فرزند یکی از کنیزکان هارون.

گاهی معلّم به علت نزاع در خانه و یا قرض و وامی که خود دارد و یا سایر مشکلات شخصی با چهره‌های عبوس و خمود در کلاس حاضر می‌شود و به اندازه‌ای کسل است که به قول عوام باید اوّل کفاره داد، بعد به او نگاه کرد. چنین معلّمی نخواهد توانست عمل مثبتی انجام دهد.

از دیگر نکات مهمی که باید مورد دقت واقع شود، مسئله رعایت نظافت و نزاکت ظاهری و آداب تمیزی بدن است. مراعات اموری که شاید بسیاری از آنها ناچیز و ساده فرض می‌شوند ولی در عمل عدم مراعات آنها باعث کوبیده شدن شخصیت انسان می‌شود.

یک معلّم باید با لباسهای پاکیزه و نظیف وارد کلاس شود و شاگرد را با عمل پرورش دهد. پیامبر اکرم (ص) قبل از خروج از منزل مقابل آئینه می‌رفتند و آن اندازه به این امر اهمیت می‌دادند که اگر آئینه‌ای نبود در مقابل آب خویشتن را مرتّب می‌نمودند. حضرتش در جواب این سؤال که چرا این اندازه به این امر اهمیت می‌دهید، می‌فرمودند: «نمی‌خواهم وسیله خست مردم شوم». رسول گرامی اسلام سفارش به پوشیدن لباسهای روشن و سفید می‌نمودند و پوشیدن لباسهای تیره و سیاه را مکروه دانست‌اند.

در روایتی دیگر از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرموده‌اند: «اگر برای امت من باعث مشقت نمی‌شد مسواک کردن را واجب می‌نمودم». روایاتی اینچنین بیانگر آن است که پیشوایان عظیم الشان دین، به امر

کبید و حقوق کارمندان را به نام من امسال یا حداقل در این ماه افزایش دهید». پس از رفتن مأمون، هارون رو به زبیده کرد و به او گفت: «بیدانی مأمون چه کرد؟ مملکت را مرید خود کرد، زیرا مردم با کارمند هستند که حقوق آنان افزوده شد و یا زارع و کاسب هستند که مالیات آنها کم شد و یا زندانیان و جنایتکاران می‌باشند که آنان هم عفو شدند؛ پس مأمون لیاقت دارد» عاقبت هم پس از مرگ هارون الترشید، امین به دلیل عیاشی نتوانست مایملک خود را حفظ نماید زیرا پادشاهان دور قاب چینه‌های عیاشی اطرافش را گرفته بودند. حتی کار به آنجا رسیده بود که امین شراب خورده بود و می‌گفت چه کسی الاغ من می‌شود؟ آدمی بی شخصیت گفت، من و ختم شد و امین برگردانش سوار شد و گرد مجلس می‌گردید و عروعر می‌کرد. خدا نکند انسان بی شخصیت شود. وقتی مأمون دید که امین توانایی اداره مملکت را ندارد، با حملهای پندار را تصرف کرد و امین را به قتل رسانید و حکومت را غصب کرد. به تاریخ و وقایعی اینگونه باید به دیده تفقّ و با دقت نگریست.

گفته شد که معلّم باستی با نشاط و تبسم به کلاس برود. اگر معلّم در کلاس خمیازه بکشد، شاگرد هم خمیازه خواهد کشید. می‌گویند اگر کسی خواهی کسی را خواب کنی در مقابلش چرت بزنی و اگر می‌خواهی کسی را بی حال کنی در مقابل او خمیازه بکشی!

خلاصه درس ششم

- در اسلام بی نشاطی و کسل بودن نکوهش شده است، از این رو معلمین در همه حاکم، خصوصاً زمان حضور در محیط تدریس باید شاداب باشند.
- نشاط و سرزندگی از عوامل موثر در موفقیت است و سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.
- معلمین باید سعی وافر نمایند که مشکلات شخصی خارج از محدوده تدریس در کلاس بروز ندهند چون مستقیماً در شاگرد تأثیر منفی خورده گذاشت.
- به پیروی از اولیاء گرامی دینی باید در حفظ نظافت و مرامات آداب اجتماعی کوشش نمود.
- بسیاری از امور که کوچک و ناچیز شمرده می شوند، احتمال آن دارد که تأثیرات سوء بزرگی را به دنبال داشته باشند.

نظافت و مرامات آداب اجتماعی اهمیت ویژه‌ای قابل می‌شدند و نظافت را به منزله جزئی از ایمانی یک مسلمان محسوب می‌کردند.

تفاضل دادم روی این بحث و مواردی که مطرح شد، فکر کنید و در کار و زندگی خود به کار ببرید.

به قلم نیاز دارد، معلم هم نیاز به سعه صدر دارد و اگر معلمی فاقد آن باشد مانند نطاری است که اژه ندارد و یا منشی که قلم نداشته باشد.

قرآن مجید در قالب قصه‌ای به ما می‌فهماند که معلم باید مسلط به اعصاب خود باشد و دارای سعه صدر. وقتی حضرت موسی (ع) بموثر به رسالت شد به او خطاب شد:

اَذْقِبْنَا اِلٰی بِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی لَمْ يَلْمِ يَنْتَظِرْ اَنْ
يَخْشٰی فَنُفِیْ اِلَآهُ فَوَلَا اَتَقَبَسَا

(طه، ۴۴-۴۳)

یعنی برو فرعون را - این قلدر را - آدم کن، کاری کن که دست از طغیانگری بردارد. خدا دوست دارد که کسی مثل فرعون هم آدم بشود. این معلم حقیقی (حضرت موسی (ع)) از خداوند نخواست که لشکر مجهز و امکانات به او بدهد تا نزد فرعون برود، بلکه گفت:

قَالَ رَبِّ اَنْشُرْخِ لِّیْ صَدْرِیْ

(طه، ۲۵)

((خدایا! اگر قرار است که معلم شوم، وسیله معلمی را به من بسپار و مرا مسلط بر اعصاب و دریا دل کن، تا با مشکلات مبارزه کنم و بتوانم مانند دریا همه چیز را در خود هضم کنم)).

پس از آن قرآن می‌فرماید، اگر شرح صدر پیدا شود، بدنیاال آن نعمتهای

درس هفتم

سعه صدر

تاکنون چهار شرط از شرایط و ویژگیهای معلم خوب را عنوان کردیم. پنجمین شرط که اینک مطرح می‌شود، تسلط بر اعصاب است.

از ویژگی‌های هر معلم خوب، برخورداری از اعصاب سالم و قوی است. تسلط بر اعصاب در این بحث، به معنای داشتن «سعه صدر»، دریا دل بودن، توانایی پیش سر گذاشتن مشکلات و قدرت مقابله با مصائب است.

در روایات آمده است که علی (ع) فرمود: «ذاکه الرأیة سعة الصدر»، یعنی کسی که مسئولیت می‌پذیرد باید سعه صدر داشته باشد. پدر در خانه، رئیس در اداره، وزیر و رهبر در مملکت باید سعه صدر داشته باشند و اصولاً وسیله ریاست سعه صدر است. همانگونه که نجار به اژه، آهنگر به چکش و منشی

تابه کرد؟ آری، اگر که شاگرد یک معلم با تجربه، رتبه، دلسوز و مسلط بر اعصاب باشد. نباید تصور شود که تمام کسانی که خدمت‌های بزرگی به جهان کردند، از اول استعداد عالی و خارق‌العاده‌ای داشته‌اند آن مقدار که من مطالعه کرده‌ام، معمولاً این مختصرین و دانشمندان در ابتدا بی‌استعداد بوده‌اند. راجع به اینستین می‌گویند که بارها روزه شد و در قهر و فلاکت غوطه‌ور بود، پاستور سر درد همیشگی داشت و نیوتن با آن تفصیلت علمی بی‌استعداد بود. درباره یکی از مختصرین می‌گویند که کنش نداشت و پا برهنه به مدرسه می‌رفت و با دیگری صبحانه نداشت، همشاگردش فهمید و هر روز برای او صبحانه می‌آورد. بزرگ‌حال فکر نشود که اینها از نظر فکر و استعداد نابغه بوده‌اند، نه بلکه نبوغ آنها در کار و استقامت فراوان بوده است. از پاستور پرسیده شد که تابه کیست؟ گفت: «هر کس که خوب کار بکند و استقامت زیاد داشته باشد». کار و استقامت می‌تواند انسان را به هر کجا که بخواهد، برساند؛ لذا خیال نشود که بچه کودن نمی‌تواند به جایی برسد. اگر معلمی دلسوز و مسلط بر اعصاب برای بچه‌های کودن وقت بگذارد، می‌تواند آنها را با استعداد بار بیاورد.

پدر و مادر نیز باید تسلط بر اعصاب داشته باشند و هرگز نباید خستگی فعالیت‌های بیرون از خانه موجب گردد که هنگام حضور در منزل، با رفتار ناشایست خود بچه‌ها را عقده‌ای کنند بلکه می‌باید با بچه‌ها کار کنند.

بسیاری پیدا می‌شود (و بسیاری اسری). حضرت موسی (ع) می‌گوید: «خداوند! به من شرح صدر عنایت کن تا کارم آسان شود (و احلال عقده من لسانی)، تا قادر باشم مقابل دشمن حرف بزنم». برای اینکه افرادی که تسلط بر اعصاب ندارند هنگام صحبت کردن در مقابل دیگران دچار لکنت می‌شوند و توانایی بکارگیری لغات مناسب را ندارند. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید که اگر کسی شرح صدر داشت و دنیا دل و مسلط بر اعصاب بود به خویش می‌تواند حرف بزند (يقطع قولی). می‌فرماید: «خدا یا! به من شرح صدر عنایت کن تا مافی‌الضمیر را به دیگران بفهمانم».

فصلیه تفهیم و تفهم مشکل است و اگر کسی شرح صدر نداشته باشد و مسلط بر اعصاب نباشد، قادر به تفهیم و تفهم نخواهد بود. این آیه شریفه می‌فرماید که اگر معلم فاقد شرط فوق باشد، نمی‌تواند به نحوی فرمول ریاضی را مطرح کند که شاگردانش آن را درک کنند. آیه فوق برای مسئول، مدیر و پدر و مادر سرمشق است و بالاخره شأن نزول آن در مورد یک معلم است، یک معلم حقیقی مانند حضرت موسی (ع). تسلط بر اعصاب از ضروریات شغل معلمی است و کاری است مشکل.

اگر معلم سعه صدر داشته باشد می‌تواند استعداد افراد کودن را شکوفا نماید.

آیا ممکن است که عقده‌های رخنه و با بی‌استعدادی را

در این سوره پروردگار عالم، مَثبت بر سر پیغمبر اکرم (ص) می‌گذارد و می‌فرماید: «ما به تو نعمت دادیم». این اولین نعمتی است که خدا برای پیغمبر خود بر می‌شمارد. نمی‌گوید: «مگر به تو علم ندادیم، مگر نبوت به تو ندادیم، مگر تو را مسلط بر جهان نکردیم». بلکه می‌گوید: «آیا شرح صدر به تو ندادیم؟» این سوره به ما می‌گوید که والاترین نعمتها برای همه، مخصوصاً برای معلم و برای پدر - چه پدر جسمانی و چه پدر روحانی - شرح صدر است. اگر پیامبر اکرم شرح صدر نداشت همان روزهای اول خانه نشین می‌شد، اما با آهسته و پیوسته رفتن توانست مصیبت‌های سیزده سال را پشت سر بگذارد.

مصیبت‌هایی که بر پیامبر (ص) وارد شد واقعاً مشکل بود. در مدت ده سال در مدینه هفتاد و چهار جنگ برای ایشان پیش آمد (بطور متوسط هر دو ماه یک جنگ)، جنگ‌هایی که برای آنها به امکانات مالی داشتند و نه نیروی رزمنده کافی. جنگ‌هایی سخت در بیابانهای گرم و سوزان حجاز با ریه‌های برنده‌اش. اصحاب پیامبر (ص) اغلب اسب و شتری برای سوار شدن نداشتند، حتی گاهی کفشی نیز به پا نداشتند و با پای برهنه و شکم‌های خالی از آب و غذاء به جنگ می‌رفتند. هفتاد و چهار جنگ با آن شرایط برای پیامبر پیش آمد و اینکه روز خوش پیامبر است و پروردگار عالم در این سوره خطاب به پیامبر می‌فرماید: «آیا مصیبت‌های کمر شکن مکه را از

از طرف دیگر، داشتن حافظه و استعداد خوب، معمولاً در افراد ایجاد فرور می‌کند و باعث می‌گردد که کمتر کار کنند و در نتیجه از پیشرفت زیادی برخوردار نباشند ولی افرادی که آهسته و پیوسته در حرکت هستند به مقصد و هدف خود خواهند رسید.

یادم هست که سابقاً در کتب ابتدایی مثالی بود به این صورت که لاک پشت و خرگوشی با یکدیگر مسابقه دویدن گذاشتند. از آنجا که خرگوش به سرعت زیاد خود می‌بالید به خوابیدن و استراحت پرداخت و گفت: «لاک پشت! تو برو، من بید به تو خواهم رسید». لاک پشت به آهستگی اما بطور مداوم حرکت می‌کرد و خرگوش هنگامی از خواب بیدار شد که لاک پشت بسیار به خط پایان و هدف نزدیک بود. خرگوش هر چه دوید، نتوانست به او برسد و بالاخره لاک پشت برنده مسابقه شد.

دور آن نیست که گه تند و گه خسته رود

همز آن است که آهسته و پیوسته رود

مسئله دیگر آن است که نباید تنها شاگردان مستند و با حافظه مورد تشویق قرار گیرند، بلکه همه را باید تشویق کرد و آهسته و پیوسته رها را بیشتر باید امیدوار کرد.

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنَا عَنَقَكَ ذَرْعَكَ
اَلَيْسَ اُنْفُسُ ظُلْمَرِكَ

ولمان مع المر سرا - ان مع المر سرا.

(انبراج، ۱-۵)

اگر از زمان حضرت آدم (ع) تا حال در تاریخ وقت کنید، خواهید دید که سنت پروردگار عالم بر این است که آسانی‌ها پس از سختی‌ها باشد؛ شیرینی‌ها بعد از تلخی‌ها و نوشها توأم با نیش‌ها.

در مورد پیامبران و انقلاب‌ها هم همینطور است. آنچه انقلاب اسلامی ایران را پیروز کرده، صبر ملت بود. رهبر عظیم الشان انقلاب^۱ با سعه صدر توانست تمام مشکلات را پشت سر بگذارد. همگان دیدند که این پیرمرد در مقابل گرفتاری‌ها خیم به ابرو نیارود. یکی از آشنایان می‌گفت: «اگر به ایشان بگویند که شوری از یک طرف و آمریکا از طرف دیگر به ایران حمله کرده‌اند، دچار اضطراب خاطر و نگرانی نمی‌شوید و کار خود را انجام می‌دهند». معلوم است که این گونه افراد به هدف و نتیجه می‌رسند و بر عکس افرادی که سعه صدر ندارند به هدف نمی‌توانند رسید.

کلاسی که معلم با یک چیز جزئی ناراحت شود و خود خوری کند و رنگش تغییر نماید، شاگرد مرودود در آخر سال فراوان خواهد داشت و با اگر

۱- از آنجا که این گفتارها در زمان حیات پدر بزرگوار رهبر کبر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) برقرار شده است در مباحث طرح شده از آن بزرگوار با عنوان رهبر عظیم الشان انقلاب یاد شده است.

گروهات بر نداشتیم؟ یعنی آن مصیبت‌های مکه مشکل تر از هفتاد و چهار جنگی بود که در مدینه بر پیامبر تحمیل شد.

در پاسخ به این سؤال که چه چیز موجب شد تا پیامبر اکرم (ص) در مقابل آن شدائد عظیم از پای در نیاید، باید گفت، سعه صدر، آهسته و پیوسته رفتن و صبر و استقامت.

یکی از مصیبت‌های مکه، جریان «حصار اقتصادی» بود. امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه خطاب به معاویه، می‌نویسد: «ای معاویه! شما آنانی بودید که ما را محاصره اقتصادی کردید و ما چهل نفر مسلمان، مجبور شدیم میان دزدای در وسط بیابان «شعب ابنی طالب» زندگی کنیم. مسلمانان سه سال در آنجا زندانی بودند و روزها از گرما و شبها از سرما در ریج بودند، بدون آب و غذا. امیرالمؤمنین (ع) ادامه می‌دهند: «بقیة‌های ما از تشنگی و گرسنگی مردند. زنها از تشنگی و گرسنگی فریاد می‌زدند و مردها پوستی بر استخوان داشتند». در آن سه سال یک شیر زن - حضرت خدیجه کبری - که خیلی به اسلام حق دارد، آن چهل نفر را به صورت بسیار مشکلی اداره کرد. همانطور که ذکر شد، آنچه موجب شد تا سختی‌های عظیم بر پیامبر آسان شود، سعه صدر، تسلط بر اعصاب و خود را نیاختن از مصیبت بود. قرآن می‌فرماید، پیامبر فقط یک چیز داشت و آن سعه صدر بود و خطاب می‌کند: «یقین داشته باشید در پس هر سختی، آسانی است».

نخواهد داشت و اگر معلم باشد وای بر شاگردهای او.

معلمها این بحث را سبک نشمارند. به تقویت اعصاب خود بپردازند و هرگز در کلاس عصبانی نشوند. سمه صدر داشته باشند و توجه داشته باشند که فهماندن مطالب به دیگران سمه صدر می خواهد.

از تمامی شما معلمین می خواهم که دلمرده نباشید و خود را در مقابل مشکلات نازید، اهم از مشکلات زندگی و یا مشکلات کلاس. من بیش از سی سال است که معلم هستم و می دانم که کار معلم بسیار مشکل است و شرطهای زیادی دارد اما عمده آن تسلط بر اعصاب است. اگر کم حوصله هستید، سعی کنید بر حوصله شوید و اگر دارای اعصابی ضعیف هستید، آن را تقویت کنید و گرنه اصلاً وارد این کار نشوید.

پدر تسلط بر اعصاب نداشته باشد در همان ماههای اول در خانه اختلاف پیدا می شود و همچنین اگر مادر تسلط بر اعصاب نداشته باشد، قطعاً نخواهد توانست بچه صالح تحویل جامعه نماید. یک مسئول اگر از میدان صبر بیرون رود، نمی تواند مدیریت و ریاست کند.

اگر می خواهید پدر خوبی باشید، باید در مقابل مشکلات عرض اندام کنید. مشکل زیاد است، خیال نکنید در دنیا انسانی بدون مشکل پیدا می شود. هرگز روزی نخواهد رسید که انسان مشکل نداشته باشد؛ این نه می شود و نه معقول است. به فرموده امیرالمؤمنین (ع):

«لَا تَأْتِيَا بِعَرِّ صَهِيقٍ، لَدَ غُرُقٍ لَهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، اللَّهُمَّ بَرِّمْ لَكَ وَ يَوْمَ طَلِيحَةٍ».

دنیا مثل دریا است، جز و مد و موج دارد، گاهی موج های خیلی قوی و گاهی آرام و آرام بودندش خیلی کم. کسی که در ریاست باید بداند موج هم هست و کسی هم که در این دنیا ریاست باید بداند مشکل هست. اگر در مقابل مشکل عرض اندام کنی و با حوصله و صبر گره ها را باز کنی، اعصاب تو قوی خواهد شد و به مرور زمان سمه صدر پیدا می کنی و به هدف و مقصد خواهی رسید.

اگر در مقابل مشکلات مقاومت نکنید و مشکل ها انسان را به زمین بکوبد، به هدف نخواهد رسید و ضعف اعصاب، دلقه، نگرانی و مصیبت های بزرگتر را به دنبال می آورد. آدمی که تسلط بر اعصاب نداشته باشد، رفیق

خلاصه درس هفتم

- سعه صدر و قدرت مقابله با مصائب از لوازم اساسی توفیق است.
- معلمینی که از سعه صدر برخوردارند توانایی شکوفا نمودن استعداد شاگردان خود را دارند.
- معمولاً کسانی که حافظه و استعداد خوبی دارند به خود معذور می‌شوند و این موجب کم‌کار کردن و عدم پیشرفت ایشان می‌شود.
- در امر تشویق باید به حالات افراد توجه کافی مبذول شود تا موجهات امیدواری و پشتکار را پدید آورد.
- آسانی‌ها در پس سختی‌ها و مصائب است و این سنت خداوندی است.
- مشکلات همیشه هست، پس باید در مقابل آنها ایستاد و با سعه صدر گره‌ها را گشود و اگر مقاومت نفوذ مصیبت‌های بزرگتر پدیدار خواهند شد.
- معلمین باید در تقویت اخصاب و مقاومت در مقابل مشکلات کوشش نمایند.

درس هشتم

اخلاص

شرط دیگر، برای معلمی که می‌خواهد کارش برای جامعه مفید و پر برکت باشد، اخلاص است. اخلاص آن است که برای خدا انجام شود و مدرسه و کلاس و گفتار و کردارش همه و همه رنگ خدایی داشته باشد و در این حالت کلاس او علاوه بر اینکه مکتب و مسجد است، کارش بهترین کارها و افضل عبادات در اسلام است و اگر کار برای خدا نباشد، اگر چه برای فرهنگ یا مملکت مفید باشد، دارای آن ثواب عظیم نخواهد بود. اصولاً سفارش می‌کنم در زندگی مخلص باشید و در خانه و اجتماع به کارهای خود و در مدرسه به تحصیل و با تعلّم خود رنگ خدایی بدهید و به عبارتی رنگ خلوص و به فرموده قرآن شریف رنگ خدا، آنجا که می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ الْفَلَاحَ وَيُؤْخِرُهُمُ الْفَسَادَ وَهُمْ رُكُوعُونَ

(مائده، ۵۵)

یعنی ولی شما و سرپرست و زعيم شما خدا و پيغمبر است و آن کسانی که ایمان دارند، نماز می خوانند و در رکوع اتفاق می کنند و صدقه می دهند. این آیه نه تنها بر دنیا و آنچه در آن است بلکه بر آخرت و آنچه در آخرت است، برتری دارد.

شاید سوال شود، برای یک کار کوچک این همه پاداش چرا؟ باید در پاسخ گفت که کار کوچک است اما به قول علامه طباطبائی (ره) «رنگ خدایی» به کار خورده است؛ نظیر مس که اکسیر به آن می خورد و آن را تبدیل به طلا می کند.

آن هنگام که پيغمبر «ص» می خواستند از مکه به مدینه بروند امیرالمؤمنین (ع) در بستر ایشان خوابیدند. این کار برای امیرالمؤمنین (ع) خیلی کوچک است. به قول مهابه: «استراحت او - علی (ع) - در میدانها است، شیری است که همه از او می ترسند و او از احدی نمی ترسد» برای علی (ع) خوابیدن در خانه پیامبر اکرم که دشمنان آن را در محاصره دارند، آسان است اما چون رنگ خدایی دارد، ارزش پیدا کرد و این آیه نازل شد:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَخْنُ لَهُ صَبِغُونَ

(نور، ۱۲۸)

اگر بخواهید به اعمال خود چنین رنگی بدهید، یک سلام شما، یک دلجوئی از یتیم یا جواب دادن به سوال نوجوان و بالاخره یک خدمت بسیار کوچک، ممکن است به اندازه ای ثواب داشته باشد که بهشت را بر شما واجب کند. به قول استاد بزرگوار ما، علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه -: «این خلوص اکسیر محبتی است. به هر چیز بخورد - ولو آن چیز کوچک باشد - آن را ارزشمند می کند».

بعضی اوقات همان چیز کوچک ارزش بیش از هر آنچه در دنیا است پیدا می کند. بر عکس، اگر این اکسیر به کار نخورد، حتی اگر کار بسیار بزرگ باشد، به اندازه بال مگس ارزش نخواهد داشت. در قرآن شریف گاهی آیاتی بر ارزش را می بینید که برای کارهای به ظاهر بی اهمیت نازل شده اند. برای نمونه امیرالمؤمنین (ع) در رکوع انگشتر معمولی و کم ارزشی را به فقیر داد، اما به این کار کوچک و بی قیمت رنگ خدائی خورده؛ رنگ خلوص، خلوص علی (ع) و به اندازه ای عمل پر ارزش شد که آیه ولایت در مورد امیرالمؤمنین (ع) نازل شد. در مورد آن حضرت بیش از سیصد آیه در قرآن کریم آمده است که بهترین و رساترین و بالاترین آنها، همین آیه ولایت است.

و يُطِيعُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ بَشِكْيًا وَ بَيَاسًا
أَسِيرًا أَيْسًا لَطِيفًا كُنْ لِرَبِّهِ اللَّهُ لَا تُرِيدُ بَيْنَكُمْ

جَزَاءَهُ وَلَا تُفْسِدُوا

(دعوت)

اگر کسی بگوید که این کار از نظر پیغمبر «ص» و آل پیغمبر «ص» که
ایثار و گذشت جزء ذات آنها است، کوچک است پس چرا باید سوره‌ای
برای آن نازل شود؟ قرآن در جوابش می‌فرماید که کار زهر (س) برای خدا
بود نه برای آنکه کسی از او تشکر کند و بارک الله بگوید و کار فقط
برای خدا بوده، لذا نه فقط بر دنیا و آنچه در دنیا است بلکه بر بهشت و آنچه
در آن است نیز برتری یافت.

دقت در کارهای عده‌ای از بزرگان نشان می‌دهد که یک کار کوچک،
آنان را به مقام بلندی رسانده است. «ستید شفتی»^۱ یکی از علمای بزرگ
بود و به عالم اسلام خدمات بسیاری نمود. وی در اصفهان مسجدی بنام
«مسجد ستید» ساخته است که از پررکت‌ترین مساجد اصفهان است و قبر

۱ - سید محمدباقر بن تقی موسوی شفتی از علمای بزرگی شیعه است که در اصول،
نحو، رجال و ریاضی استاد بود. وی از شاگردان سید مهدی بحر العلوم، کاشف الغطاء و
میرزای قمی بود. تحفه الابرار، الاجازات و مطالع الانوار از تألیفات او است. حنیفه
الاسلام شفتی به سال ۱۲۹۰ هـ - ق در اصفهان وفات یافت و بر طبق وصیت در جنب
مسجدش مدفون گردید.

و مِنَ الْقَائِمِينَ نَفْسُهُ الْيَتِيمَاءُ مَرْضَاتِ اللَّهِ
وَاللَّهُ زَعُوفٌ بِالْجَبَانِ

(نوره ۲۰۷)

بعضی از مردم، جانانشان را برای خدا به خطر می‌اندازند، اگر کسی پیوسته
که چرا این کار کوچک، این اندازه ارزش پیدا کرد و درباره آن نازل شد،
قرآن در جواب او می‌فرماید: ابتغاء مَرْضَاتِ اللَّهِ، برای اینکه رنگ خلوص به آن
خورده است.

حضرت زهر (س) در حال روزه بودند؛ علی (ع)، حسن (ع) و
حسین (ع) و پیامبر اکرم «ص» هم روزه بودند و افطار میهمان ایشان. هنگام
افطار نان جوئی پیش گذاشتند که زهرای مرضیه (س) بدست مبارکشان جو
را آسیاب کردند و فطیری ساخته بودند و بر سفره افطار آورده بودند. در این
موقعیت، گدایی به درب خانه آمد. حضرت زهر (س) افطار خود و دیگران
را به گدا دادند. بار دوم حضرت زهر (س) نانی تهیه کردند که این مرتبه
یتیمی آمد و ایشان غذای خود و دیگران را به او دادند و در مرتبه سوم
اسیری آمد و حضرت سومین و آخرین غذا را به او دادند و چون دیگر چیزی
در خانه برای خوردن نبود، با آب افطار کردند و بدون شام خوابیدند و اینجا
بود که سوره «اهل اخی» نازل شد.

و علم و مرجعیت، مسجد سید را هم داشت.

از نظر یک مرد اینارگر، کار سید کوچک و ناچیز است. سگ گر سنای رابیده است که از فرط گرسنگی شیر ندارد به بچه‌های خود دهد و او غذای خود را به سگ می‌دهد. کار کوچک این مرد بزرگ، چرا آنقدر ارزش پیدا کرد که خدا به او عظمت داد، همان روز زمینه ترقی اجتماعی او را فراهم کرد و سرانجام قبر او را امامزاده کرده؟ به دلیل خلوص.

اگر دنیا و آخرت را می‌خواهید، به کارهایتان رنگ خدایی بدهید. وقتی مسلم به کلاس می‌رود، نه برای تشویق گرفتن و اینکه کلاس نمونه خوب بیاورد تا به من بارک الله بگویند بلکه، با این فکر که اینها امانت هستند و سادات نسل آینده موهون این بچه‌ها است و با این فکر که اگر من کار کردم و بچه‌ها نمونه خوب آوردند، دل بچه‌ها را خوش کرده‌ام و دل پدر و مادرشان را نیز دوست آورده‌ام و بتوانند در آینده برای انقلاب مفید باشند و گره‌های را باز کنند. این فکر و عنوان به کلاس اکسیر می‌زند و به اندازه‌های آنرا پرازش خواهد کرد که دیگر مسجد هم در مقابل آن نمی‌تواند قد علم کند.

گاهی گفتن کلمه «عزیزم» به یک جوان یا نوجوان، یک بستم به روی کودک، یک دست تعلق و با یک تشویق به شرط آنکه رنگ خدایی داشته باشد بر دنیا و آنچه در آن است برتری پیدا می‌کند؛ اما اگر این رنگ در کار نباشد، کار هر اندازه بزرگ باشد از نظر اسلام به اندازه بال مسگی

او در دالان همین مسجد است و یک امامزاده به تمام معنی است که مردم برای گرفتن حاجت به او مراجعه می‌کنند و حاجت می‌گیرند. او هم مرجع بود و هم قدرتمند و با اینکه در زمان او فتحعلیشاه قاجار سلطنت می‌کرد، لیکن سید در اصفهان خود حکومتی داشت. متمکن بود و به تقرا و ضمنا رسیدگی فراوانی می‌کرد، شاید وقتی از دنیا رفت بیش از هزار خانواده معروم و بی‌سیرست شدند. به گفته او خدا این مقام را به خاطر یک سگ به او داده است. او گفته است: «طلبه بودم و درس می‌خواندم، دوسه روزی بود که غذایی نداشتم و با بخور و نمیر زندگی می‌کردم. یک روز صبح مجبور شدم از هم اطاقی‌ام پولی قرض بگیرم و صبحانه‌ای تهیه کنم. رستم و مقداری کله و پاچه و نان گرفتم و خیلی دلم می‌خواست آن غذا را بخورم. هنگام برگشت در راه سگی را دیدم که دو سه بچه او پستانهای او را می‌مکیدند و او از فرط گرسنگی شیر نداشت. دلم سوخت فان‌ها را در ظرف آبگوشت ریختم و جلوی سگ گذاشتم. سگ همه را خورد، بعد ظرف را تطهیر کردم و به صاحبش دادم». سید در ادامه می‌گوید: «چند روزی نگذشته بود که از شفت گیلان خبر آمد که فلان حاجی مرد و (با وصیت) ثلث مال خود را به تو داد. پیش خود حساب کردم، دیدم که این وصیت در همان صبحی که نان و آبگوشت را به سگ داده بودم صورت گرفته است.» و اینک سید ارباب شده بود. هنگامی که از دنیا رفت علاوه بر مال و قدرت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْغِلُوا فِتْنَةً كَمِ
بِالسِّنِّ وَالَّذِي كَانُوا يُبْغِلُونَ فِتْنَةً كَمِ
وَلَا يُؤْزِرُوا بِأَلْفِهِ وَالنَّيْمُ الْأَخِيرُ فَمَعْنَاهُ كَمَعْنَاهُ
صَفْوَانٍ عَلَيْهِ قُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَفْوَانًا
يَبْدُرُونَ عَلَيْهِ فِتْنَةً وَمَعْنَاهُ كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْفِتْنَةَ الْكَبِيرِينَ

(نور، ۲۱۲)

یعنی اگر خدمت به کسی می‌کنی، منت نگذار که اگر منت گذاشتی عمل تو پوچ و باطل می‌شود. نظیر گردویی که پوچ باشد - بعد هم می‌فرماید که مواظب باش ریاکار نباشی و گرنه عمل تو باطل می‌شود، گناه هر دو در حد کفر است. لذا در روز قیامت به ریاکار، «مشرک» و «کافر» خطاب می‌شود. قرآن کریم در سوره ماعون می‌فرماید:

فَنَزَّلُ الْمَصْصِلِينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

(ماعون، ۵-۴)

وای بر آن مسلمانی که نماز را سبک بشمارد. وای بر آن نامسلمانی که ریاکار و متظاهر است. وای بر آن نامسلمانی که می‌تواند به خلق خدا خدمت کند اما نمی‌کند.

این آیه شریفه همیشه در نظر شما باشد، همیشه بگویند، قرآن ریاکار را

ارزش ندارد. در روایت می‌خوانیم که در روز قیامت کسی را به صف محشر می‌آورند و می‌پرسند: «چه کاره بودهای؟» در پاسخ می‌گویند: «من علاوه بر رفتن به جبهه و خط مقدم آن، گفته شدم در راه خدا». خطاب می‌شود: «آقا! خوب نگاه کن، بین آبا به راستی چنین بود؟ تو جبهه رفته‌ای، در خط مقدم کشتی و گفته شدی اتا نه برای خدا بلکه برای اینکه به تو بگویند: بارک الله، آقا جبهه رو انقلابی و حزب اللهی است». اینجا است که فرد در روز قیامت در می‌یابد و می‌بیند که عمل او رنگ خدایی نداشت و رنگ ریا داشته است. سپس خطاب می‌شود: «او را به رو به آتش جهنم بیندازید». آن آقای مجاهد فی سبیل الله، جبهه رفته شهیدی که بدون فصل دفتش کرده‌اند، به جهنم می‌رود؛ چرا؟ چون کارش ریا، تظاهر و برای غیر خدا بوده است.

شبه روایت فوق در مورد کسانی که خود را خدمتگزار خلق خدا و سرپرست افراد یتیم می‌دانستند یا کسی که شصت - هفتاد سال «قال الباقو» و «قال الصادق» گفته است و رساله نوشته است ولی به جای اکسیر خلوص، هملسان رنگ تاریک و شوم ریا خورده است، نیز آمده است و جایگاه آنان را جهنم دانسته است.

تقاضا دارم خود را جانتید که در آنمورت یک ریاکار بزرگ و گناهکار خواهید بود و گناه ریا در حد کفر است. قرآن کریم می‌فرماید:

نامسلمان خوانده است و وای بر نامسلمان.

عزیزان! «خلوص» کلمه مقدسی است که گوین نور از سرباپای آن می‌بارد. هنگامی که انسان تصورش را بکند احساس نشاط در او پیدا می‌شود و بر عکس کلمه «ریا» و کلمه «تظاهر» شوم است و تاریکی از آن می‌بارد. بدیه حال ریاکار و خوشا به حال مخلص! اگر ازدواج می‌کنید، اگر خدمت می‌کنید، و اگر بولی برای زن و فرزند و رفاه و آسایش آنان فراهم می‌کنید؛ به کلاس می‌روید، غذا می‌خورید، می‌خواهید همه و همه را برای خدا انجام دهید، آنگاه است که اسم شما در عالم ملکوت «مخلص» نوشته خواهد شد. مواظب باشید که برای پول، مردم و یا شهرت کار نکنید. به تجربه ثابت شده است که در وضعی که ریاکار رسوا می‌شوند، اگر امروز نه، فردا حتماً رسوا خواهند شد. ممکن است خداوند پنجاه سال با او مدارا کند اما بالاخره رسوا خواهد شد. این سنت الهی است، همانگونه که خداوند متعال مخلص را بالا می‌برد و او را محبوب مردم می‌کند. متوجه باشید که دست عنایت پروردگار عالم بر سر شما باشد تا هم شهرت دنیایی و هم سعادت اخروی داشته باشید.

خلاصه درس هشتم

- اگر تعلیم برای خدا و کار مسلم از روی اخلاص باشد کلاس حق مسجد را خواهد یافت و کار مسلم افضل جهادات خواهد شد.
- با رنگ خدایی گرفتن رفتار، گاهی یک خدمت کوچک توانی بسیار بزرگ موجب خواهد شد و اگر اکسر خلوص به کارها نتواند هر چند عمل بسیار هم بزرگ باشد کوچکترین ارزشی نخواهد داشت.
- تأمین دنیا و آخرت در گرو آن است که اعمال از روی اخلاص انجام شود نه برای تنزیق و تکبر.
- نگاه ریا در حد کفر است و رزق نیست، ریاکار دهمرک و ده‌کافره محسوب می‌شود.
- اگر توانایی انجام خدمت دارید هرگز در انجام آن کوتاهی و تعلل نوزید.

حق الله - اول باید وجدان اخلاقی و شخصیت خود را بگوید و صدای آن را خفه کند، آنگاه گناه نماید.

مسئله شخصیت از دید روانشناسی نیز دارای اهمیت بسیاری است. چیزی که مملّمان عزیز باید به آن توجه داشته باشند آن است که غریزه شخصیت یابی و عزت یابی در همان روزهای اول در کودک باید «بالفعل» شود، نظیر غریزه تمایل به غذا که از موقع تولد این غریزه با اوست و این از شاهکارهای خلقت است. نوزاد گرسنگی و سیری را درک می کند و این غریزه تمایل به غذا بالفعل با او است.

بر مبنای نظر اسلام، غریزه «علم یابی» در انسان بالفعل است، یعنی همان روزی که کودک به دنیا می آید به همراه سایر غرایز، غریزه علم یابی را هم دارا است؛ لذا دستور است که در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ او اقامه گفته شود. همچنین در روایات آمده است که نوزاد در بیداری نباید شاهد صحنه های شورت انگیز باشد.

روانشناسان و تاریخ نویسان ضمن نقل قضایای مختلف گفته اسلام، مبنی بر بالفعل بودن غریزه علم یابی در انسان را تأیید می کنند؛ لذا جمله معروف «از گهوار تا گور دانش بجوی» که برگرفته از کلام پیامبر «ص» است «اطلبوا العلم من المهد الی الممعه» - نیز اخراق نیست بلکه بر اساس واقعیت است و پدر و مادر از همان ابتدای تولد می باید به غریزه علم یاب

درس نهم

شخصیت از دیدگاه اسلام

مسئله شخصیت از نظر اسلام، مسئله بزرگی است و اسلام مدعی است که بسیاری از ساداتهای فردی و اجتماعی انسان، موهون شخصیت او است. با مطالعه در تاریخ مشاهده می شود که چنانچه های فردی و اجتماعی، موهون بی شخصیتی است. معمولاً اعمال شایسته و پسندیده اجتماعی از سوی افراد با اصالت سر می زند و بر عکس از افراد بی اصالت و کرامت و به عبارت دیگر بی شخصیت رفتار ناشایست انجام می شود.

امام صادق (ع) می فرماید: «تو اول باید شخصیت خود را بگیری بعد گناه کنی هر چند ناخود آگاه». کسی که می خواهد مرتکب گناه شود - ولو

به شخصیت خود ضربه وارد کند. در بعضیهای گذشته در قسمت «کوچکهای بزرگ» گفتیم که انسان حق ندارد کاری کند که از جسامه مطرود شود و شخصیت او لکه دار گردد که گاهی بزرگ است همانگونه که انسان حق ندارد شخصیت دیگران را لکه دار کند.

وظیفه مهتر پدر و مادر و معلم آن است که شخصیت کودک را شکوفا کنند، که از آن استعدادها، ذوقها و نبوغها سرچشمه می گیرند. در دنیای امروز صدای قلب مادر را روی نوار ضبط می کنند و زنانی که مادر نیست، برای بچه پخش می کنند. این زنگ خطری است که اسلام پیش از هزار سال پیش آن را به صدادر آورده است. این زنگ خطر می گوید که بچه محتاج عاطفه، نوازش، تلافیف و مهربانی است. با یک حرف خشن شخصیت کودک «له» می شود، همانند گردونی که زیر سنگ خرد می شود. اگر شخصیت کودک آسیب ببیند عقده ها و مصیبتها به بار می آورد و استعدادها و نبوغ زیادی محو می شود. شخصیت کودک تغییر گل است که اگر آبیاری نشود پژمرده می شود و خواهد خشکید و باید گفت که از گل هم لطیف تر است. ما مشاهده می کنیم که در دین اسلام در مورد بچه یتیم سفارش زیادی شده است، چرا؟ چون اگر گرد یتیمی بر چهره یتیمش بنشیند، شخصیت او کوبیده می شود و باعث بی نشاطی، بی استعدادی و بی ذوقی او می گردد. به این خاطر اسلام ثواب فراوان به کسانی می دهد که یتیم داری کنند هر چند به این مقدار که

کودک توجه نمایند و این غریزه گرسنه را سیر کنند.

از دیگر غرایز که باید به آن توجه شود، غریزه «عزت یابی» و «شخصیت» در بچه است. از همان روزهای اول که کودک مورد نوازش قرار می گیرد و دست بر سر او کشیده می شود و با تلافیف با او حرف زده می شود، تبسم می کند و گویی که نشاط از سرپای او نمایان است و بر عکس اگر با کودک به خشونت و با ترش رویی صحبت شود و بر سر او داد کشیده شود، بغض می کند و گریه را سر می دهد و گویا که در سرپای او غضب پدیدار می گردد. به عبارت دیگر از همان روز اول غریزه شخصیت در کودک بالفعل است و بعضی از غرایز به صورت استعداد در او وجود دارد که به تدریج بالفعل می شود. اسلام می گوید که غریزه جنسی را در ابتدا کودک ندارد و اگر بلوغ زود رس در وی بوجود نیاید آن هنگام که به بلوغ شرعی رسیده، این غریزه در او بالفعل می شود.

همه ما و به ویژه پدرها و مادرها، معلم ها و دبیران و اساتید باید متوجه باشیم که غریزه شخصیت در بچه بالفعل است و هر چه که بر عمر او افزوده می شود این غریزه بیشتر خود را نشان می دهد و غذای بیشتری را طلب می کند و مانیز باید آنرا تنفیه کنیم و این غریزه تا آخر عمر با او خواهد بود. از طرف دیگر خود نوجوان و یا جوان نیز باید مواظب باشد که به شخصیت خود ضربه وارد نکند. اسلام حرام می داند که انسان با افعال ناشایست

دست نوازش روی سر بچه یتیم بکشند و می گوید ثواب آن به اندازه موهایی سر بچه است و از دیگر سو گناه بسیاری بار می کند بر آن فرد یا جامه‌ای که راجع به ایام بی تفاوت باشند. قرآن کریم می فرماید:

قُلْ لِّكَ الدُّنْيَا بَدَلُ الْآٰتِیَّتِیْمِ

(مائود، ۱۲)

اسلام می گوید، همه دنیا مادر یتیمند. اگر یتیم مادر نداشته باشد - و همه مردها بمنزله پدر یتیمند و جامعه اسلامی باید مواظبت کند تا گرد یتیمی به چهره یتیم نشیند و موجب ضربه به شخصیت او نشود چرا که اگر فردی شخصیت او شکوفا نشود، عضو زائد جامعه است، مانند انگشت ششم که نه تنها به درد نمی خورد بلکه مزاحم هم هست.

معلم باید در کلاس ضمن تعلیم، به شاگردان شخصیت بدهد، با تشویق و با زبان خوش، این یکی از وظایف سنگین و از کارهای مشکل است. از سوی دیگر کویدن شخصیت کار آسانی است. گاهی یک جمله تند به اندازه‌ای شخصیت بچه را می کوید که شاید دیگر هرگز نتوان شخصیت او را شکوفا کرد. این موضوع برای اساتید و دبیران لازم و برای معلمین کلاسهای ابتدایی لازمت و واجب تر است. معلم است که می تواند زیر بنای شخصیت فرد را پایه ریزی کند و هم او است که می تواند به اندازه‌ای شخصیت فرد را

بگوید که دیگر پدر و مادر و اساتید و دبیران قادر به تربیت آن فرد نباشند. جمله دین افانی ریا فقه بارز با صوابه و من حارثی حارثه را فراموش نکنید. معلم‌ها، هر روز صبح که قصد رفتن به کلاس را دارند، باید این جمله را در ذهن زنده کنند که اگر مسلمانی به مسلمان دیگر توهین کند گناه آن، گناه جنگ با خدا است و خداوند فرموده است که اگر کسی با من بجنگد من با او می جنگم. یعنی ای معلم اگر در کلاس به بچه بیگناه توهین کنی با خدا جنگیده‌ای و خدا می گوید با تو می جنگم. سوره «اصی» برای همه خصوصاً مصلحان درس است. شأن نزول این سوره این است که پیشبر «ص» در جمعی که یک شخصیت اجتماعی ثروتمند نیز بود، حضور داشتند. در این حال نایبانی فقیر اتقا روشن ضمیر و دارای شخصیت دینی بنام «ابن مکتوم» عصا زنان وارد شد و در کنار شخص ثروتمند نشست. فرد ممکن ناراحت شد و خود را جمع کرد و عقب کشید. شاید ابن مکتوم متوجه نشد اتقا پیامبر اکرم «ص» فهیید که به نایبنا توهین شده است در نتیجه با ناراحتی به فرد ثروتمند فرمودند: «توسیدی چیزی از فقر او به تو برسد» عرض کرد: «نه یا رسول الله» پیامبر فرمودند: «چرا چنین عملی را انجام دادی؟» مرد ثروتمند متأثر شد و عرض کرد: «یا رسول الله! حاضرم نیستم از دارائی خود را به او بدهم تا از من راضی شود و شما نیز مرا عفو کنید» پیامبر رو به ابن مکتوم کردند و فرمودند: «می خواهی که ثروتمند

خلاصه درس نهم

- اسلام بسیاری از سادگی‌های فردی و اجتماعی انسان را موهون شخصیت او می‌داند.

- مسلمین باید توجه داشته باشند که قریباً شخصیت باطنی مانند قریباً تنهایی به فناء از ارتباط انسان باانسان است. عکس‌العمل کودک نسبت به تنهایی و پاتنه دلبسته این مطلب است.

- لکنه دار کردن شخصیت خود و یا دیگران گناهی بزرگ است.

- شکوفا نمودن شخصیت کودکان و نوجوانان از وظایف مهم مسلمین و اولیاء است. شخصیت مانند گل محتاج آبیاری و مراقبت است و غیرتوجهی به آن باعث پژمرده‌گی و خشکیدن آن می‌شود و فکده‌ها و معتر استبدادها را پنبیال می‌آورد.

- مسلم است که زیر بنای شخصیت افراد را پایه‌ریزی می‌کند و به همین حالت بایستی اهتمام کافی را در زمینه مراعات شخصیت خاکروان و تربیت مناسب آنها بنماید.

شوی» این مکرم در جواب عرض کرد: «نعم، می‌ترسم اگر متمول شوم، مثل او متکبر شوم.»

این آیه‌ها از این سوره مبارکه به ما می‌گویند که افراد شخصیت دارند و باید شخصیت همه افراد را مراعات کنیم و بسیار دقت کنیم تا مبدا شخصیت کسی لکنه دار شود و یا به آن ضربه وارد آید.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِيهِ
خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهِ مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ
يُهْبِتُكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَخْشَىٰ نَفْسَكَ وَنَخْشَىٰ
أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَعْيُنَ النَّاسِ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ
يُهْبِتُكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَخْشَىٰ نَفْسَكَ وَنَخْشَىٰ

(نور، ۳۰)

یعنی می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین برای خود قرار دهم. ملائکه از طرز خلقت انسان که بُد حیوانی دارد، فهمیدند که این انسان، مفسد دارد و خوربری‌ها، تجاوزها و ظلمهای فراوان در میان انسانها بروز خواهد کرد و طبع انسان این زمینه و اقتضا را دارا است. لذا به پروردگار عالم گفتند: «خدایا! اگر می‌خواهی کسی تو را تقدیس و تسبیح و عبادت کند، ما می‌کنیم و مفسده‌ای هم نداریم چرا که تمایلات و غرایز بُد حیوانی در ما نیست». خطاب شد: که شما نمی‌دانید، اگر چه انسان مفسد دارد ولی در میان آنان، افراد متعهد به مراتب بسیار بلند هم‌رستند. به عبارت فلسفی، واجب است انسان را خلق کنم. بعد می‌فرماید:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى
الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَقْبِلُوا اسْمَهُ بَلْأَسْمَاءُ هِيَ تَقُولُ

صَبِيحَتِهِ

(نور، ۳۱)

درس دهم

شخصیت از دیدگاه سایر مکاتب

پنجمین شرط که در جلسه قبل در رابطه با آن صحبت شد ولی ناقص ماند این بود که معلّم خوب، هم باید خود شخصیت داشته باشد و هم درصدد شکوفایی شخصیت کودک، نوجوان و جوان باشد. تقاضا دارم در دبستانها، دبیرستانها و دانشگاهها به این شرط اهمیت بسیار داده شود. اسلام برای یک فرد مؤمن و متعهد و اصولاً برای مسلمان شخصیت فراوانی قائل است. قرآن انسان را خلیفه خدا در زمین معرفی می‌کند. خداوند به هنگام آفرینش آدم، خطاب به ملائکه فرمود:

بنی چگونگی خلقت انسان به اندازه‌ای عالی و بالاست که می‌تواند مظهر اسماء و صفات حق شود. ملائک وقتی این «مظهر» را دیدند، به اشتباه خود اقرار کردند و گفتند: «خدایا! اشتباه کردیم، تو میدان‌ی و ما نمی‌دانیم».

همین دوسه آیه سوره بقره که بر آن خداوند داستان آدم را می‌گوید، به انسان به اندازه‌ای شخصیت می‌دهد که بالاتر از آن فرض نمی‌شود. پروردگار عالم علاوه بر اینکه انسان را مظهر اسماء و صفات خود معرفی می‌کند، او را خلیفه خود نیز قرار می‌دهد.

از این دو آیه شریفه روشن می‌شود که انسان کیست و چه شخصیتی دارد. انسان کیست؟ آنکه مسجود ملائک است و قبیله ایشان و کسی است که روح خدا در او دمیده شد. روح خدا چیست؟ من نمی‌دانم و بالاتر از من هم نمی‌دانم؛ حتی قرآن شریف نیز در پاسخ به این سؤال می‌فرماید:

وَبَسْطُ لِرُكْكَ صَنِ الْوُجْهِ فَلِ الْوُجْهِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أَوْتَيْنَاهُ مِنْ أَلْعِنَمِ إِلَّا قَلِيلًا

(اسراء ۵۸)

به اینها بگو: «شما حقیقت روح را نمی‌توانید درک کنید. همین اندازه بدانید که روح کار خدا است». روح شباهت کاملی به پروردگار عالم دارد. همان‌طور که خداوند خالق است، روح من و شما نیز خالق است، به این

منی که شما می‌توانید موجودات ذهنی را در خود ایجاد کنید؛ چنانکه پروردگار عالم می‌تواند هر مخلوقی را که بخواهد در خارج ایجاد کند. اگر روح شما قوی‌شده، همین کار را می‌توانید در خارج انجام دهید. ما افرادی را سراغ داریم که روح آنان متصل به روح خدا شد. ریاضت کشیدند، عبادت کردند و مظهر اسماء و صفات حق شدند و رسیدند به آنجا که توانستند چیزهایی را در خارج ایجاد کنند.

خداوند مرحوم آقا شیخ غلامرضا یزدی (رضوان الله تعالی علیه) را که عارف کامل و عالم و خدنگزار اسلام بود رحمت کند. او تعریف می‌کرد: «ما با مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی که فردی خود ساخته و کامل و از مراجع بزرگ نجف بود همراه عده‌ای از نجف به کربلا می‌آمدیم. در آن وقت رسم طلاب علوم دینیّه خوزه نجف این بود که در ایام زیارتی، پای پیاده از نجف به کربلا می‌رفتند. چند روزی در کربلا می‌ماندند و زیارت می‌کردند و پس از آن پای پیاده به نجف باز می‌گشتند. ما در میان راه تشنه شدیم. مرحوم آقا سید عبدالهادی فرمودند: بیایید به پشت این تپه تا به شما آب بدهم. همه را به پشت تپه بُرد. در آنجا چشمه‌ای دیدیم و از آب آن نوشیدیم؛ وضو گرفتیم؛ تطهیر کردیم و لُنگ‌های خود را تر نمودیم و روی سر خود انداختیم و به جاده باز گشتیم». شیخ غلامرضا ادامه داد: «من ناگهان به خود آمدم چرا که ما بارها از نجف به کربلا رفته بودیم و در آن

و کافر شد. این نیز برای انسان شخصیت دیگری است. قرآن کریم خطاب به انسان می‌فرماید: «ای انسان! به اندازه‌ای شخصیت داری که اگر کسی با تو مخالفت کند از درگاه من رانده می‌شود ولو آنکه شیطان باشد با آن همه عبادت و تقوی». در قرآن آیه دیگری است به نام کرامت که آن نیز به انسان شخصیت می‌دهد، می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ خَمَلْنَاهُمْ فِي السَّمَاءِ
وَالنَّبِيَّ وَ رَفَعْنَاهُمْ مِنْ أَكْثَرِيَّتِ وَ قَسَمْنَاهُمْ
مَنْ لَنَا كَثِيرٌ مِمَّنْ خَلَقْنَا فَتُفِيلاً

(اسراء، ۷۰)

برای معنی کردن آیه و نشان دادن اینکه این آیه چه مقدار به انسان شخصیت می‌دهد یک مثال ساده می‌آورم. شما اگر کسی را بسیار دوست داشته باشید و به او ارادت بورزید، او را به خانه خود دعوت می‌کنید، برای آوردن او اتومبیل می‌برید، در خانه بهترین غذا را برایش مهیا می‌کنید و به هنگام بازگشت، او را به خانه‌اش می‌رسانید. آیه کرامت همین را می‌گوید. خطاب به انسان می‌فرماید که به اندازه‌ای در پیش من مقرب می‌شوی که ترا در دنیا مهمان نموده‌ام. البته مهمانی خدا در دنیا برای استكمال است و برای آن است که انسان مظهر اسماء و صفات بشود و از نظر معنی غذا خورده و کامل شود. قرآن می‌گوید ترا دعوت کرده‌ام و مهمان نموده‌ام. بهترین غذاها را

ناحیه آبی نبرد. آمده و بدون اینکه همراهان متوجه شوند، برگشتم به پشت تپه اما دیدم خبری از آب نیست». کسانی که قضیه را از آقا شیخ غلامرضا نقل می‌کنند، می‌گویند که او می‌خندید و می‌فرمود: «لنگ تر بر شرمابود انا چشمای در کار نبود»

نظیر واقعه فوق را در افراد کامل می‌بینیم. اصولاً معنی معجزه همین است. اینکه حضرت امام رضاع (ع) به دو شیر پرده اشاره کردند و شیرها جادوگر را بلعیدند، از همین باب است. وقتی روح قوی شد و اتصال به روح ربوبی پیدا کرد، می‌تواند اعمال خارق‌العاده بکند؛ همانطور که ما قادریم در زمین خود هر چه بخواهیم ایجاد کنیم، کسی که متصل به قدرت خدا بشود و مظهر اسماء و صفات حق، می‌تواند کار خدائی بکند. این آیات شریفه اول سوره مبارکه بقره به انسان شخصیت می‌دهد.

سؤال دوم این است که شخصیت انسان چه مرتبه‌ای دارد؟ قرآن می‌گوید: که انساناً تو روح الله هستی و به ملائکه می‌گویی، این انسان، روح الله است، به او سجده کنید و در ادامه می‌گوید:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
إِبْلِسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

(نور، ۳۴)

همه سجده کردند جز شیطان و چون سجده نکرد از درگاه خدا رانده شد

سنگی آن را می شکند ولو آنکه جواهر «کوه نور»^۱ با آن قیمت فزوانش باشد. قرآن می فرماید ای انسان! تو امانتی را توانستی بپذیری که عالم خلقت نتوانست. سوالی که در اینجا مطرح می شود آن است که این امانت چیست؟ هر کس در پاسخ چیزی گفته است. شاید این امانت، دل مؤمن است. در روایت می خوانیم «قلب المؤمن عرض الرحمن» دل مؤمن عرض خداست. آیا می توان بالاتر از این به انسان شخصیت داد. در روایت دیگر آمده است:

«لا یسمی ارضی ولا سمائی ولکن یسمی قلب عبدی المؤمن».

یعنی عالم وجود گنجایش ندارد که من در آن باشم اما اگر می خواهی مرا پیدا کنی، در دل مؤمن پیدا کن. دل مؤمن جایگاه و عرش و تخت من است. اما حیف! هر چند اسلام و قرآن انسان را بالا برده، دنیای روز بالمکس عجیب انسان را بر زمین زد و به اندازهای انسان را بی ارزش جلوه داد که انسان با مطالعه مکتبه های خرافی دچار تعجب می شود و آتند پرست که گویا انقبای انسانیت را هم بلد نیستند اگر چه اتم را شکافته اند. مکتبه های فرویده، مارکس، نیچه و دورکیم با انسانیت چه کردند؟

۱ - وکوه نوره نام یکی از بزرگترین و قیمتی ترین الماسهای جهان است که وزنی حدود ۵۰۰ گرم دارد. الماس فوق را کهنای هند شرقی در دوران استعمار هند، از مهاراچه راجیت سیگینگ تصاحب کرد و به ملکه ویکتوریا هدیه نمود. اکنون این الماس از جواهرات سلطنتی انگلستان محفوظ می شود.

برای تو تهیه کرده ام، هم از نظر بُد حیوانی و هم روحانی. برای تو موزکب تهیه کرده ام، چه در دیریا و چه در خشکی. می خواهد بگوید: «ای انسان! تو در پیش من والایی، بسیار شخصیت داری، قدر خود را بدان. من که خالق تو هستم، برایت شخصیت بسیار قائلم». این آیه کرامت از نظر قرآن، افتخاری برای انسان است.

قرآن کریم در آیه دیگری نیز به انسان شخصیت داده است و می فرماید:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأِنْسَانَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ
حَسَبْنَاهُ الْإِنْسَانَ ظُلُمًا ذَلُولًا

(احزاب، ۳۲)

ای انسان! تو امانتدار هستی، تو را برای امانتداری روی زمین آوردیم اما تو را که به تو دادم و قبول کردی و لیاقت آن را داشتی، همین امانت را به عالم وجود عرضه داشتیم اما عالم وجود استمداد این امانتداری را نداشت. تو اِستمداد داری اما حیف که قدر خود را نمی شناسی و ظالم به خود هستی.

انسان نسبت به خود ظالم است، برای آنکه شخصیت دارد ولی آن را لنگه دار می کند و زیر پا می گذارد؛ این انسان نسبت به خود جاهل است. جواهری بی همتا و گرانبه است اما ارزش خود را نمی داند. نظیر بچه های که گر رُز گرانبهائی به او داده شده، ابتدا با آن بازی می کند و پس از بازی با

ارضاء غریزه جنسی می مکیدی و اصلاً به دنیا آمده‌ای تا غریزه جنسی را ارضاء نمایی؛ قیمت تو این است. شمار مارکس چیست؟ او می‌گوید که هر کس باید به اندازه قدرت کار کند و به اندازه ضرورت برداشت. معنی این جمله چیست؟ جز این است که قیمت انسان برابر قیمت یک الاغ است. برای اینکه الاغ را برای چه می‌خواهند؟ الاغ باید به اندازه قدرت کار کند و به اندازه ضرورت برداشت کند. یعنی اینکه صاحبش به آن اندازه به او جو می‌دهد که سیر شود و بس. وقتی مارکس و فروید اینگونه سخن بگویند، معلوم است که آن مهندس آلمانی هم به آن شکل روی انسان قیمت می‌گذارد. اما من به شما بگویم، اگر انسان، آن انسانی باشد که مورد نظر مارکس و فروید و آن مهندس آلمانی است، آن میزان هم ارزش ندارد.

امیرالمؤمنین (ع) در ترویج البلاغه می‌فرماید: «والإنسان اعظم حرمه من الکعبه» قیمت انسان از کعبه بالاتر است، یا «والإنسان اعظم حرمه من الملک المقرب»، مقام انسان از ملک مقرب و جبرئیل بالاتر است؛ اما چه موقع؟ هنگامی که متعهد و مؤمن باشد. همچنین امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «من كان معه بقة فية ما يفرج من بقة» یعنی آن کسی که مادی گرا شد و روز و شب در فکر دنیا و شکم، قیمت او همان است که از او دفع می‌شود. این ذاتی است که امام (ع) به مارکس‌ها و فرویدها و آنگونه مهندس‌ها و دیگر مادیگرایان و دنیا طلبان و شکم پرست‌ها می‌دهد.

یادم نمی‌رود، یک مهندس آلمانی که پرورش یافته همین مکاتب بود، انسان را «۸۰ مارک» قیمت گذاری کرده بودادر مورد علت آن هم گفت: «انسان فلان اندازه قند دارد چند مارک و فلان اندازه هم آهک دارد چند مارک و...» بالآخره مواد شیمیایی داخل بدن را محاسبه و قیمت گذاری کرده و در نهایت نوشته است: «انسان یعنی ۸۰ مارک»

حال بینیم از دید قرآن قیمت انسان چقدر است. می‌فرماید:

بِئْسَ أَجْرُكَ كَتَبْنَا عَلَيْكَ نَبِيًّا وَنَبِيًّا وَنَبِيًّا وَنَبِيًّا
فَتَلْزَمْنَا بِسَفِيرٍ نَقِمْسُ أَوْ فَنَسَاجِدَ لِي الْأَرْضِ
فَلَمَّا أَتَعْنَا قَسَلَ الْفُلُوسُ جَحِيمًا وَمَسَّنَ أَجْنِيحَهَا
فَلَمَّا أَتَعْنَا أَجْنِيحَ الْفُلُوسِ جَحِيمًا وَلَقَدْ جَسَّاءُ نَفْسِهِمْ
رَبَّنَا بِالْبَاطِلِ يُعْبِتُونَ لِمَ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَفْعَلُونَ فُلُوكَ لِي
الْأَرْضِ لَعَنَهُ فُورُونَ.

(مائده، ۳۲)

یعنی، هر کس، فرد بی گناهی را بکشد، مثل این است که جهان را کشته باشد و اگر کسی، فردی را زنده کند، به مانند آن است که جهان را زنده کرده باشد. این آیه شریفه از نظر ظاهر (قطع نظر از تفسیر و تأویلش) می‌گوید: «قیمت یک انسان به اندازه دنیا است».

آری، مکعب فروید می‌گوید که انسانا تو آنی که شیر مادر را هم برای

خلاصه درس دهم

- انسان نزد قرآن و اسلام از جایگاه رفیع و بالایی برخوردار است. اگر روح انسان فانی شود به روح ربوبی اتصال یابد، قادر به انجام امور خارق العاده است. انسانهای برجسته با عبادت و ریاضت، مظهر اسماء و صفات حق شدند و نمونه‌هایی از روح معنای بشر را به هوشی ظهور رسانیدند.

- با بررسی مکاتبه تاریخ دنیا، شاهد می‌ارزشی شدن و بر زمین کوبیده شدن شخصیت والایی انسانی هستیم.

- تقابلی که از افرادی مثل مارکس و بافرید گذشت، یافته است، انسانیت را از دیدگاه مادی نگریسته است و شخصیت او را از حیوانات هم پست‌تر معرفی کرده است.

- انسان در حقیقت جوهری می‌هست و گرانها است که خود به ارزش واقعی خود می‌نبرده است.

قرآن کریم می‌فرماید: دانه کنان ظهوراً ظهوراً خیلی ظالم و جاهل هستی ای انسان.

قیمت انسان بسیار بالا است، اما حیف که خود را ننشاخت. می‌گویند روزی تیمور لنگ در حمام از کیسه کش پرسید: «قیمت من چقدر است؟» کیسه کش در پاسخ گفت: «صد تومان، قربان!» تیمور ناراحت شد و گفت: «(حق من فقط صد تومان قیمت دارم؟ تنها این لنگ من قیمتش صد تومان است)». کیسه کش در جواب گفت: «قربان! با لنگ حساب کردم»، و چقدر عالی گفت. اگر انسان تیمور لنگ و فریود و امثال آنها شد، اگر انسان دل و معنویت را فراموش کرد و از یاد بُرد که او مظهر اسماء و صفات حق است، این همان است که دلّاک حتم به تیمور گفت و همان است که ۸۰ مارک قیمت گذاری شد.

این بحث، بحث ارزشمندی است و همین مقدار به شما می‌گویم که انسان شخصیت دارد و مسلمین علاوه بر اینکه برای خود باید شخصیت قائل شوند باید کاری کنند که شخصیت کودک شکوفا شود و به او شخصیت دهند.

رابطه مشکل دارند که فعلاً درصدد طرح آن نیستیم ولی آن مقدار که در اینجا به شما عرض می‌کنم این است که قرآن شریف می‌فرماید، عالم وجود همه و همه برای همین انسان است. هدف انسان است. زمین و آسمان و کهکشانها با آن وسعت و آسمانهای دوم و سوم با آن عظمت که هنوز بشر آنرا کشف نکرده است - تا حضرت بقیة الله (عج) بیاید و کشف نماید - و بالآخره این دنیای به این پهنای، از مجرد و مادی، برای انسان است.

قرآن خطاب به انسان می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمِمَّا
فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَحَ عَلَيْكُمْ يَحْمَهُ ظَهِيْرَةٌ وَبَاطِنَةٌ وَ
مِنَ النَّاسِ مَن يُجٰدِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى

وَلَا كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ

(انسان، ۲۰)

مگر نمی‌بینی که عالم وجود را برای تو خلق کردم؟
ای انسان! تو فردی معمولی نیستی. خیال نکن برای خورد و خوراک به این دنیا آمده‌ای، تو به اندازه‌ای شخصیت‌داری که عالم برای تو بوجود آمده است. اگر از قرآن پرسیده شود که عالم وجود برای چیست و هدف آن کدام است؟ جواب «انسان» است. حال این سؤال باقی می‌ماند که این انسان برای چیست؟ قرآن در جواب می‌گوید: «انسان برای خدا است»

درس یازدهم

هدف از خلقت انسان

امروزه در جهان این سؤال مطرح است که «ما برای چه به دنیا آمده‌ایم؟» و بیانش پاسخ برای این سؤال خصوصاً در قشر جوان باعث خودکشی‌های فراوان شده است.

انسان امروز معتبر و مبهوت است که برای چه به دنیا آمده است. خوب نیست ما سؤال را قدری وسیعتر عنوان کنیم و اصلاً بگوئیم: «این عالم وجود چرا خلق شد؟» به سخن دیگر، پروردگار عالم، دنیا را برای چه خلق کرد؟ در این باره هر مکتبی به فراخور حالش صحبت کرده است. مکاتب «شمنی، مادی و عرفانی هر یک نظری داده‌اند و جامعه شناسان در این

مسلمانان بر یکدیگر حقوقی دارند. یکی از این حقوق خدمتگزاری به یکدیگر است. من باید خدمتگزار شما باشم و شما خدمتگزار من باشید. این حق هر مسلمان بر مسلمان دیگر است. امام صادق (ع) می فرماید که هیچ عبادتی افضل از اداء این حق نیست. یعنی ای انسان، تو به اندازه ای شخصیت داری که توهین به تو، توهین به خدا است و خدمت به تو، خدمت به خدا.

قرآن می فرماید:

مَنْ ذَا الَّذِي يُغْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّيُضْعِفَهُ لَهُ
أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ وَ لَيْسَ بِهِ

تُرْجُحُونَ

(نور، ۲۴۵)

قرض الحسنه به این معنی است که اگر من از شما پول قرض می خواهم - یک ماهه و یا یک ساله و... - بدهید و این ثواب بسیار دارد. اگر من احتیاج داشته باشم و شما بفهمید و به من قرض بدهید، هیچده برابر ثواب دارد در حالیکه صدقه دادن ده برابر ثواب دارد. تأکید من روی این نکته است که قرآن شریف به جای اینکه بگوید به مؤمن قرض بدهید می گوید به خدا قرض بدهید (من ذاللی یقرض الله قرضا حسنا). این آیه شریفه به ما چه می فهماند؟ می فرماید خدمت به مسلمان خدمت به خدا است. اگر یک زن

در مملکت نفیسه یعنی ای انسان! همه چیز را برای تو خلق کردم اما تو را برای خوردم خلق کردم (مملکت الانبیاء لایحک و مملکت لایحک). جمله دوم (تو را برای خوردم خلق کردم) برای انسان بسیار صحتی است و به او بسیار شخصیت می دهد. انسان برسد به جایی که قرآن در مورد او بگوید که تو را برای خوردم خلق کردم. «عالم وجود برای تو» و «تو برای من» و این به توضیح بحث ما است.

انسان به اندازه ای شخصیت دارد که در اسلام هدف خلقت موجودات است و بالاتر آنکه، او برای خداست و هدف خلقت او خود «الله» تبارک و تعالی است. این شخصیت مانند شخصیت هایی نیست که در جمله قبل گفته شده، گرچه آیات و روایاتی که ذکر شد فوق العاده و عالی بود و ارزش انسان را بالاتر از دو عالم دانست، اما شخصیتی که این آیه به انسان می دهد بسیار بالاتر است. انسان مؤمن و متعهد حرمی بالاتر از کعبه و ملک مقرب دارد. از طرف دیگر، اهانت به این انسان گناهی است که بزرگتر از آن را نمی توان یافت و خدمت به او نیز ثوابی که عظیم تر از آن پیدا نمی شود. امام صادق (ع) فرموده اند: «من اذناه و لقله باذن به الصغیره» یعنی اگر کسی به یک مسلمان توهین کند با خداوند جنگیده است و از سوی دیگر می فرماید: «ما عداة شیئ افضل من اداء حقوق المؤمن» هیچ عبادتی بالاتر از آن نیست که خدمت به خلق خدای کنی و حق مؤمنی را ادا.

خط مقدم جبهه باشد.

این توانیها برای چیست؟ برای این است که اسلام برای انسان شخصیت قائل است. شخصی از اهواز به خدمت امام جعفر صادق (ع) رسید و عرض کرد: «یا بن رسول الله! امسال وضع مالی خوبی ندارم - ورشکستم - و مالیات بدهکار هستم. فرماندار اهواز شیعه است، به او بنویسد که امسال از من مالیات نگیرد.» امام صادق (ع) نمی نویسد که از او مالیات بگیرند بلکه می نویسد: «بسم الله الرحمن الرحیم - من سراجیه سراج و ظلامیوه (هر کس برادرش را خوشحال کند، خدا را خوشحال کرده است و این برادر تو است). وی نامه را به اهواز آورد و پس از خلوت شدن جلسه به حاکم که نامش نجاشی بوده داد. حاکم وقتی نوشته مبارک امام را دید، برخاست و نامه را بر سر و چشم خود نهاد و گفت: «ای مردا چه حاجتی داری! مرد در جواب گفت که مالیات بدهکار است و قادر به پرداخت آن نیست. نجاشی دستور داد دختر مالیات را آوردند و از مال خود مالیات او را پرداخت نمود و حتی به غلام خود گفت که مالیات سال بعد را نیز از مال او بپردازد. آنگاه پولی فراوان به همراه یک اسب به او داد و فرش زیر پای خود را نیز برداشت و روی اسب انداخت و مرد را سوار کرد و گفت: «خوشحال شدی؟» مرد گفت: «آری». قضیه گذشت تا سال بعد که آن شخص ماجرای خود را برای امام تعریف کرد و هر چه از جریان را که بیان می کرد، امام تبسم می کرد و خوشحال تر

تر خانه شوهرش خدمت کند از نظر این آیه شریفه، به خدا خدمت کرده است و اگر فردی زحمت بکشد برای آنکه زن و بچهایش در رفاه و آسایش باشند، خدمت به خدا می کند و علاوه بر آن ثواب حضور در جبهه را هم دارد.

زنی خدمت پیغمبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! پنهانی از طرف زنهای دارم و آن این است که چرا شما جهاد را برای مردها واجب کردید ولی برای زنهای نه؟ زنان نیز می خواهند این ثواب و امتیاز را داشته باشند. چرا اختلاف و امتیاز برای مردها باشد؟ این پیام زنان از امروز تا

پایست است.»

پیامبر (ص) از گفته او بسیار خوشحال شدند و فرمودند: «پیام مرا به تمام زنان عالم برسان و بگو جهاد الهی و جهاد حق اگر زنی به درستی و خوبی بخواهد، خانه داری و بچه داری کند مثل آن است که در خط مقدم جبهه باشد.» جهاد و خط مقدم جبهه برای زن، خانه او است. برای مرد نیز چنین است، یعنی اینکه خدمت کردن به زن و بچه به اندازه حضور در جبهه ثواب دارد. همه می دانند که حضور در جبهه ثواب زیاد دارد اما پیغمبر اکرم (ص) می فرماید:

«من کاد لیهاله کالمجاهد فی سبیل الله»

کسی که برای رفاه و آسایش زن و بچهایش کار کند، مثل آن است که در

شده است. فریاد او بلند شد و گفت: «یا بن رسول الله! من نمی توانم از مدینه بروم و شما را نبینم. چه تقصیر و گناهی کرده‌ام که توبه کنم؟» به هر حال به خدمت امام رسید. امام فرمودند: «چرا ابراهیم جتال را که برای دیدن تو به دربار آمده بود، راه ندادی؟» (ابراهیم جتال - شتریان - پیش از آن، خدمت امام رسیده بود و در پاسخ امام که جوابای حال علی ابن یقطین بودند، گفته بود که به دیدن او به دربار رفته است ولی راهش ندادند - به او توهین شده بود) علی ابن یقطین هنگامی که این سخن را از امام شنید، عرض کرد: «همی فرمائید چه باید بکنم؟» امام فرمودند: «تا ابراهیم جتال از تو راضی نشود، از تو راضی نمی شوم.» (تقاضا دارم همه روی این جمله فکر کنید و سر مشق زندگی و کلاس شما باشد) علی ابن یقطین گفت: «آقا! ابراهیم جتال در کوفه است و ما در مدینه!» امام فرمودند: «با معجزه تو را به او می رسانم. به بقیع برو، آنجا شتری است. سوار شو، او تو را با طی الارض به کوفه می رساند.» به این شکل به کوفه آمد و درب خانه ابراهیم را به صدا در آورد. ابراهیم با دیدن علی ابن یقطین تعجب کرد و گفت: «آقا! من کجا و شما کجا! بفرمائید داخل منزل.» علی بن یقطین گفت: «نه، اطلاع پیدا کرده‌ام از دست من آورده خاطر شده‌ای. از من راضی شو تا امام موسی بن جعفر (ع) نیز از من راضی شود.» ابراهیم جتال گفت که از او راضی است اما با این وجود علی ابن یقطین - وزیر بیشتر از نصف جهان آن روز -

می شد. در پایان از امام صادق (ع) پرسید: «یا بن رسول الله! گویا خیلی خوشحال شده‌اید.» در این لحظه امام جمله‌ای فرمودند که مراد من است، فرمودند: «کسی که یک مسلمان را خوشحال کند خدا را خوشحال کرده است و پیغمبر خدا را و ما (ائمة طاهرين) را. خوشحال کردن یک شیعه، خوشحال کردن خدا است، ولو فاسق و بد باشد. همین قدر که شیعه باشد، توهین به او توهین به خدا است.»

در هنگام امامت حضرت موسی بن جعفر (ع)، علی ابن یقطین از شیعیان بود و وزیر هارون الرشید. وی قصد داشت که از دستگاه ظلم هارون الرشید خارج شود اما امام (ع) اجازه نمی داد و در مقابل اصرار او می فرمود که کفاره گناه خدمت در زیر پرچم ظلم، خدمت به شیعیان است. اصولاً امام او را از آن جهت در این پست باقی نگذاشته بود تا شاید گره‌ای از کار شیعیان بگشاید و او نیز بسیار این کار را می کرد. یکی از کارهای علی ابن یقطین آن بود که هر سال عده‌ای قریب هزار نفر از فقراء و ضعیفای شیعه را به مکه می برد و از این راه در واقع قصد داشت هر سال به خدمت امام شرفیاب شود. یکی از سالها که بدین صورت به حج رفته بود، به علت خفتن شده‌ای، نیمه شب و مخفیانه، بدون آنکه زنش و غلامش متوجه شوند، به در خانه امام رفت و در زانوهای امام آن شب او را به خانه راه نداد. شب‌های دوقم و ساقم هم همینطور. علی ابن یقطین تعجب کرد. فهمید که مرتکب گناه و تقصیری

شخصیت دهد.

چه کسی می تواند به یک بچه شخصیت بدهد؟ کسی که خود شخصیت داشته باشد. یک مادر بی شخصیت نمی تواند بچه ای با شخصیت تحویل اجتماع نماید. به قول شاعر:

فات نسایاته از هستی هستی کسی نتواند که شود هستی بخشی
یک معلم اگر خودش بی شخصیت باشد، بجای آنکه شخصیت آفرین باشد، موجب بی شخصیتی شاگردانش می شود. چه بسیار افراد که استاد و متخصص هستند ولی بی شخصیت، لذا در کلاس حرفه ای می زنند که با شخصیت انسان مناسب نیست. شوقیه ای نامناسب می کنند، توهین ها می کنند و بالاخره جوتهای بی شخصیت تحویل جامعه می نمایند. بعضی از جوان های باسواد و دانشکده رفته، بی شخصیت هستند، چرا؟ اگر ریشه یابی کنیم، مادر، معلم، دبیر و یا استاد او داری شخصیت نبوده است. پس کار معلم خیلی با ارزش است و مسئولیت او نیز سنگین.

یکی از شاهکارهای قرآن این است که بیش از ده آیه در ارتباط با مسئله حجاب دارد، یعنی راجع به شخصیت زن. یک خانم معلم، اگر مواظب حجاب خود نباشد، همین دلیل بی شخصیتی او است. زنی که حجاب ندارد شخصیت ندارد. از خانمهای معلم، دبیر و یا استاد تقاضا دارم جوانانی را که زیر دست دارند با شخصیت و با حجاب تحویل جامعه دهند چرا که

همانجا داخل کوچه روی زمین دراز کشید و گفت: «پای تو را روی سر من بکوب» ابراهیم امتناع می کرد ولی با اصرار بسیار زیاد این یقین این کار را کرد. علی ابن یقین خوشحال شد و گفت: «دلم خنک شد.» سپس سوار شتر شد و به همان شکل که آمده بود، برگشت به مدینه، خدمت امام، در زد، دُر را گشودند و هنوز خدمت امام نرسیده بود که امام فرمود: «علی ابن یقین از تو راضی شدم».

این دو واقعه تاریخی به ما چه می گویند؟ می گویند وظیفه معلم تنها این است که شخصیت بدهد، بلکه باید مواظب باشد که به شخصیت ضربه نیز وارد نیاید. ضربه زدن به شخصیت، گناهش گاهی از آدم کشی بالاتر است. پدرها و مادرها مواظب باشند که به شخصیت بچه حتی یک ساله و دو ساله ضربه وارد نشود.

اگر کسی بی شخصیت شد، رذل و چنانچکار می شود و با لااقل بی نشاط و استعداد و دل مرده می شود. عوام چه خوب می گویند که دست شکسته بچه را می آید ولی دل شکسته به کار نمی آید. آدم بی نشاط و دل مرده، عضو زائد جامعه می شود و این معلم است که به نوجوان و جوان شخصیت می دهد و او اوست که باید بسیار مراعات این مسئله را بنماید. این یک سال را که معلم میر کلاس است باید با بچه ها کار کند، علاوه بر آن نباید تبل باشد و نباید هم بگذارند که تبل باشند. باید در حد توان آنان را تربیت کند و

خلاصهٔ درس، بازدهم

- قرآن شریف می‌فرماید هدف از خلقت عالم وجود انسان است و هدف از خلقت انسان نیز به فرمودهٔ قرآن عبودیت خداوند تبارک و تعالی است.
- انسان مؤمن و متعهد حرمش بالاتر از کعبه و ملک مقرب دارد
- از حقوقی که مسلمانان نسبت به یکدیگر دارند حق خدمتگزاری همدیگر است و به فرمودهٔ امام صادق (ع) هیچ جدایی افضل از اداهٔ این حق نیست.
- مصلحت خلوه بر اینکه باید به شاگردان شخصیت بدهند، بایستی مواظب باشند که شخصیت ایشان ضربه نزن و وارد نشود.
- لازم است که معلمین در تقویت و تعالی شخصیت خود بکوشند چرا که تنها یک انسان با شخصیت می‌تواند شخصیت آفرین باشد و این از وظایف برجستهٔ معلمین است.
- حفظ حجاب اسلامی از نشانه‌های شخصیت زنان است.

شخصیت زن یعنی حجاب، اسلام برای زن شخصیت قائل است و او را جواهری به حساب می‌آورد. این جواهر را باید مخفی نگاهداشت و به او می‌گویند زیر چادر باش که این چادر برای تو شخصیت است.

شما مصلحتاً سازندهٔ نسل آینده هستید، با شخصیت باشید و شخصیت بدهید و مواظب این امر مهم برای خود و دیگران باشید و در هر حال از این وظیفه بزرگ غفلت نکنید.

دنیا برود، در روز قیامت روی تلی از چرک و خون او را نگاه خواهند داشت و به این وضع تنگین به مدت پانصد سال باقی می ماند تا محاسبه افعال تمام مردم انجام گیرد و پس از آن، او راه رو در آتش جهنم می اندازند.

غیبت کردن و بدگویی پشت سر مردم نیز کوبندگی دارد. در روایات می خوانیم که «لایقه ادم کلاب اهل القاره یعنی غیبت غذای سگهای جهنم است. این روایت از امام حسین (ع) نقل شده است و بعضی دیگر از ائمه (ع) نیز آن را نقل کرده اند.

علمای بزرگی همچون صدرالمعالمین^۱ و شاگردهای او استاد بزرگوار مار هبر عظیم القنان انقلاب و علامه طباطبائی رضوان الله علیه و شاگردهای ایشان - این شاگردان قرآن - از روایت فوق جمله لطیف و دقیقی تحت عنوان «نجمت عمل» استفاده کرده اند که در اینجا در صدد بیان آن نیستیم اما آن اندازه که این روایت می گوید این است که اگر کسی در زندگی غیبت و بدگویی پشت سر مردم داشته باشد، هویت او به صورت سگی در خواهد آمد و روز قیامت به شکل سگ وارد صف محشر می شود. این سگ را به

۱ - صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدری (صدرالمتألهین) در اصفهان نزد شیخ بهائی و میر محمدباقر داماد تحصیل نمود. تألیفات فراوانی از او به جای مانده است از جمله اسطرار ربیه، مناقب النبی و شرح کافی. ملاصدیق فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی از شاگردان بنام او هستند. ۱۰۵۰ هـ، ق در بازگشت از هفتین سفر حج در بصره وفات یافت و در همان محل بخاک سپرده شد.

دوسی دوازدهم

مراعات شخصیت دیگران

در جلسات قبل گفتیم که از وظایف سنگین مسلم، دین و یا استاده علاوه بر تعلیم و تربیت، شخصیت دادن به دیگران است، بخشی که در این قسمت بر آن تأکید داریم، دانستن این مسئله است که کوبیدن شخصیت دیگران گاهی بسیار بزرگ است و شاید در اسلام گاهی به این بزرگی نداشته باشیم. با دقت در روایات اهل بیت، مشخص می گردد که هر چیزی که کوبندگی داشته باشد و هر کسی که شخصیت دیگران را بکوبد، گناه او خیلی بزرگ است. مثلاً تهمت، شخصیت دیگران را می کوبد و در روایات آمده است که اگر کسی به دیگران تهمت بزند بدون تدارک و جبران و توبه از

حلقوم انقلابی‌ها بلندگوئی برای ضدانقلاب می‌شود و شایعه‌مستتر

می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید:

(قِيلَ الْخَوَافُونَ، الَّذِينَ هُمْ لِي غَفَرُونَ سَاهُونَ)

التأویات - ۱۱۰ و ۱۱۱

مرگ باد بر کسی که شایعه می‌سازد و پخش می‌کند و مرگ باد بر آن کس که شایعه را می‌شنود ولی برخورد جدی با آن نمی‌کند و با بی‌تفاوتی از آن می‌گذرد و یا آنکه گوش می‌دهد و به دیگری می‌گوید. قرآن شریف می‌فرماید که این شخص آدم نیست بلکه مانند کرمی که در خود می‌تند، در تختل خود می‌تند. (شاید این آیه شریفه نیز اشاره به همان تجسم عمل که ذکر شده، داشته باشد). کسانی که دهان و زبانیشان بلندگوی ضدانقلاب باشد، ولو شخص انقلابی، و کسانی که آگاهانه به آتش دامن می‌زنند و با پخش شایعات، مسلمانان را می‌کوبند، در روز قیامت، به صورت کرم وارد صف محشر می‌شوند و قرآن می‌فرماید که مرگ بر این، بدا بحال این و وای بر حال این.

گناه بسیار بزرگ دیگر، زخم زبان و تحقیر و سرزنش دیگران است و به آن اندازه بزرگ که قرآن می‌فرماید: (قِيلَ لَكَ مِرَّةً مَرَّةً) یعنی وای بر کسی که پشت سر مردم بدگوئی می‌کند و زخم زبان می‌زند و با مردم را کوچک می‌کند. در میان عوام مشهور است که وقتی به کسی گفته می‌شود: «غیبت

جهنم می‌زنند و آنجا گرسته که می‌شود، آن غیبت‌هایی که در دنیا کرده بود،

به صورت گوشت گندیده و گوشت مرده‌ای در می‌آید و او باید آنها را

بخورد. سگ جهنم کیست؟ در جواب این پرسش امام حسین (ع)

می‌فرماید: کسی که غیبت کند و شخصیت دیگران را بکوبد. قرآن کریم

همی‌فرماید: آن کس که غیبت می‌کند، خیال نکند بدگوئی پشت سر مردم

بهمی‌کند، بلکه او گوشت برادر مرده را می‌خورد گرچه خود توجه ندارد.

(لَا يَتَذَكَّرُ فِيكُمْ بَعْضًا أَيْحَا اِعْلَمُوا أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَذْكَرًا وَهُوَ).

(صورت، ۱۲)

یعنی ای مسلمان! پشت سر مسلمان بدگوئی نکن، او برادر تو است باید

همیشه از او تعریف کنی؛ او خواهر تو است، باید همواره از او تعریف کنی.

پشت سر او بدگوئی نکن. اگر نمی‌خواهی گوشت مرده بخوری، غیبت نکن.

روایت امام حسین (ع) نیز از همین آیه ریشه گرفته است، یعنی قرآن و مبتنی

بر قرآن (قرآن و عترت) هر دو می‌گویند که بدگوئی پشت سر مردم،

بخوری و مرده خوری است. اگر غیبت برای کسی «ملکه» شود، هویت

انسانی او را تغییر می‌دهد و او را به شکل سگ وارد محشر می‌شود.

* اختراع شایعه و پخش آن گناهی بسیار بزرگ است، پخش شایعه و

اختراع آن تفاوت زیادی ندارد. مثلاً در این زمان ضدانقلاب شایعه‌ای

می‌سازد و سپس به دست انقلابی‌ها می‌دهد. و متأسفانه گاهی ناخودآگاه

او را تشیع نمود و با دست مبارک خود او را در قبر نهاد و هنگامی که روی قبر را پوشاندند، حضرت فرمود: «اینک قبر چنان فشاری به او وارد کرد که استخوانهای سینه‌اش شکست.» اطرافیان عرض کردند: «چرا اینگونه شد؟» او که آدم خوبی بود، پیامبر (ص) فرمودند: «بله، او آدمی بود جبهه رفته، اهل نماز جماعت، بدست پیامبر به خاک رفته و محشور با پیامبر که به بهشت هم خواهد رفت اما بر اثر بداخلاقی در خانه و نیش داشتن زناش محیط خانه را سرد می‌کرد.» این فشار قبر اثر وضعی آن بداخلاقی‌ها در خانه است. اگر شخص جبران نکند و بدون توبه و تدارک از دنیا برود، دچار فشار قبر خواهد شد. گناه اینگونه معاصی که نوعی «حق الناس» است، بسیار بزرگ است. این عذاب‌ها بدلیل رعایت شخصیت انسانی از دید اسلام است و دین اسلام می‌خواهد شخصیت افراد، در مقابل یا پشت سر آنان با دروغ، تهمت، غیبت و یا شایعه‌گویی‌ها نشود. از همه تقاضا دارم اینگونه معاصی در زندگی آنان نباشد.

شیطان هر کس را از راهی به جهنم می‌برد. هرگز به یک زن با عفت نمی‌گوید که عمل منافعی با عفت انجام دهد زیرا می‌داند که از این راه قادر به فریب او نیست و یا به یک مرد با شخصیت نمی‌گوید که از دیوار منازل مردم بالا برود و دزدی کند بلکه به زن می‌گوید که غیبت کند، تهمت بزند و شایعه پخش کند و به مرد می‌گوید که به زن مردم نگاه شهوت آمیز کند. حال

نکن) می‌گویند: «در روبروش هم می‌گویم.» او خیال می‌کند به این دلیل که روبروی او هم می‌گوید. آدم جسموری است و دیگر گناه ندارد اقامه، چرا که اگر روبروش بگوید زخم زبان است و او را کوچک کرده است و موجب شکسته شدن شخصیت او شده و اگر پشت سر بگوید، باز هم بدتر، برای اینکه غیبت شونده حضور ندارد و قادر به دفاع از خود نیست در نتیجه در این حالت نیز شخصیت او کوبیده می‌شود.

شخصی خدمت رسول اکرم (ص) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله! زنی است که بسیار عبادت می‌کند و روزها به روزه و شب‌ها به عبادت ایستاده است اما بد زبان و همصا به آزار.» پیامبر (ص) فرمود: «عبادت‌های نتیجه‌ای برایش ندارد و اگر توبه نکند و از کار زشت خود بزرگردد او را به رو به آتش جهنم می‌اندازند.» در روایت دیگری می‌خوانیم که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «هر زنی به شوهر خود زخم زبان بزند (هر اندازه کوچک) مثلاً همین قدر که بگوید، ما که در خانه تو خیر ندیدیم) روز قیامت او را در جهنم به زبان آویزان می‌کنند.» از طرف دیگر درباره‌ی مردها روایت داریم که اگر مردی در خانه بد اخلاق و بد زبان باشد و به بچه‌ها و زن خود نیش بزند (زنان او نیش داشته باشد) به صورت عقر و وارد صف محشر می‌شود و حتی اگر چنین فردی آدم خوبی باشد و از اهل بهشت، فشار قبر دارد، یکی از اصحاب خاص رسول الله (ص) از دنیا رفت. رسول گرامی

باید پرسید که آیا انوال کسی دزدی شود بدتر است یا اگر آبرویش ریخته شود؟ باید دانست آنکه غیبت می‌کند و تهمت می‌زند و شایعه می‌سازد و پخش می‌کند، دزد آبرو است و گناه اینگونه بزرگتر از گناه کسی است که مال مردم را می‌رباید. شیطان سعی دارد با همین کارها ما را به جهنم بکشاند. بدگوی پشت سر مردم در زندگی ما فراوان است و نباید باشد. مصیبت وقتی است که مدیر و معاونها و مأمین و دبیرها وقتی در دفتر جمع می‌شوند آن وقت لاشخوری (غیبت) راه بیفتد.

این گروه چشم بصیرت ندارند که ببینند چه خبر است، اگر داشتند بی به رفتار بسیار زشت خود می‌بردند. وقتی آقا امام زمان (هج) به این مکان نظر کنند، می‌بینند که مہتمم و معاون و مدیر و دبیران مشغول غیبت کردن هستند و در واقع به لاشخوری و مرده خوری مشغولند.

عایشه خدمت پشمبر اکرم (ص) نشسته بود که زنی آمد و مسئله‌ای را سؤال کرد و پس از آن رفت. پس از رفتن آن زن، عایشه رو به پیامبر (ص) کرد و گفت: «یا رسول الله! قد این زن کوتاه بود» (و در همین حال با اشاره دست، کوتاهی قد زن را نیز نشان داد) پیامبر (ص) از این گفته او به شدت ناراحت شدند و با چهره برافروخته، خطاب به عایشه فرمودند: «ای عایشه! چرا غیبت کردی؟ استغفار کن.» عایشه مقداری گوشت گندیده استغفار کرد و سپس پرسید: «یا رسول الله! دو سه روزی است که گوشت نفورده‌ام،

این چیست؟» پیامبر (ص) فرمودند: «مگر در قرآن نفورنده‌ای که، هلا یقیناً بفنکم بنفساً ایضاً اعتدکم ان یأکلنکم انحره موتاً لکن یفتنوه، پشت سر یکدیگر بدگوی نکند. غیبت در عالم کشف و شهود و حقیقت، مرده خوری است.»

در روایت دیگری آمده است که فردی خدمت رسول اکرم (ص) رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! مرا نصیحتی بفرما.» پیامبر (ص) سه مرتبه و بی در پی از او پرسید که اگر نصیحتی به او نماید آیا بدان عمل خواهد نمود و آن مرد در هر سه نوبت پاسخ مثبت داد. آنگاه پیامبر (ص) فرمود: «مواظب زبان خود باش.» چه نصیحت خوبی! مواظب زبان خود بودن و سنجیده و با فکر سخن گفتن جلوگیری می‌کند از آنکه بد زبان، در جهنم با زانش آویزان گردد.

جمله‌ای را از فردی بزرگ برای شما بازگو می‌کنم و تقاضای کم آن را در زندگی خویش سرمشق قرار دهید و مواظب باشید که مبدا نادانسته مرتکب گناهانی بزرگ شوید. آن فرد می‌گفت: «برای ممالجه خود به پزشکی مراجعه کردم. پزشک قصد داشت مرا بدون رعایت نوبت معاینه کند اما من قبول نکردم و گفتم نوبت دیگران است، چرا نوبت دیگران را بگیرم و نوعی ظلم مرتکب گردم. نشستم تا نوبت به من رسید. در همین هنگام پیر زنی دهاتی وارد مطب شد و به دکتر گفت: آقای دکتر! نسخه شما را جوشاندم و خوردم لیکن خوب نشدم! جناب دکتر عصبانی شد و گفت:

گروه بزنند و هنگامی که از این عمل عاجز ماندند، گریزهایی از آتش جهنم بر سر شان فرود می آید و مسخره می شوند. تصور نکنید که خداوند او را مسخره می کند، نه، تمسخر او، تجسم واقعیت پیدا می کند و بر سرش فرود می آید. قرآن کریم می فرماید:

فَكَرَّمْنَا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ
حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَ اللَّهُ الصَّيْحَةَ وَمِنْهُمْ مَن
خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَفْرَقْنَا وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيَجْزِيَئَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَتَيْنَهُم بِظُلْمٍ

(منہج پر نہ، ۴۰)

یعنی، ای انسان! ظلم نکن زیرا ظلم دو اثر دارد: اول آنکه همان ظلم دست و پای تو را به هم می پیچد و دوم آنکه ظلمی که مرکب شدی در روز قیامت دست و پای تو را می گیرد.

معلم‌ها بایدستی، موارظب زبان خود باشند. ممکن است ناخودآگاه در کلاس جمله‌ای بگویند که ناخواسته موجب خجالت زدگی شاگرد و کوبیدن شخصیت او شوند و باید یقین بدانند که خود نیز خجالت زده خواهند شد. در روایات فراوان داریم که اگر کسی، دیگری را در محضیت کردن مورد سرزنی قرار دهد، سرزنی کننده نیز به همان گناه و سرزنی مبتلا می‌شود. اتقاناً این مطلب به تجربه بر من ثابت شده است. گناهکار را باید ارشاد کرد

حیف از آن نانی که شهرت به تو عید هلد بخوری! پس از ادای این جصله، از سوی دکتر حاضرین خندیدند. دکتر که از گفته خود پشیمان شده بود، نسخه‌ای دیگر نوشت و گفت: مادرم! نگفتم که کاغذ نسخه را ببجوشان، بلکه اول نسخه را به داروخانه ببر و دوائی را که نورشام بگیر، بعد دوا را ببجوشان و بخور؛ حتماً خوب می‌شوی. بعد از رفتن آن زن و هنگامی که نفرت به من رسید، کسی در اتاق نبود به جز من و دکتر. به دکتر گفتم: آیا می‌دانی امروز چه کردی؟ کاری بیجا و گاهی بزرگ؛ تو یک انسان را مسخره کردی و علاوه بر آن به او زخم زبان زدی. در قرآن و روایات داریم که اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را مسخره کند، خداوند مسخره‌اش می‌کند و همچنین قرآن می‌فرماید، وای بر کسی که زخم زبان می‌زند (اول لکل هویه نؤیر) و دیگر آنکه، شما جناب دکتر! دیگران را وادار به خنده کردی برای آن زن. در روایات داریم که اگر کسی موجب شود تا دیگری گناه کند، علاوه بر آنکه گناهکار به کیفر گناه خویش می‌رسد، مشوق او و کسی که موجب انجام گناه بوده است، نیز کیفر می‌گردد.»

در قرآن شریف آمده است که در روز قیامت دستهای را بخوانند مسخره می کند و بعد می فرماید: اینها کسانی هستند که در دنیا مسلمانان را مسخره کرده اند. این نص قرآن است و حتی در روایات داریم که سر به سر این افراد گذاشته می شود. دو عدد چوبه آنها می دهند و از آنان می خواهند که آن دو را

هستند که پشت سر مردم غیبت می‌کنند و دسته دوقم زنان و مردانی که در خانه زیان آنان نیش دارد.

اسلام برای همه، اعم از معلم و شاگرد و حتی بچه چند روز شخصیت قائل است. اسلام برای این امانت‌هایی که زیر دست معلم‌ها است (دانش آموزان) شخصیت قائل است و خصوصاً برای نوجوانان و جوانان، از آن جهت که این گروه دارای شخصیت هستند و وظیفه معلم در تبدیل و ارضاء این غرور است. اگر معلم نسبت به این غرور بی تفاوت باشد، باعث می‌شود که کم‌کم در آنان تکبر پدید آید و این بدبختی است. شبیه این وظیفه یعنی تبدیل و ارضاء غرور جوان و نوجوان بر عهده پدر و مادر نیز می‌باشد و بالاخره باید مواظبت کرد که مبادا در گفتار و کردار چیزی که شخصیت شکن باشد، پیدا شود.

و نهی از منکر نمود ولی حق سرزنش برای کسی نیست؛ حتی اگر کسی محکوم به اعدام شد، قاضی باید با کمال ادب حکم او را بنویسد و نیز مجری حکم باید با ادب و بدون سرزنش او را اعدام کند. اگر قاضی یا اعدام کننده مبادرت به تسمیخ محکوم نمایند، مرتکب گناهی بزرگ شده‌اند چرا که «شخص» را باید اعدام کرده نه «شخصیت» را. اسلام می‌گوید شخصیت را نمی‌توان اعدام کرد.

بسیاری معلم‌ها زخم زبان، مسخره کردن و کوبیدن شخصیت بچه‌ها در کار و زندگی آنها دیده می‌شود که نباید باشد. وقتی معلم به شاگردش می‌گوید: «خفه شو» این موجب ایجاد عقده و کینه در قلب شاگرد، نسبت به معلم می‌شود و این عقده باقی است تا هنگام مرگ و چه بسیار موجب بی نشاطی، دل‌زدگی و جانیکاری‌ها می‌گردد. نظیر این کلمات نابجا و غلط را - المیادنا - گاهی معلم‌ها و یا پدر و مادرها به بچه می‌گویند، بچه نیز یاد می‌گیرد و به کار می‌برد. پس سعی کنید در زندگی شما معلم‌هایی ادبی نباشد و زندگی و کلاس شما یک دنیا صفا و صمیمیت و یک دنیا محبت و تعلق باشد.

بدا به حال زبانی که کوبندگی و نیش داشته باشد. در روایات می‌خوانیم که در روز قیامت دو دسته زبان‌هایشان به اندازه‌ای دراز است که روی صف محشر افتاده است و مردم این زبانها را پایمال می‌کنند. دسته اول افرادی

درس سیزدهم

سئوال (توقع یحیجا)

ششمین شرط که در این جلسه درباره آن صحبت می کنیم آن است که انسان با شخصیت باید موافق باشد تا در زندگی او «سئوال» نباشد.

سئوال از دیگران هر چند کوچک و ناچیز، شخصیت انسان را لگدمدار می کند و موجب وارد شدن ضربه به آن می شود، خواه سئوال کننده مرد باشد خواه زن، چه زن و شوهر از یکدیگر و خواه رفیق از رفیق و بالاخره خواه فرد در ارتباط با اجتماع، اسلام در این مورد تاکید فراوانی دارد و می گوید تا می توانید سئوال و خواهش در زندگی نداشته باشید و از کسی چیزی

خلاصه درس دوازدهم

- کربدن و از بین بردن شخصیت دیگران از جمله بزرگترین گناهان محسوب می شود.
- رحمت، قیمت و بدگویی موجب از بین رفتن شخصیت افراد می شود.
- قرآن کریم از مسلمین می خواهد که نه تنها ضایعه نسازند و با آن با پیشی نسابند بلکه در مقابل آن جبهه گیری کنند و بی قدرت از کار آن نگذرند.
- زخم زبان، تحقیر و استیزاز دیگران نیز موهبات شکست دادن شخصیت افراد را فراهم می آورد.
- از آنجا که معناه بسیاری از گناهان از زبان ریشه می گیرند باید سعی خود را در همه حال مراقبت نمود تا حیانا به گناه افروخته نشود.
- مسلمین در تبدیل و ازخدا شخصیت نورانیان و جوانان جایگاه و روزگاری دارند.

مرحوم فقه الاسلام کلینی^۱ - رضوان الله تعالى علیه - در اصول کافی

فقیهای را که در زمان رسول اکرم (ص) وقوع یافت از زبان یک مسلمان نقل می کند. تقاضا دارم، علاوه بر اینکه به آن توجه می کنید و آن را سرمشق زندگی خود قرار می دهید؛ سعی نمائید به طور غیر مستقیم به نوجوانان بفهمانید که یک مسلمان در زندگی چگونه باید رفتار نماید.

مردی که وضع زندگی اش خوب نبود، بنا به اصرار زن خود به حضور پیامبر (ص) رفت تا تقاضای کمک نماید. وی به خدمت ایشان رسید و قبل از آنکه چیزی بگوید، پیامبر (ص) فرمودند: «من مثلنا آتینا و من لم یمثلنا انشاء الله یعنی هر کس از ما چیزی بخواهد به او می دهیم اما اگر از ما سؤال نکند و از خدا درخواست نماید، خداوند او را بی نیاز می کند».

مرد مسلمان دریافت که جمله پیامبر (ص) خطاب به او است و پیامبر به طور غیر مستقیم به او می گوید که سؤال نباید بکند حتی از پیامبر؛ از این رو چیزی نگفت و به خانه بازگشت. قضیه را که برای زن خود بازگو نموده

۱ - محمد بن یعقوب الکلینی فقیه به فقه الاسلام، صاحب کتاب کافی است که نزدیک به هفده هزار حدیث در آن ذکر شده است و او را از اوثق ناس بر شمرده اند. علاوه بر کافی، تألیفاتی دیگری از جمله رسائل الاثمه و رجال از او به یادگار مانده است. وی در سال ۳۲۸ هـ ق ولادت یافت و در باب الکوفه بغداد به حاکمی سوره شد. گفته می شود چون مدفن او محل زیارت مردم بود توسط یکی از حاکمان شکافته شد و به دلیل سالم بودن بدن مطهر ایشان، حاکم مزبور دستور احداث گنبد و بارگاه عظیمی را در محل دفن او داد.

نخواهید مگر اینکه مجبور باشید و اسلام بر این موضوع به اندازه ای اصرار دارد که می گوید، آن افرادی که نیازی ندارند اما در زندگی آنان سؤال هست - مانند گدایی که قوت شبانه روز یا ماه و سال خود را دارد - در روز قیامت آبرو ریخته محشور می شوند و گوشت به صورت نخواستند داشت. اثر دنیایی آن نیز همین است که با سؤال کردن، شخصیت خود را می کوبند. به عبارت دیگر اسلام می گوید، خواهش کردن از دیگران به شخصیت ضربه وارد می کند و راضی نیستیم که به شخصیت تو - ولو بسیار کم - ضربه وارد گردد.

در روایت می خوانیم که پیامبر اکرم (ص) اصحاب را به شکلی تربیت نموده بود که اگر صحابه ای سوار بود و تازیانه اش بر زمین می افتاد، از رفیق پیادش تقاضا نمی کرد که تازیانه را به او بدهد بلکه خود پیاده می شد و تازیانه اش را بر می داشت، یا اینکه اگر در هنگام خوردن غذای شخصی تشنه می شد و ظرف آب آن سوی سفره بود از رفیق خود نمی خواست که به او آب دهد و به جای اینکار خود بر می خاست، بدان سوی سفره می رفت و آب می نوشید. این مسائل گویای آن است که پیامبر (ص) به اندازه ای اصحاب را با شخصیت و منش پرورش کرده بود که اصلاً در زبان و زندگی آنها سؤال و خواهش دیده نمی شد.

جمله خوبی است و سریشی است برای همه.

جمله معروفی از «حاتم طائی» نقل می‌کند. حاتم طائی کسی بود که درب خانه‌اش همواره بر روی همه کس باز بود و در خانه‌اش از افراد پذیرایی می‌کرد. به او گفتند: «آیا کسی را سخنی تراز خود دیده‌ای؟» گفت: «آری. روزی مرد خارکنی را دیدم که بر اثر کار فراوان دستها و پاهای او زخم برداشته بود. دلم به حال او سوخت. به او گفتم، چرا خانه حاتم طائی نمی‌روی؟ آنجا به رایگان به تو و خانواده‌ات غذا خواهند داد!» مرد خارکن در پاسخ گفت:

هر که بنان از فصل خوبی خورده

سنت حاتم طائی نسوده

یک مسلمان باید چنین باشد. در ریشه‌یابی اختلافات خانوادگی می‌بینیم که بسیاری از مسائل از همین جا سرچشمه گرفته است. گاهی مرد توقع‌های بیجا از زن دارد و امر روی امر و تحمیل روی تحمیل دارد و نیز گاهی زن توقع‌های بیجا دارد و خواهش روی خواهش و خواستن روی خواستن. مرد به راستی، تا می‌تواند نباید از زن و فرزند خود چیزی بخواهد، چه رسد به خواهش از دیگران. اگر تشنه است خود بریزد و آب بنوشد و تا آن

۱ - حاتم بن عبدالله بن سعد طائی مکی به ابوسفانه از قبيلة طيء، در دوره جاهلیت، مردی جوهرمرد و بخشنده بود. حرب در سخا و گرم بدو مثل من زنند. هر هنگ معینه

زن در جواب گفت: «خطاب پیامبر با تو نبود بلکه روایت خوانده است» روز بعد نیز زن شوهرش را مجبور کرد تا دوباره خدمت پیامبر «ص» برسد و خواسته‌اش را بیان کند. مرد به خدمت پیامبر «ص» رسید و هنوز کلامی بر زبان جاری نساخته بود که مجدداً پیامبر «ص» جمله روز قبل را تکرار فرمودند. اگر روز قبل مرد شک داشت که خطاب پیامبر با او است، در این روز یقین یافته بود؛ لذا به خانه بازنگشت بلکه تیشه و طنابی از رفیق خود به عاریه گرفت، به بیابان رفت و به کندن و جمع آوری خار پرداخت، سپس خارها را به شهر آورد و فروخت و غذایی برای خانواده‌اش تهیه نمود. آن شب از اینکه با دست خود موفق شده بود غذایی برای خانواده‌اش تهیه نمود. آن نمایدا احساس لذت می‌کرد و به همین علت آن روز و روزهای پس از آن هم به کار خویش ادامه داد تا توانست تیشه و طنابی برای خود مهیا نماید و پس از آن شتری را، و بالآخره فردی متمکن شد و دارای خانه و غلام و دستگاه. روزی همین مرد در حالی که بر شتری سوار بود و غلامی نیز به همراه داشت به پیامبر «ص» رسید. مرد سلام کرد، پیامبر همان جمله را به او فرمودند: «من سفیفاً ایضا و من لم یسئل الله و در ادامه فرمودند: «ای مرد! اگر آن روز به تو گفتم داده بودم، هنوز گدا بودی و شخصیت تو به هدر رفته، ولی آن روز با آن جمله‌ای که گفتم نگاهاشتم سؤال کنی، ولو از من، پس بدنبال کار رفتی و کم کم از اثر آن به این حالت رسیده‌ای.» این جمله،

«انار». علی (ع) اناری را که برای حضرت زهرا (س) فراهم نموده بودند به فقیر دادند و با دستان خالی به خانه بازگشتند. هنگام ورود به خانه سیدی پر از انار خوب در مقابل حضرت زهرا (س) مشاهده کردند. (معلوم شد که انار از عالم غیب آمده است و شاید منظور زهرا (س) این بود که انار از عالم غیب بیاید). امیرالمؤمنین (ع) از اینکه خواهش حضرت زهرا (س) توسط پروردگار عالم اجابت شده بود، خوشحال شدند (اگر هم حضرت زهرا (س) از امیرالمؤمنین (ع) خواهشی داشته اند، قطع همین یک مورد بوده است که آن هم بوسیله امیرالمؤمنین (ع) جامه عمل نباشد بلکه خداوند حاجت زهرا (س) را داد).

زن نباید از مرد توقع داشته باشد، مخصوصاً توقع بیجا و خواستهای که در فراخور حال او نیست. وظیفه سنگین خانم معلّم این است که در قالب داستان و قصه و روایت و بصورت مستقیم و غیر مستقیم، نعوذ شوهرداری را به دانش آموزان دختر بیاموزد و در قالب داستان و روایت به آنان بفهماند که دختر باید با شخصیت باشد و نباید از دیگران توقع داشته باشد، به ویژه توقع بیجا.

بحث این جلسه را کوچک بشمارید. من با جامعه سر و کار دارم و اختلاقات خانوادگی بسیاری از سراسر کشور به من مراجعه می شود. در ریشه یابی اختلاقات خانوادگی، می بینم که ۵۰٪ آنها از توقع بیجا سرچشمه

اندازه که فرصت دارد با خلوص بتوان خدمت به یک مسلمان در خانه کار کند و اگر چنین شد، در خانه اختلاف پیش نمی آید.

پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در خانه کار می کردند. در مورد حضرت زهرا (س) روایت داریم که ایشان هرگز از امیرالمؤمنین (ع) چیزی نخواستند. ایشان در طول ۹ سال که در خانه حضرت علی (ع) بودند، حتی درخواست ظرف آب را هم نکردند و حتی در روایات می خوانیم: امیرالمؤمنین (ع) روزی به خانه آمدند و از زهرا (س) پرسیدند که آیا فلان چیز در خانه هست یا نه؟ زهرا (س) گفتند: «نه» و یا حتی گفتند: «هیچ در خانه نداریم».

امیرالمؤمنین (ع) گفتند: «زهرا جان! چرا نگفتی تا بفهمم؟» زهرا (س) گفتند: «یا ابی الحسن! پدرم به من دستور داد که از شوهر هیچ نخواهم، لذا شما خود باید مواظب باشید که آیا چیزی در خانه هست یا نه. من از شما چیزی نمی خواهم».

در روایتی دیگر - که البته در درستی آن تردید است - می خوانیم که حضرت زهرا (س) در هنگام وفات از امیرالمؤمنین (ع) تقاضای انار کردند. امیرالمؤمنین (ع) رفتند و انار تهیه کردند. به هنگام بازگشت، در راه فقیری را در خوابهای دیدند که در شرف مرگ بود. علی (ع) سر فقیر را به زمین گذاشتند و از او پرسیدند که چه تقاضایی دارد. فقیر در پاسخ گفت:

گرفته است. پدر و مادر به دختر خود و خانمهای مسلم به دانش آموزان خویش بفهمانند که سوال کردن بد است، ولو از پدر و مادر.

توقع داشتن از شوهر، بخصوص توقع بیجا، که انجام آن در توانایی شوهر نباشد، گناهی است بسیار بزرگ. در روایات می خوانیم که اگر زن از شوهر چیزی بخواهد که میداند انجام آن از توان شوهرش خارج است و او تحصیل نمایی، در روز قیامت خداوند آبروی زن را می برد و حتی در روایت است که جهنم بر این زن واجب می شود، مگر اینکه توبه کند و از دنیا برود. همچنین در روایات آمده است که اگر زنی آبروی شوهر خود را ببرد و شخصیت او را بکوبد هر چند به همین اندازه که بگوید: «ما که در خانه تو خبری ندیدیم»، از مسلمانی خارج می شود مگر اینکه توبه کند.

این روایات از نظر کارشناسان و روانکاوان و بورژوازی که در امور تربیتی کار می کنند، اهمیت فراوانی دارد، زیرا در می یابند که اسلام برای شخصیت دادن به انسانها بررسی های دقیق و از مو باریکر انجام داده است. اسلام می گوید، سوال نکن حتی از شوهر، سوال نکن حتی از زن خود، تحصیل مکن حتی بر شوهر و تحصیل مکن، حتی بر زن؛ و برای گرم بودن محیط خانه به انسانها شخصیت می دهد. اسلام آنچه را همانند سوال، ضربه به شخصیت می زند، نهی کرده است و می گوید: «آقا! سوال و تحصیل، گاهی است بزرگ و در ضمن به شخصیت تو نیز ضربه وارد می شود؛ ای

خانم! اگر از شوهر سوال و بر او تحصیل کردی، گاهی بزرگ مرتکب شده ای ضمن اینکه شخصیت تو هم لگه دار شده است.» و از این مهمتر، این سوال ها در خانه اختلاف پدید می آورد، مثلاً شوهر صبح که قصد رفتن به محل کار را دارد، زن تقاضا می کند که وی را باید به دکتر و یا فلان محل ببرد. برای شوهر، رفتن به محل کار و اجابت تقاضای همسر، هر دو با هم ممکن نیست خواسته زن را اجابت نمی کند، در نتیجه به شخصیت زن لطمه وارد می شود و این شروع و محل پیدا شدن اختلاف است. از سوی دیگر، اگر مرد نیز کاری تحصیل بر همسر خود بنماید و زن قادر به انجام آن نباشد، هنگامی که مرد خسته از راه می رسد و می بیند که آنچه گفته است انجام نگرفته است، به شخصیت او ضربه وارد می آید و محلی برای اختلاف پدید می آید.

از معلم ها تقاضا دارم به دانش آموزان خود بفهمانند که انسان باید دارای شخصیت باشد و آنچه شخصیت او را لگه دار می کند، سوال و توقع بیجا است.

درس چهاردهم

تخصص و تعهد

یکی از ویژگی های معلم خوب، داشتن تخصص در کار است و اگر معلم، دبیر و یا استاد تخصص در کار نداشته باشند نه تنها خدمتی نمی توانند انجام دهند، بلکه کارشان مضر و مصیبت زا خواهد بود و اصولاً هر کار دیگری نیز بدون وجود تخصص چنین حالتی خواهد داشت. دنیای امروز بر مدیریت تأکید فراوان دارد و حتی برای این فن، دانشکده و دانشگاه تأسیس می کند و این کار، کاری است عالی، اسلام هم این کار را تأیید نموده است تا آنجا که می فرماید:

خلاصه درس سیزدهم

- توقع بیجا در همه حال شخصیت انسان را لنگه دار می نماید.
- پیامبر اکرم ص به اصحاب را به گریزهای پرورشی داده بودند که در زندگی آنها توقع بیجا دیده نمی شد.
- ریشه پاره ای از مشکلات اجتماعی بازگشت به مسئله توقع و تقاضای بیجا دارد.
- با دقت در دستورات دین مبین اسلام در می یابیم که به جزئیات امور وقت فراوانی شده است تا مبادا رفتاری از مسلمان بروز نماید که به شخصیت خود و یا اطرافیان خدمتای وارد آید.

قرار گرفته است. از دید اسلامی، یک مرد باید در خانه مدیریت داشته باشد. قرآن کریم می فرماید:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ
بَنفُسَهُمْ عَلَى بَعْضِ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فَالضَّالِّيْنَ هُمْ فِي ذُنُوبٍ حَقِيْقَةٍ فَلْيَنْصِبْ بِمَا

حَفِيْظًا لِلَّهِ

(نساء، ۳۴)

ریاست خانه به مرد داده شده است و گفته اند که در خانه باید مدیر و مدیر و متخصص باشد تا نحوه اداره کردن خانه را بدانند و این تخصص مشکل است. اگر مرد، در همسر داری، نحوه تربیت اولاد و اعمال ریاست متخصص نباشد، موجب فاجعه ها می گردد و از این ناحیه است که عقده ها پیدا می شود. مثلاً اگر مقداری برنج و گوشت و سایر مخلفات آرد به یک زن کدبانو بدهند غذایی لذیذ و ارزشمند تهیه می بیند ولی اگر همین را به دست زنی که کدبانو نیست بپارند، غذایی را که تهیه می کند خراب خواهد بود و سفره چیدنش نیز همچنین و کار به جایی می رسد که دیگر انسان گرسنه هم میل به خوردن غذای او ندارد و این چیزی جز بی آبرویی برای خود و شوهرش در بر ندارد. این مصیبتی است که در بعضی از خانواده ها هست و ناشی از نبودن تخصص می باشد. پرخاش گریهایی که از سوی زن

دین تقدم ملی قوم و لطمه الفضل منه خان الله و رسوله والمؤمنین و

ه اگر کسی کاری را قبول کند، در حالی که فردی افضل از او است، نه لفظ به جامعه

خود بلکه به خدا و رسول خدا و مؤمنین خیانت نموده است.

این جمله یعنی تأیید مدیریت و مفهوم آن این است که هر کس کاری را قبول می نماید می باید در آن کار مدیر و متخصص باشد.

در اقتصاد قانونی به نام «لوزش» و «لارزش اضافی» مطرح است و مارکس می گوید که این قانون متعلق به او است. ما به این قانون اشکالات فراوان داریم و از جمله آن همین مسئله مدیریت است. آقای مارکس، مدیریت در کار را فراموش کرده است. از نظر اقتصادی نمی از سود از ناحیه مدیریت است. اگر مدیر، مدیر لایقی باشد، می داند که چقدر باید تولید کرد و چه هنگام و به چه اندازه باید عرضه نمود و همچنین او می داند که طریقه برخوردش با افراد باید چگونه باشد و به همین علت نمی از استفاده و سوء کارخانه از این ناحیه است. در کتاب «آئین دوست یابی» که نوشته یک آمریکایی است - و کتاب خوبی است - با مثالهایی اثبات شده است که یک مدیر با اخلاق درست، چه اندازه در جذب افراد و مشتری و بالاخره در افزایش سود دخی مؤثر است.

قفیه «تخصص» و «مدیریت» همه جا کاربرد دارد و در روانشناسی، روانکاری، اقتصاد، جامعه شناسی و نیز در اسلام، فقه و اخلاق مورد توجه

در قسمت‌های اول این جلسات از قول قرآن شریف گفته شد که کار معلم، دبیر و استاد دارای ارزشی عالی و ثوابی عظیم است، زیرا اگر او بتواند یک بچه مسلمان موهب و باسواد، یعنی متعهد و متخصص تربیت کند، گویی که جهان را زنده کرده است. از طرف دیگر گفته شد که از نظر قرآن، اگر زیر دست یک معلم بچه مسلمانی منحرف شود (مثلاً وقتی از محیط دبیرستان خارج شد حجاب را «بندگی» بیش به حساب نیاورد و با چادر را تنها جایی به سر کند که می‌ترسد و اگر بچه مسلمان بر اثر گفتار و کردار معلم خود بی نماز و یا - الحیاذ بالله - ضد انقلاب و ضد روحانیت تربیت شود) مانند آن است که جهانی را آن معلم کشته باشد.

اینکه هر کس در کار خود مدیریت و تخصص داشته باشد، کاری است مشکل افلا لازم. امام صادق (ع) در این مورد مثال ارزنده‌ای دارند، ایشان می‌فرمایند: «مواظب باشید که اگر کسی را مسلمان نمودید، برای او خیلی تحمیل نکنید».

معروف است که کسی، یک قهرمانی را مسلمان کرد. پیش از اذان صبح به منزل این تازه مسلمان رفت و گفت: «برخیز تا به مسجد برویم» با هم به مسجد رفتند و نماز شب را به او آموخت و او خواند. بعد از آنکه نماز صبح را نیز خواندند، رو به تازه مسلمان کرد و گفت: «مستحب است که بین الطلوعین تا اول آفتاب در مسجد تعقیب خوانده شود» و چنین کردند. پس

و مورد دیده می‌شود نیز به علت نبود مدیریت در خانه است و از آنجا سرچشمه می‌گیرد که نحوه صحیح رفتار را با یکدیگر و با فرزندان نمی‌دانند. زن به خیال خود، چون خانم معلم است پس تنها وظیفه دارد به دبستان برود و برگردد بدون آنکه متوجه باشد که قبل از هر چیز، او یک مادر و یک کدبانو است و وزارت یک مملکت کوچک (خانه) در دست اوست و باید مملکت داری کند و پست وزارت را به خوبی اداره نماید. مرد هم که معلم یا دبیر است خیال می‌کند که وظیفه‌اش تنها به محل کار رفتن و تهیه خرج خانه است اما نمی‌داند که قبل از هر چیز، پدر است و وظیفه‌ای که پدر بر دوش دارد محتاج تخصص است، اسلام ریاست‌خانه را بدو سپرده است و اعمال این ریاست نیاز به تخصص دارد و همه در این باره لنگیم. در اجتماع ما هم وضع فوق حکمفرما است. معلم خیال می‌کند وقتی مدرک گرفت و پست معلمی به او دادند، واقعاً «معلم» است؛ اما نه، معلمی تخصص می‌خواهد و تخصص برای معلم مهمتر از تخصص برای یک مدیر کارخانه است. عدم تخصص، یک مدیر کارخانه موجب ورشکستگی آنجا می‌شود. این مهم است لیکن از نظر اسلام و اجتماع دارای اهمیت زیادی نیست بلکه آنچه بسیار اهمیت دارد این است که معلمی، یک سال به کلاس برود و در پایان سال یک کلاس ورشکسته به اجماع تحویل دهد و بدین ترتیب به جامعه ضرر وارد نماید.

بیچه باید از وقتی که به منزل بر میگردد مرتباً بخواند و بنویسد تا آنکه روی کتاب و دفتر به خواب برود. مسلم به خیال خود می تواند با این تکالیف باسواد بسازد.

حفظ تبادل موضوع مبحثی است. «این تفاوتی» غلط است و از سوی دیگر «با تفاوتی داغ» هم نادرست. هر چیز که داغ شود، نظیر کاسه داغ تر از آتش، خود و دیگران را می سوزاند و هر چیز هم که سرد شده، دیگران را مانند یخ سرد می کند. حفظ تبادل مشکل است و نیاز به تخصص و مدیریت دارد.

مرحوم شهید مطهری - که خدا ایشان را رحمت کند - می فرمودند: «با اتوریسی از تهران عازم مشهد بودم. در اولین قطعی که برای نماز و نهار ایستادیم، من نزد راننده رفتم و پرسیدم که چه مدت در این محل توقف دارید؟ راننده با لحن بسیار بدی پاسخ داد. فرمودم که او خیلی ضد آخوند است و تعجب من هنگامی بیشتر شد که دیدم او پس از نهار، وضوئی عالی گرفت و نماز خوری خواند. پیش خودم گفتم چرا انسانی که اینقدر نماز را عالی می خواند، باید ضد آخوند باشد؟» مرحوم شهید. مطهری ادامه می دهد: «پس از نیمه شب برای من مشخص شد که دلیل ضدیت او با روحانیون چیست. نیمه های شب راننده از دو تن از مسافران که دانشجوی بودند خواست کنارش بنشینند و با او صحبت کنند تا خوابش نبرد. راننده با آن دو دانشجوی خیلی گرم گرفت و به آنها ابراز علاقه می کرد. ضمن صحبت

از آن گفت: «روزه مستحبی ثواب دارد و در مسجد بودن نیز همچین» بدین شکل تا ظهر در مسجد ماندند و نماز ظهر و عصر را هم بجای آوردند. تازه مسلمان خواست از مسجد خارج شود اما او گفت: «چیزی به نماز مغرب و عشا نمانده است، صبر کن تا نماز مغرب و عشا را هم بخوانیم» و بالآخره تمام روز را در مسجد ماندند و تازه مسلمان خسته و گرسنه و بی حال شب هنگام به خانه بازگشت و پس از افطار خوابید. قبل از اذان صبح روز بعد درب خانه او مجدداً به صدا درآمد و این بار نیز همان فرد او را به مسجد فرا می خواند. تازه مسلمان در جواب او گفت: «آقا! به دنبال کار خورت برو من همان دیشب از اسلام برگشتم چونکه دیروز قبل از اذان صبح مرا از خانه بیرون بردی و شب باز گرداندی، پس اسلام یعنی یککاری و تنها نشستن در مسجد، این برای انسانهای بیکار خوب است و من کار دارم.» از اینجاست که امام صادق (ع) می فرماید: او نمی دانست چه باید بکند، هر چند کار خوری کرد و کسی را زنده کرد، اما طوطی نکشید که همانی را که زنده کرده برده، با دست خود به کشتن داد (کسی را مسلمان کرد اما از اسلام باز گردانید) و آنگاه امام صادق (ع) می فرماید که بر خود و دیگران زیاد تعمیل نکنید.

گاهی اوقات مسلم ها به شاگرد نکالیف بسیار سنگین می دهند، مثلاً ده مرتبه از روی فلان درس بخویس و یا پانزده دفعه از روی فلان مطلب و...

همه در فن خود باید چنین باشند. رهبر عظیم الشان انقلاب به ما طلبه‌ها

می‌فرمودند: «عالم، متدین و عاقل باشید» و اینک من نیز به معلمین همین

توصیه را دارم: «در کار خود عالم، متدین و عاقل باشید.»

باید توجه داشت که آموزش و پرورش فقط برای دانش آموزان نیست

بلکه ابتدا برای معلم‌ها است. معلم خود باید عالم باشد تا قادر به آموزش

دادن باشد. معلم باید شب مطالعه داشته باشد. گاهی دیده می‌شود که معلمی

در اوقات فراغت شغل اقتصادی دیگری دارد. مثلاً آقا دیر است ولی مغازه

هم دارد و پس از پایان کلاس و مدرسه، دوان دوان به مغازه‌اش می‌رود تا

پولی به دست آورد (البته حقوق معلم و دیر کم است و باید فکری برای آن

بشود اما دیرری که مغازه‌دار است دیگر نمی‌تواند مطالعه کند و چگونه معلم

بدون مطالعه قادر به تدریس می‌باشد؟)

ما طلبه‌ها هم تدریس می‌کنیم و حتی گاهی اوقات بیش از ده دوره یک‌

کتاب را درس گفته‌ایم اما باز هم، شب پیش از شروع تدریس همان کتاب،

یکی دو ساعت آنرا مطالعه می‌کنیم. استاد بزرگوار ما، رهبر انقلاب، گاهی

به این می‌فرمودند: «فلائی، فقه مشکل است، من دیشب هشت ساعت در

این مسئله مطالعه کرده‌ام». ایشان برای حل یک مسئله، هشت ساعت

مطالعه کرده‌اند؛ ملت اینکه ما طلبه‌ها، مثل شما معلمین فارغ التحصیل

نمی‌شویم، همین است. آن هنگام که دوران طلبگی است، باید کار بسیار

با آنها، عقده دلش باز شد و گفت: خدا! آخوندها را لعنت کند. من باید الآن

دکتر یا مهندس می‌بودم، اما می‌بینید که مبتلای رانندگی هستم. تمام

خویشان ما دکتر و مهندس و دیر هستند اما می‌دانید چرا من راننده‌ام؟ زیرا

پدرم مرید یک آخوند بود و آن آخوند به پدرم گفته بود که مدرسه موجب

کفر است و بچه خود را به مدرسه نفرست که کافر خواهد شد. پدر عوام من

هم به این توصیه عمل کرد و نگذاشت که من درس بخوانم و با سواد شوم.

بنی سواد ماندم و مجبور شدم شاگرد راننده شوم و الآن هم راننده و... آخوند

نگذاشت» و آنگاه شهید مطهری می‌فرمایند: «بینید، یک حرف از روی

تفهیمی و یک افراط‌گری، کار را به کجا می‌کشاند.»

اگر من عصاه به سر و دوقوعه گفتار و منبر و کارم تخصص نداشته باشم،

چیز ضرر چیزی نخواهم داشت. استاد بزرگوار ما، رهبر عظیم الشان انقلاب،

همواره به ما سفارش می‌کردند و می‌فرمودند که عالم باید دارای سه شرط

باشد. اول آنکه بایستی علم داشته باشد (اگر عصاه به سر هم عالم نباشد، به

درد نمی‌خورد) و دوم آنکه باید متعهد باشد والا:

تسخیر دادن در کف زنگی ست

بسه که آرد علم را ناکس بسخت

و سوتین شرط، عاقل بودن است (و گونه موجب خرابی در کار

می‌شود).

خلاصه درس چهاردهم

- تخصص در کار از ویژگیهای است که معلمین در کسب موفقیت به آن احتیاج

دارند.

- اگر معلمی پس از دوره تحصیل، شاگردانی پرورش نیافته را تحصیل اجتماع

نیاید، خسارتی عظیم و ضررهای سخت بر دیگر جامعه وارد ساخته است.

- مستگیری و تکلیف زیاد به شاگردان و تحصیل کردن، راه توفیق در کار نیست.

اساس حفظ تعادل است و ایجاد در حفظ تعادل نیاز به مدیریت دارد.

- علم، تجربه و عقل، سه شرطی هستند که عالم باید داشته باشد.

کرد، وقتی که فاضل می شود باید بیشتر کار کند و هنگامی هم که مدرس می شود تازه آغاز کار است؛ کارهایی مشقت بار، همچون مطالعه از اول شب تا به صبح، اگر می شنوید که «لقه سستی» افتخار شیمه است، به دلیل مطالعه علماء است. علماء در عین داشتن تخصص، روی آن کار و مطالعه می کنند.

اگر معلمی بدون مطالعه به کلاس برود، وقت کلاس را با با قصه می گذرانند یا با سایر سرگرمی ها درس دادن بدون مطالعه، درس نیست، ما طلبه هایی که مدرس هستیم، اینکه هر جمله در کجا بیاید، اول باشد یا آخر را در نظر می گیریم، و در میان ما مشهور است که می گوئیم که فالاحی، ورود و خروجش در بحث عالی است؛ یعنی در مدت درس گفتن هر مطلب را در جای مخصوص خود بیان می کند و خوب به بحث وارد و به خوبی نیز از آن خارج می شود. یک معلم نیز باید درس گفتنش این چنین باشد.

دهم این است که خط معلم باید خوانا باشد و غلط املائی در نوشته او نباید دیده شود و اگر باشد نقص بزرگی است.

اگر از دبیری نامهای پرسد و نتوان آن را خواند و معنایش را دریافت، بسیار زشت است. به قول آن آقا - چه خوش می گفت - مردم در نوشتن سه دسته اند، گروهی که می نویسند، هم خود می خوانند و هم دیگران، گروهی دیگر به شکلی می نویسند که فقط خودشان قادرند آن را بخوانند و سرانجام دسته آخر طوری می نویسند که نه تنها دیگران نمی توانند بخوانند بلکه خودشان هم از خواندن نوشته خود عاجزند. گاهی اوقات آقای دکتر نسخهای نوشته است و بعد خودش هم نتوانسته است آن را بخواند. گویا در میان دکتورها «مُد» شده است که همان لاتین را هم بلد بنویسند.

خط خوب یکی از امتیازها است، چنانکه خوب صحبت کردن نیز امتیازی است برای انسان. اگر خط خوب نیست، لاقلاً باید خوانا باشد و بتوان آن را خواند. ما می توانیم برای یک معلم خوب این شرط را بگذاریم که در نوشتن و خواندن باید خوب و قوی باشد.

قسم دوم از معلومات عمومی همانطور که گفته شد، آگاهی از اصطلاحات روز و آداب معاشرت اجتماعی است. همانگونه که در خانه باید «وسائل کمکهای اولیّه» موجود باشد، معلم نیز باید به اصطلاحات روز وارد باشد و از رسوم اجتماعی خوب مطلع باشد و باید نحوه برخورد وی با

درس پانزدهم

معلومات عمومی

بیشی که در این جلسه درباره آن صحبت می کنیم نهمین شرط از شرایط یک معلم خوب است و آن داشتن «معلومات عمومی» است. معلومات عمومی یک معلم باید عالی باشد.

معلومات عمومی به سه جنبه تقسیم می شود: اول سواد خواندن و نوشتن، دوم طرز معاشرت اجتماعی و سوم معلومات عمومی دینی. در مورد قسم اول بسیاری از کشورها از جمله ایران، از لحاظ خواندن و نوشتن عقب هستند. خواندن و نوشتن بر هر مسلمان واجب است و لازم، خصوصاً در وضع فعلی و بدون تردید سواد معلم از این حد بالاتر است. آنچه باید تذکر

که تمامی آنها مربوط به ادبیت است. ادبیت یعنی ادب در زبان، غلط نگفتن، خوب گفتن، با تلفظ گفتن، پرخاشگری نداشتن و امثال اینها. در خانه، پدر نباید پرخاشگر باشد و مادر هم باید ادب در زبان داشته باشد و به ویژه در کلاس معلم باید دارای این شرایط باشد.

در اینجا می توانم پیش از ده مثال برای شما بیاورم که چگونه جمله تند از پدر و مادر یا معلم، فردی را به انحراف کشانید و او را چنانیکار کرد. من افرادی را سراغ دارم که محکوم به اعدام بودند و اقرار می کردند که معلم آنان را منحرف کرده بود. پرخاشگری معلم ضرباتی به شخصیت و احساسات این افراد وارد ساخت که موجب انحراف آنان گردید. چنانیکار محکوم به اعدامی را سراغ دارم که در جریان محاکمه اقرار کرد که شخصیت انحرافی او از یک تندی بیجای مادر و یک سیلی نابجای پدر سرچشمه گرفت. من به هنگام برخورد مستقیم با بعضی از افراد منحرف، در ریشه یابی می دیدم که پرخاشگری های پدر، ندانم کاریهای مادر و بالاخره تندی های معلم آنان را به انحراف کشانده بود.

گاهی اوقات معلم می خواهد کار خوبی انجام دهد اما بد از آب در

هفتم است. وی در انواع علوم خصوصاً علوم ادبی و بلاخص علوم بلاغی مبتخر بود. وی کتاب مفتاح العلوم را تالیف نمود او در سال ۵۵۵ هـ. ق بدینا آمد و به سال ۶۲۶ هـ. ق دارطائی را و داع گفت (لر هنگ معین)

دیگران عالی باشد.

گاهی دیده می شود یک فرد علم و تخصص کافی در یک علم یا بعضی علوم را دارا است لیکن از نظر معلومات عمومی عقب است؛ این تقصیر در روحانیون و فرهنگیان هم گاهی دیده می شود. ما علاوه بر اینکه باید اصطلاحات روز، یعنی آنچه را که در میان عموم مشهور است را بدانیم (مانند آنکه، مخترع برق کیست؟ یا اولین نویسنده قعه در شیعه کیست؟)، باید از آداب و رسوم اجتماعی هم پختی آگاه باشیم.

در ارتباط با مسئله فوق، قبلاً تحت عنوان آنچه را که روانشناسان بنام «کوچکپسای بزرگ» نامگذاری کرده اند، صحبت کردم و انصافاً «کوچکپسای بزرگ» برای این مطلب عنوان خوبی است. معمولاً همه مادر این قسمت از معلومات عمومی لنگیم؛ یعنی طریقه صحیح نشستن در جلسه، غذا خوردن، حرف زدن با دیگران و طرز برخورد با بزرگتر، با خودی و با غیره را نمی دانیم و این ندانستن بعضی اوقات به شخصیت ما لطمه ای بزرگ وارد می کند. به خانم ها نکته ای که لازم است عرض کنم آن است که، در زبان مؤدب باشید و علاوه بر تلفظ و مهربانی، ادب داشته باشید و این به انسان بسیار شخصیت می دهد. اصولاً در علوم اسلامی منی «علم ادبیت» همین است. مفتاح العلوم سگاک^۱ی دارای چهارده علم است

اتفاقاً عمومی منصور دوانقی - خلیفه وقت - سر به شورش برداشت ولی

شکست خورد. منصور قلمد مجازات عمومی خود را داشت اما نزد یکانش از او خواستند که عمومی خود را امان دهد، منصور قبول کرد و گفت: «امان نامهای بنویسید و بیاورید تا امضاء کنم.» اطرافیان نزد این مقفع رفتند و او نیز از روی غروری که ذکر شد، امان نامه را به صورت بدی نوشت. او نوشت: «منصور با خود عهد کرد که عمومی را ببخشد و اگر ببخشید از حکومت عزل و اموالش مصادره شود.» امان نامه را پیش منصور آوردند و او از متن نامه عصبانی شد اما چیزی نگفت و به حاکم بصره دستور داد این مقفع را گوشمالی دهد و از اسب غرور پائین آورد. اینکه زمان مناسب برای انتقام را حاکم بصره یافته بود، پس به دستور وی این مقفع فرا خوانده شد. لحظه‌ای که این مقفع برابر حاکم قرار گرفت صحنه عجیبی بود، حکم منصور در دست حاکم بصره و تئوری پر از آتش، آماده. در ابتدا این مقفع سعی کرد شمشات‌های گذشته را تکرار نماید و موقعی که آن را بی‌فایده دید به التماس پرداخت، لیکن آن هم سودی برایش نداشت. حاکم بصره ابتدا دست و پای او را برید و در تئور انداخت و بدنیال آن خود این مقفع را هم به تئور سرازیر نمود و در آن را بست، و بدین ترتیب خون این مقفع به علت زبان پرخاشگر ریخته شد و غرور علمی، او را به کشتن داد.

من بارها به مملوها گفته‌ام، با بچه‌های خود و با شاگردانان با مهر بانی

می‌آید، لذا به شما عزیزان سفارش می‌کنم که مواظب باشید؛ پرخاشگر نباشید، شخصیت بچه‌ها را نکوید که شررها پدید می‌آید و یقین داشته باشید که با ادب و با تسلط بر اعصاب بهتر می‌توانید بچه، نو جوان و یا جوان را تربیت کنید تا با پرخاشگری، پرخاشگری چیزی جز ضعیف اعصاب نتیجه نخواهد داشت و سفارش می‌کنم کلمات استهزاء آمیز و فحش بر زبانان جاری نشود. من شاگردی را سراغ دارم که بر اثر فحش معلم خود را کُشت و با بخاشکار شد. افرادی بودند که زبان بی ادب، موجب کشته شدن آنها گردید و به قول شاعر، زبان سر سبز می‌دهد بر باد.

خدا نکند علم برای کسی غرور بیاورد زیرا همان علم موجب بدبختی و به کشتن دادن وی می‌شود. اصولاً غرور انسان را به زمین می‌زند و فرقی از این بابت برای فرد و یا جمع نیست. اسلام و قرآن می‌گوید، اگر لشکر اسلام هم دچار غرور گردد، حتماً شکست خواهد خورد.

واقعه‌ای تاریخی را در رابطه با غرور علمی و عواقب آن، عنوان می‌کنم. «ابن مقفع» ادیب بزرگ و موجب افتخار ایران، در دوران بنی‌البباس در دربار دارای جاه و مقام بالایی بود. او مغرور بود و بدلیل همین غرور علمی بد زبان، او که در بصره زندگی می‌کرد و نسبت به حاکم بصره نه تنها اعتنا نداشت بلکه حتی در جلسهای به او اهانت کرد و حاکم نیز کینه او را به دل گرفت و همواره در پی یافتن بهانه و فرصتی برای انتقام بود.

ناتوان باشد و در جواب به نوجوان در ارتباط با شکایات نماز، مقارنات نماز و بالآخره مسائلی که یک معلم مبتدیی به آن است، دچار مشکلی باشد. اینها از معلومات عمومی دینی است که هر مسلمان باید بداند و منتهای «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» همین است، یعنی هر مرد و زن، اعم از بی سواد و باسواد باید معلومات عمومی دینی داشته باشد.

رساله مرجع تقلید می باید در دست معلم مانند موم باشد و باید به هر مسئله ای از آن جواب بگوید. یک معلم باید اصول دین خود را با برهان بداند، و آگاه باشد که اصل پنجم از اصول دین «معاد» است و مسلمانان - اعم از سنی و شیعه - اعتقاد به روزی به نام روز قیامت دارند که در آن روز روح و جسم - همین جسم فعلی ما - وارد صنف محشر می شوند و افراد خوب به بهشت می روند و اشخاص بد راهی جهنم می گردند و اگر پرستی در این مورد پیش آمد باید برای بچه، نوجوان، جمع دوستان، بی سواد و با سواد، هر یک به صورت مناسب پاسخ بگوید.

معلمها باید بتوانند قرآن بخوانند. از دیدگاه اسلام، یک معلم هر چند با مدرک دیپلم و فوق دیپلم و با تدریس عالی و معدل یست، اما ناتوان در خواندن قرآن، معلم خوبی نیست. چه بسیار افرادی را سراغ داریم که بی سواد هستند اما قادر به تلاوت قرآن می باشند و چه بسیار پیرمردها و پیرزنهایی که حتی نمی توانند اسم خود را بنویسند اما قرآن را می خوانند.

صحبت کنید و به آنان «عزیزم» و «جانم» بگویند. اگر شاگرد شما خیلی هم کودن باشد باز هم با رفتار شما و با همین «عزیزم» و «جانم» شما استعداد پیدا می کند.

آیا می توان شاگرد کودن را با استعداد کرد؟ شما معلمین بگویند: «آری، اگر من معلم باشم می توانم شاگرد کودن را با استعداد کنم.» و همچنین با افتخار بگویند: «ما کسانی هستیم که می توانیم افراد دلبرده و بی نشاط را با نشاط کنیم، افراد منحرف را به راه یساروریم و شقاوتمدان را مسعادند کنیم».

تصمیم بگیرد و نمرین کنید تا موفق شوید که مهر سعادت بر پرورنده های بچه ها بریزید، مهر سعادت به سرفروشت نوجوانان و جوانان؛ و شما می توانید.

و اما سوتین قسمت از معلومات عمومی «معلومات عمومی دینی» است. اگر از یک معلم، دبیر و یا استاد خواسته شود که خدا را اثبات نماید، باید قادر باشد فوراً با برهان اثبات کند و برهان استاد باید بالاتر از معلم و برهان معلم بالاتر از افراد معمولی باشد. اگر از معلم پرسیده شود که به چه دلیلی قرآن مجیزه است، باید بتواند بلافاصله جواب بدهد و حتی جوابهای معتدله، در پاسخ به باسواد به یک شکل و در پاسخ به کورک به شکل دیگر تا قابل فهم بر ایشان باشد. از طرف دیگر معلم نباید در بیان احکام

به فاعل و مؤثری ندارد که آن را به گردش در آورد؟) پیامبر (ص) از این استدلال شادمان شد و فرمود: «هیکم بدین العجائب» یعنی مانند این پیرزن، با برهان و استدلال صحبت کنید.

معلم گاهی با افراد و کسانی که با راز گلیم خود دراز تر می کنند برخورد دارد. این افراد شبهاتی را مطرح می کنند اگر معلم معلومات لازم را نداشته باشد در می ماند و بعضی اوقات این شبهات در دل معلم عقده می شود و - البیاد بالله - کافر می شود. از معلمین تقاضا دارم که اگر دچار شبهه های شونده، فوراً آنرا از اهل فن بپرسند تا گره آنان بدست ایشان برطرف شود. اگر شیطان انس به شما شبهه ای القاء کرده، نگذارید در ذهن شما باقی بماند چرا که گاهی از «ضمیر آگاه» به «ضمیر ناخود آگاه» می رود و موجب بدبینی نسبت به دین می شود. پس مواظب باشید که پای خود را از گلیم خود دراز تر نکنید. می گویم معلومات عمومی دینی باید داشته باشید نه تخصص در علم کلام. اگر شبهه قوی باشد حتماً متخصص های علم کلام و فلسفه باید جواب بدهند و هر کس نباید پایش رادراز تر از گلیم خود بکند و پاسخ بدهد. همانطور که در آغاز طرح شد یک معلم باید در هر سه قسم معلومات عمومی و ویژه و در قسمت سوم آن یعنی معلومات عمومی دینی آگاهی لازم و کافی داشته باشد. تقاضا دارم در مورد معلومات عمومی دینی کار کنید و امیدوارم ان شاء الله از این نظر قوی باشید.

همه، به ویژه معلم ها نباید سفارش قرآن کریم را در مورد «قرائت قرآن» فراموش کنند.

لَقَدْ فَرَّغْنَا مَا تَنْتَظِرُونَ الشُّرَّعَانِ

(مولانا، ۲۰)

یعنی تا می توانیم باید قرآن بخوانیم و در برنامه زندگی ما باید حتماً قرآن باشد. آیه فوق را مقایسه کنید با آن خانم معلم با آن دبیری که در قرآن خواندن روان نیست با سر و کار و تدبیر در آن ندارد. همانگونه که بیسوادی برای فرد عادی ننگ است، به همان صورت ناتوانی در خواندن قرآن بر یک معلم نقص و ننگ است. خواندن قرآن از معلومات عمومی دینی است، با قرآن سر و کار داشته باشید.

معلومات عمومی دینی برای یک معلم لازم و واجب است و اتفاقاً اکثر معلمین در این مسئله مشکل دارند و نمی توانند قرآن بخوانند و یا به احکام و مسائل دین آشنایی کافی ندارند در حالی که علاوه بر این باید در مواقع مقتضی قادر به ارائه برهان محکم نیز در اثبات مسائل مهم دینی باشند.

پیامبر اکرم (ص) به پیر زنی رسیدند و پرسیدند: «برای وجود خداوند در عالم چه دلیلی داری؟» پیر زن که با چرخ نیغ ریزی مشغول به کار بود دست از کار کشید و عرض کرد: «این چرخ کوچک محتاج به دست من است تا در گردش باشد و الا از حرکت می ایستد، آیا جهان با این پهلایوری و وسعت نیاز

خلاصه درس پانزدهم

- یک مسلم باید دارای معلومات عمومی عالی باشد.
- تعمیرات مناسب، نحوه معاشرت اجتماعی و اطلاعات دینی، جنبه‌های مختلف معلومات عمومی است.
- خط زیا از ابتدائی است که پایه است مسلمین به آن آراسته باشند.
- فهم آگاهی از اصطلاحات روز و نحوه صحیح برخورد با اقدار مختلف جامعه یک نفس بزرگ است.
- اگر علم اسباب فرود انسان خود موجبات بدیقتی او را فراهم می‌آورد.
- کسب معلومات عمومی دینی، آشنایی با احکام دینی به میزان ضرورت و قزاقیت صحیح قرآن کریم از جمله خصایص خوب مسلمین است.

درس شانزدهم

تقوا

یکی از شرایط اولیه برای مسلمان داشتن تقوا است، در غیر این صورت در قرآن از او سلب اسلام شده است. قرآن کریم در همان ابتدای می فرماید: **دعوی للمؤمنین** یعنی اینکه قرآن آمده است تا افراد با تقوا را هدایت کند و بعد از ذکر چند صفت برای مؤمنین، می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأْتَنَزَّلْتَهُمْ ءَمَّا لَمْ تُنِزَّهُمْ لَأَيُّؤْمِرُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

سپردن مال به شخصی که امانتدار نیست موجب ضایع شدن آن می‌گردد و هزاران بلا بر سر مال می‌آید، سپردن یک انسان به دست کسی که متقی نیست، هر چند از نظر وراثت و تربیت خانوادگی هم عالی باشد، آن خائن غیر متقی، این انسان را گمراه خواهد کرد. چه بسیار اتفاق افتاده است که یک استاد فاسد بلاهای فراوان بر سر جامعه وارد آورده و جنایات زشت نسبت به آن روا داشته است.

فرهنگ استعماری و فرهنگی که یهودیان به جهان اسلام عرضه می‌کنند و متأسفانه امروز رواج فراوان در ممالک اسلامی دارد، دو رکن دارد. رکن اول آن، ارائه یک مشیت تئوری و فرضیات است که مطالبه آنها کسی را مختصص و باسواد نمی‌کند؛ لذا شما می‌بینید که در کشورهای استعمار زده مدرسه و دانشگاه وجود دارد اما باسواد در آنها بسیار کم است و اصولاً معنای فرهنگ استعماری، دادن غرور علمی و بی‌سواد بار آوردن است تا این ممالک وابسته باشند و اگر نباشد این وابستگی، منافع استعمارگران در خطر خواهد بود. از همین رو است که در مقابل انقلاب اسلامی ایران موضوع می‌گیرند و همواره در نطق‌هایشان این جمله است که «منافع ما در خطر است». رکن دوم فرهنگ استعماری، بی‌تقوایی است و این فرهنگی است که معلم آن خائن است.

فرهنگ استعماری یعنی نه آموزش و نه پرورش، اما اسلام می‌گوید، اگر

در اینجا به جای آنکه بفروماید: «ان الله لیسوقه» و ان الله لیسوقه یعنی کسی که خدا ترس نباشد و فاسق باشد، او را اصلاً مسلمان نمی‌دانم، و بعد هم رنگ خطر را به صدا می‌آورد و می‌فرماید، اگر با تقوای نباشی، قرآن نمی‌تواند تو را هدایت کند. اگر فاسق باشی دیگر در گوش تو خواندن و معرّاب و منبر، در قلب تو اثر نمی‌گذارد و دیگر حرف حق را نمی‌توانی پذیرایی. لذا اسلام از همه می‌خواهد که متقی و متعهد باشند و خصوصاً از افراد دارای مسئولیت اجتماعی، تقوای بیشتری را طلب می‌کند. از یک زن خانه‌دار تقوا می‌خواهد اما از یک زن که در اجتماع است، تقوای بیشتر می‌خواهد از آن جهت که اگر زن در اجتماع باشد ولی تقوانداشته باشد، آن را به لجن می‌کشاند. دنیای امروز فریادش بلند است به این دلیل که در لجنزار شهوت غوطه‌ور است و نمی‌داند چه کند. چرا این مصیبت برای دنیای امروز پیش آمده است؟ چون زن در اجتماع بی‌تقوا است. لذا اگر زن تقوانداشته باشد و خدا ترس نباشد و در اجتماع نیز حضور پیدا کند، باید فاصله آن اجتماع را بخواند، به ویژه اگر خانسه‌های مسلم، دبیر یا استاد آنگونه باشند.

از بحث‌های گذشته استفاده شد که معلم امانتدار است و بچه‌ها، نوجوانان و جوانان اجتماع امانت‌هایی هستند که جامعه به او سپرده است، اگر امین (معلم) خائن شد آن امانت ضایع خواهد گردید. همانگونه که

مَنْ أَلْدَيْنَ خَعْلُوا الْقَرْيَةَ لَمْ يَخْلَوْهَا
كَتَمَلُ الْجَمْعُ يَخْلُ أَنْفَارًا يَفْسُ مَنْ أَلْدَيْنَ
أَلْدَيْنَ كَتَبُوا بِأَيْبِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَالِجِينَ

(جمعه، ۵)

یعنی اینکه پیامبر اکرم «ص» همراه با معجزة برای پرورش و آموزش فرستاده شده است. این آیات ابتدا هدف از بعثت تمامی انبیاء، از جمله پیامبر اکرم «ص» و همچنین اهمیت دبستان و دبیرستان و دانشگاه را بیان می نماید و سپس می فهماند که اگر آموزش بدون پرورش باشد، چیزی جز حیوان بار آوردن نیست و می فرماید: عالم بی عمل و فاسق، الاغی است که بار کاب دارد و این بار نه تنها برایش فنی ندارد بلکه ضرر هم دارد برای اینکه او را خسته می کند. قرآن شریف که همواره زبان آرامی را به کار می روده، در اینجا برای آنکه رنگ خنجر را به صدا در آورده، الفاطی را به کار برده است که اگر مسئله به آن اندازه مهم نبوده، از آنها استفاده نمی کرد.

این سوره و آیات آن به ما چه می فهماند؟ می گوید که ای معلم! اگر با تقوا نباشی، انسان نیستی. اگر در کلاس تو تقصد و تقوی حکمفرما نباشد، این کلاس، احاط آدمها نیست. اگر بر دبستان، دبیرستان و دانشگاه تقوا حاکم نباشد، این اماکن دیگر جای غیر انسانها است. قرآن کریم در آیهای

فرهنگ صحیح می خواهید باید هم آموزش داشته باشید (برای تخصص) و هم پرورش داشته باشید (برای تعهد و تقوا). بدا به حال آن جامعی که آموزش داشته باشد ولی پرورش نه، وای بر دبستانی که دیوان آن ضد معنویت، ضد روحانی و با ضد انقلاب باشند. وای بر کلاسی که معلم آن بدون در نظر داشتن خدا در آن حاضر گردد، فسادهایی که در بعضی مدارس دیده می شود از همین جاسرچشمه می گیرد. به همین دلیل است که در نظام جمهوری اسلامی همواره برای تعهدی مسئولیت های کلیدی گفته می شود باید فرد متعهد انتخاب شود.

قرآن کریم درباره آموزش و پرورش در ابتدای سوره جمعه می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

پیامبر «ص» برای آموزش و پرورش آمده است و این می رساند که جامعه همانطور که تخصص لازم دارد، به تعهد نیز نیاز دارد. در همین سوره جمعه، حتی تربیت و پرورش مقدم بر آموزش دانسته شده است، در ادامه می فرماید:

معلم ضمن آنکه خود عفت باید داشته باشد و با حجاب باشد، باید شاگردانش را با عفت بار بیاورد. معلم علاوه بر آنکه باید اهل نماز باشد و خدا ترس و باید حق الناس را در نظر داشته باشد، لازم است که دانش آموزانش را هم با تهجد، با تقوا و با ملکات فاضله تربیت نماید و بداهه حال بچه هایی که زیر دست معلمین بی تقوا هستند.

در اینجا لازم می بینیم نکته ای را که قبلاً متذکر شده ام مجدداً تأکید نمایم و آن مسئله امانتداری معلم است که خیانت در آن، گناه بزرگی است. گناه فوق به اندازه ای بزرگ است که پیامبر (ص) در وصیت خود نیز بدان اشاره نموده است. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «به هنگام رحلت پیامبر اکرم (ص)»، سر ایشان بر دامن من بود و در این حال بر سه مسئله تأکید فراوان داشت.

اول: ای مردم! اقامت من را که امانت من است، حفظ و مراعات کنید (حتی جمله ای از پیامبر (ص) نقل می شود که فرمودند «لاولو فی الخیط والمخیط» یعنی امانتدار باشم، ولو در یک سوزن یا نخ). دوّم: نماز را در اول وقت، با خضوع و ادب و با تحقیق بخوانید تا کمک شما در دنیا و آخرت باشد و سقّین سفارش ایشان در مورد زیر دستان است. این سفارش در مورد افرادی نظیر زن و بچه و یا آن زمان که غلامها زیر دست خانواده بودند محلیح است که در قرآن بنام «ما ملکت ایمانکم، ایماهم»، اطلاق

دیگر عالم فاسق را به سگ تشبیه کرده است:

وَلَوْ يَشْفَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَئِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ
وَأَنبَغَ مَوْتُهُ فَمُتْلُهُ فَتَمَلَّ الْكَذِبِ إِنَّ نَسْخِيلَ
عَلَيْهِ بَلَهَتْ أَوْ تَنْزِيلُهُ بَلَهَتْ ذَلِكَ مَتَلَّ الْقَوْمِ
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْضِ الْأَقْضَصَ
لَمَلَّهْمُ يَنْفَكُ مَرُونَ

(موراء، ۱۷۶)

می فرماید «عالم بی تقوا» مانند سگ هار و گرنده است، اگر به او حمله کنی به تو حمله خواهد کرد و اگر کاری به کارش نداشته باشی هم باز دست از سر تو بر نمی دارد و حمله می کند؛ مثل «بلسم باعورا»،^۱ عالسی که علم داشت اما تقوا نداشت، آموزش دیده بود اما پرورش نشده بود.

تأکید قرآن در آیه اول از سوره مبارکه جمعه به خوبی بیانگر آن است که معلم باید متقی باشد و علاوه بر آن باید سازنده افراد با تقوا باشد. یک خانم

۱- بلسم یا بلسم را از مدعیان نبوتی می دانند که در بین النهرین می زیست، مولوی او را از زاهدان بنی اسرائیل می دانند که در شمار گمراهان در آمد. در تورات و انجیل نیز اشاره به بلسم شده است. او مردم را مسحور خود کرده بود و دم او را شفای بیماران می دانست وی خود را یولیر یا حتی برتر از موسی (ع) می دانست، در قرآن کریم نامی از او به میان نیامده است اما مفسران آیه ۱۷۵ از سوره اعراف را اشاره به او می دانند. در آیه مذکور اشاره به فردی شده است که از آیات الهی سر پیچید و از شمار گمراهان شد.

خلاصه درس شانزدهم

اسلام از همگان خواسته است که متقی و متعهد باشند و آن را از شروط اولیه مسلمان بودن دانسته است.

- انفرادی که در اجتماع مسئولیت بالایی دارد، بایستی از تقوای بیشتری برخوردار باشد.

- لرزه‌نگ استعاری با ترویج تئوری‌ها و فرضیات بی‌ارزش از یک طرف و بی‌توانی از دیگر سو به جهان اسلام برده‌اند.

- در اعتقاد اسلامی باید آموزش و پرورش افرادی متعهد متعصب بر وجود آورد.

- معلم هم باید خود متقی باشد و هم اینکه افراد با تقوا تربیت و به اجتماع تحریک نماید. کم‌کاری در امر تعلیم و کوفت‌های در تنبیه و تقوا و آموزش و پرورش خیانت در امانت است و نسل‌های پست را با خطر مواجه می‌سازد.

شده است و در روایتی از پیامبر نیز آمده است: *هاتنی العروة وما ملکت* ^۱ *ایمانم*.

آنچه مهم است این است که وصایای اول و سوم مستقیماً با کار مسلم مرتبط است و باید بگوئیم که وصیت دوم نیز مربوط به مسلمین است. پیامبر (ص) می‌فرماید که اگر یک نیک با سوزن به امانت گرفته‌اید باید آن را صحیح باز گردانید، چه رسد به نسلی که زیر دست معلم است و امین نبودن در آن موجب به خطر انداختن نسل آینده می‌شود و بالاخر از آن، گفتیم که هر چه مصیبت برای اسلام پیش آمده و می‌آید از یهود و حزب صهیونیست است اما اگر یک مسلم بی‌تقوا باشد - اگر چه دشمن نباشد - کارش ترویج یهود و آن چیزی است که صهیونیست‌ها می‌خواهند. کوتاهی در این امر، کم‌کاری در درس و کم‌کاری در تمهید و تقوا و آموزش و پرورش، خیانت است، خیانت در امانت. توبیخ داشته باشید که پیامبر (ص) هنگام وفات به مسلمین سفارش کرده است که مواظب بچه‌ها، نوجوانان و جوانان مردم باشید. وصیت سوم نیز مربوط به معلم‌ها است، یعنی همانگونه که والدین در خانه باید به تربیت زیردستان (بچه‌های خود) بپردازند و اگر نکنند به وصیت پیامبر (ص) عمل نکرده‌اند، یک معلم، یک دبیر و بالاخره یک استاد نیز باید این چنین باشد. در مورد وصیت دوم هم که مرتبط با کار معلم است، باید معلم نماز را خوب بخواند و با عمل خود نماز را به شاگردان خود بیاموزد.

روایتی است از حضرت عیسی (ع) که فرموده‌اند: «من توانستم مرده را زنده کنم انا نتوانستم احق را تربیت کنم.» اگر احق شبانه روز عبادت کند و سالها نیز به آن مشغول باشد، عبادت‌های او ارزشی ندارد و مانند اعمالش سبک است. از سوی خداوند امر شد که به سراغ عابد احمق بروند و او را امتحان کنند. آمدند و به عابد گفتند: «الحمد لله وضع خوبی داری. مجزودی و در مکان خلوت، رابطه با خداوند داری و روزی تو نیز که از عالم غیب می‌رسد؛ دیگر چه حاجتی داری؟» عابد آهی کشید و گفت: «ضمی دارم که نمی‌دانید.» گفتند: «چه ضمی؟» گفت: «این علفها را ببینید؛ خشک می‌شوند و از بین می‌روند؛ اگر خدا الاخی می‌داد که آن را می‌چراندیم، چقدر خوب بود!» احق مملو لا اینگونه است. عقل چیز خوبی است و خوشا به حال کسانی که عقل دارند، لذا از جوانان تقاضا دارم روی عقل و تعقل خود کار کنند تا آدم پخته‌ای شوند. اگر شما می‌خواهید عقلمان کامل و قوی شود حرف عقل را بشنوید و آنرا زیر پا نگذارید و اگر حرف عقل را زیر پا نهاده‌اید، کم‌کم احق می‌شوید و عقل خود را با این کار از بین می‌برید. قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَاءِ أَنْ يَشْفِيَكَ اللَّهُ الْعُصَمَاءُ الَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ

(نحال، ۷۷)

الَّذِينَ يَسْتَفِيمُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُوتِيكَ الَّذِينَ مَنَّبَهُمُ اللَّهُ وَ أَوْثَقَكَ مِنْهُمُ أُزْوَاجًا
الْأَلْبَنِي

(زمر، ۱۸)

رستگاری فقط برای کسی است که عقل دارد و قادر به تمیز خوب از بد است؛ خوب را بر میگیرند و بد را رها می‌کند. در روایات می‌خوانیم که آنچه را خداوند اول خلق کرد عقل بود. خداوند به عقل خطاب کرد «ایا»، آمد و خطاب کرد «برو» رفت؛ یعنی عقل، تابع صرف بود. از جانب خداوند خطاب شد: به عزت و جلالم سوگند که تو را به هر کسی بدهم او سعادتمند است و هر کس تو را نداشته باشد، هیچ ندارد؛ به عزت و جلالم سوگند، به واسطه تو ثواب و عقاب می‌کنم.

«صحق» بد دردی است، لذا غزالی^۱ در وصیت به پسرش می‌گوید: «پسر جان! با احق صحبت نکن، زیرا احق را نمی‌توانی هدایت کنی.»

۱۰

۱ - محدثین محدثین احمد طوسی مکی به ابو حامد (غزالی) در طایران طوس به سال ۳۵۰ هـ ق ولادت یافت. پدرش را که از متقدمان زمان بود در کودکی از دست داد. در محضر ابوالمعالی جوینی فقه و کلام آموخت و در همه علوم دینی عصر خود سرآمد گردید. وی در عصر سلجوقی، سوزیت و در نظامیه نیشابور به تدریس پرداخت. احیاء علوم الدین، جواهر القرآن و کیمیای سعادت از جمله آثار معروف او هستند. وی در ۵۰۵ هـ ق وفات یافت و در طوس به خاک سپرده شد.

یعنی کسی که عقل دارد اما تعقل ندارد، آن کسی که فکر دارد ولی تفکر ندارد، پست تر از گرگ بیابان و پلنگ درنده و میکرب سرطان است. برای آیی شدن عقل باید از آن کار کشید.

عقل یک نیروی کنترل کننده است اما با این اشکال که این نیرو همیشه زیر به کنترل انسان نیست. نا هنگامی که غرایز و تمایلات انسان توفانی داده است و در حالت عادی، عقل برای انسان عاقل، راهنما است. انسان در حالت عادی اگر عقل قوی داشته باشد، این عقل او را کنترل می کند و این گذارد گناه، کارهای خلاف عقل و افعال خلاف شرع و مخالف حومات اجتماعی انجام دهد اما اگر غریزه توفانی شود، دیگر البته صدایی نه به جایی نمی رسد، صدای عقل است و دیگر عقل قادر نخواهد بود کاری بام دهد. مثلاً - العیاذ بالله - اگر برای دختر و پسر عشقی پیدا شود - عشق به معنای توفانی شدن غریزه جنسی - و این غریزه توفانی شود، عقل هر چه به عاشق بخواند و عاقل ها هم هر اندازه به او گوشزد نمایند، هیچ بای - های نخواهد داشت، بلکه عاشق در جواب می خواند و می گوید: «دیوانه ای از شهر برون شده، شده باشد...» عقل به او می گوید که آبروی تو را ایمنهات خواهد رفت و او در جواب می گوید، برود. عقل به دختر خانم می گوید: اگر خدای نا کرده کسی بفهمد، آبروی تو که می رود هیچ، آبروی شهر تو هم خواهد رفت و او در پاسخ می گوید: برود.

تمایلات انسان عجیب است و خدا نکند توفانی شود. غریزه مانند سیل است. اگر در مقابل سیل سدی محکم و فولادی قرار داشته باشد جلوی آن را می گیرد اما اگر سدی خاکی و خاکریز و گونی های شن باشد، سیل همه را زیر می دارد و می برد. هر کدام از غرایز را که حساب کنید به همین شکل است. مثال عوامانهای که از نظر روانشناسی و زیست شناسی نیز صحیح است، می گوید در میان حیوانات میمون بچه اش را بسیار دوست دارد - حیوان شناسان نیز می گویند میمون بچه اش را بیشتر از انسان دوست دارد - اما قی را که کف آن را می توانستند گرم کنند، مهیا نمودند و میمونی را با بچه اش به داخل آن فرستادند. ابتدا که سطح حتم حرارت زیادی نداشت میمون مادر، فرزند خود را بدندان گرفت و به این سو و آن سو حرکت می کرد اما وقتی حرارت کف اطباق خیلی زیاد شد، بچه اش را روی زمین گذاشت و خود روی او ایستاد تا نسوزد. بله، میمون بچه اش را خیلی دوست دارد اما تا موقعی که مسئله جان خودش جلوی نیاید. حتی بسیار اتفاق افتاده است که انسان بر اثر شدت گرسنگی و غریزه «جوع» بچه اش را سر بریده و خورده است! فرزند فرضیه غلطی دارد و عجیب اینکه این فرضیه غلط هنوز در کتاب ها مطرح است. یکی از شاگردان فرید، فرضیه او را رد می کند و می گوید: «آقای فرید! خدا نکند جوانی گرسنه شود که در آن حالت، یک زن با جمال را برای خوردن بهتر می خواهد تا برای اطباء شهوت» و چقدر

عالی گفته است. فریاد تصوّر می‌کند بعضی از غرایز انسان از خریزه جنسی سرچشمه می‌گیرند اما خدا ناکند یکی از غرایز، مانند خریزه جوع و توفانی شود.

دانستیم که عقل چیز خوبی است و برای کنترل غرایز هم عالی است، اما نه همه وقت و همه جا، بلکه کنترل غرایز چیزی دیگر می‌خواهد. نیرویی را که افلاطون در «مدینه فاضله» روی آن با فشاری بسیار نموده است، «علم» می‌باشد. او می‌گوید: «اگر سطح معلومات فرد با جامعه بالا برود، این علم خریزه را می‌تواند کنترل کند. مصالح و مفاسد هر چیز را باید به انسان نشان داد. وقتی مفاسد و مصالح چیزها را انسان دریافت خود بخود کنترل می‌شود.» از این رو در مدینه فاضله، این فیلسوف تأکید فراوانی روی علم دارد و شاگردان وی نیز همچنین. حرف افلاطون، حرف خوبی است. علم چیز خوبی است تا آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: «توول قرآن و ارسال پیامبر برای آن است که تربیت و سطح معلومات انسانها را بالا ببرد. هو یزکیهم و یطهرهم الکتاب والحکمه» در روایات می‌خوانیم که پیامبر اکرم «ص» وارد مسجد شدند و مشاهده نمودند که دسته‌ای به دعا مشغولند، از این دسته گذشتند، سپس گروهی را دیدند که در حال ذکر و ورد می‌باشند، از این دسته نیز گذشتند و بدینال آن عده‌ای را مشاهده نمودند که به تعلیم و تعلّم مشغول بودند؛ در جمله این گروه نشستند و سه مرتبه فرمودند: «بیت لتعلم» من مبعوث شدم تا عالم بسازم.

اسلام برای عالم متعهد و با تقوی فضیلت بسیاری قائل شده است و قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَسَبَّحُوْا لِلّٰهِ فَحَمْدُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا يَكُوْنُ اَكْثَرُ فَحَمْدُهُمْ يَكُوْنُ اَكْثَرُ ۚ اِذَا قِيْلَ اَنْشُرُوْا قُلُوْبَكُمْ فَارْتَدُّوْا يَسْتَفْهِجُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا يَسْتَفْهِجُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ۚ اُولٰٓئِكَ يَكُوْنُ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۚ

تَسَبَّحُوْنَ خَيْرٌ

(سجاده، ۱۱)

در این آیه می‌فرماید، برای عالم متعهد امتیاز فراوانی قائل هستم. برای همین است که علم نیروی کنترل کننده است. عالم با جاهل تفاوت زیادی دارد، اما همان ایرادی را که نسبت به عقل در مورد کنترل غرایز عنوان گردید، در مورد علم نیز مطرح است، علم در وضعیت عادی، کنترل کننده غرایز است اما خدا نکند موقعیت غیر عادی پیش بیاید، یعنی خرایز توفانی شود؛ در این حالت انسان حاضر است دو سوتم دنیا را با علم خود نابود کند تا قادر گردد که بر یک سوتم باقی مانده سلطنت نماید. دلیل اذعای فوق وضعیت امروز دنیا است. دنیای امروز چرا با اینکه علم دارد، اما اینقدر درنده است؟ این وضعی را که علما و عقلا (آمریکا و شوروی) برای ایران

و عراق پیش آورده‌اند،^۱ هیچ درنده‌ای برای کسی پیش می‌آورد؟ هیچ پلنگ و گرگی می‌کند؟

چرا علم این چنین شد؟ اتم را شکستند تا از آن استفاده‌های سودمند بنمایند اما بوسیله آن بمب ساختند و دو شهر ژاپن را مخروبه کردند و یکمصد و پنجاه هزار انسان بی‌گناه را به خاک و خون کشیدند و این اولین نتیجه کار انیشتین بوده چرا؟ خدا نکند خراب‌تر انسان توانایی شوند که در آن صورت، انسان مبتدل به درنده‌ای میشود که با کمال وقاحت عقل را زیر پا می‌گذارد و با بُر روشنی می‌گوید: منافع‌آم در خطر است، پس باید بچه و پیر و بی‌گناه و با گناه، خوب و بد و دوست و دشمن را بکشم تا به منافع خود دست یابم. این وضع دنیای امروز است، باغ وحش به تمام معنی!

مسئولین جمهوری اسلامی ایران و به ویژه رهبر عظیم الشان انقلاب، به همان اندازه که دشمنان برای تهران می‌تپد، برای بغداد نیز می‌تپد و به همان مقدار که از اصابت موشک، به تهوران متأثر می‌شوند، از موشکی که از ایران به بغداد نیز فرستاده می‌شود متأثرند، اما چاره چیست؟ چه باید بکنیم؟ چه می‌شود کرد؟ دنیای امروز وضع را به جایی رسانده است که ما باید علیرغم

۱ - برگزاری این کلاسها همزمان با سالهای دفاع مقدس بود که طی آن شهرهای مختلف کشور از جمله شهر مقدس قم به دهات مورد هجوم هوایی و موشکی قرار گرفت و جمیع زبانی در سکوت مودبانه و شروازانهٔ مجامع بین‌المللی، مظلومان به درجهٔ شهادت نایل آمدند و با خون خود سند جاودانگی ایران اسلامی را امضاء نمودند.

میل باطنی خود به پرتاب موشک اقدام کنیم. این علم است و اگر این وضع دنیا ادامه پیدا کند، علم خود را نابود می‌کند و تمدن نیز نابود می‌شود؛ اگر نه امروز، فردا چنین خواهد شد.

بعضی از ضرب زده‌ها وقتی به آمریکا، سوئد و فرانسه و... می‌روند، در آنجا می‌بینند که ظاهراً دزدی نیست و رأفت و مهربانی وجود دارد (البته جایی که آنان را برده‌اند) و اینان خیال می‌کنند در آنجا انسانیت وجود دارد، اما وقتی انسان دقیقتر به حالاتشان مراجعه می‌کند، می‌بیند که آدم‌کشی، دزدی، زنا، به عنف و بی‌حیائی‌ها در میان آنها فروزا می‌کند و هر کجا که مستعترزند (!) این اعمال بیشتر است. چرا با آنکه علم دارند، این علم نتوانسته آنان را کنترل نماید؟ همین دنیای روزنظریه افلاطون را رد می‌کند. دنیای روز به افلاطون می‌گوید: ای افلاطون! اگر چه فیلسوف هستی، و افتخار بشریت، اما اشتباه کرده‌ای؛ نهی دانی که اگر غریزه «گل» کند کار انسان را به کجا می‌کشاند.

یکی از رفا می‌گفت: «در زمان طاغوت، در یک کنفرانس، آقای دکتری یک سخنرانی عالی بر علیه مسکرات (مشروبات الکلی) نمود. وی مفاسد طشی، فردی و اجتماعی شراب را یکی یکی بر شمرد و از آنجا که فتن او طبابت بود روی مصفوات پزشکی اصرار زیادی داشت. پس از اتمام سخنرانی مورد تشویق شدید. حصار قرار گرفت و جمعیت دور او را گرفتند و

او را غرق بوسه ساختند.» رفیق ما ادامه می‌دهد که: «من هم قصد داشتم جلوروم و دست او را بیوسم ولی به دلیل جمعیت زیاد در اطراف او موفق نشدم. ساعت پنج صبح روز بعد، ضمن عبور از خیابان لاله‌زار تهران، چنان دکتر را دیدم که در آنسوی خیابان در حال عبور است. با خوشحالی فراوان از اینکه فرصتی پیدا شده است که از سخنرانی جالب روز گذشته‌اش تشکر کنم، جلو رفتم و سلام کردم، اما وی پاسخی نداد. دوباره و سه باره سلام کردم، جوابی نداد. دقت کردم، دیدم دکتر مست است؛ مست! گفتیم: آقای دکتر! سخنرانی مفصل دیروز شما دربارهٔ مفاصل شراب، خصوصاً از نظر طبّی چه بود و این حالت مستی چیست؟ گفت: بله، چون دیروز خسته شدم، یک لیوان بیشتر خوردم.» مشخص شد که دکتر موزور «دائم الخمر» بود و بر اثر خستگی، سخنرانی پیرامون مضمرات مسکرات مقداری بیشتر خورده بود!

تفتیه فوق به افلاطون می‌گوید که علم چیز خوبی است، اما اگر چیزی دیگری با علم توأم نباشد مضر خواهد بود. سمدی چه عالی می‌گوید:

سبع هاده در کف زنگی مست
 به که آره علم را ناکس بهست

امروز علم در دست آمریکا و شوروی است، ببینید چه می‌کنند. اگر یک سال در دنیا اسلحه ساخته نشود و آدم کشی کنار گذاشته شود، دیگر قهقری

نخواهد بود و همه مستقی می‌شوند. در روایت داریم که در زمان حضرت ولی عصر (عج) زکات دهندگان نمی‌توانند زکات بدهند زیرا هر چه جستجو می‌کنند فقیر و مستمندی نمی‌یابند. در آن زمان اقتصاد اسلامی برقرار خواهد شد و همه در رفاه و آسایش خواهند بود. اگر اقتصاد اسلامی پیاده شود و فقط یک سال آمریکا و شوروی اسلحه نسازند، دنیا متمدن می‌شود. در حال حاضر، هر روز هزاران کودک از بی‌غذایی یا بدغذایی می‌میرند و چندین هزار نیز از بی‌دکتری و عدم دسترسی به دارو تلف می‌شوند؛ این چه رحمی است؟ رحم کجا رفت؟ انسانیت کجا رفت؟ چرا با اینکه علم وجود دارد اما انسانیت موجود نیست؟ برای اینکه علم منهای ایمان و علم منهای تقوی و اخلاق قادر نیست به انسان «انسانیت» بدهد. افلاطون اشتباه کرده و شاید هم مراد او از علم، علم توأم با اخلاق بوده است، همان که قرآن کریم می‌فرماید:

مَوَّالِذِی بَعَثَ فِی الْأَئِمِّیْنَ رَسُوْلًا یَنْتَلِیْهِمْ
 عَلَیْهِمْ ءَابِیْئَهِ وَ بَنُوْاْیِهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَآبَ
 وَالْحِکْمَةَ وَ اِنَّ کَانَ مِنْ قَبْلِ لَفِی ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ

(جمعه ۲)

مؤمنین نیرویی که بتواند نیروی کنترل کننده مرفعی شده است، «تربیت» است. تربیت چیز خوبی است و اگر به راستی انسان تربیت

خانوادگی داشته باشد و در مراحل مختلف، دبستان تا دانشگاه از تربیت اجتماعی سالم برخوردار گردد و آموزش و پرورش او همراه و توأم باشد، عالی است. شاید برای انسان چیزی مهمتر از تربیت نباشد و قرآن از همین جهت است که می‌فرماید برای تربیت و تعلیم آدم آمده است و نازل گردیده است تا سطح معلومات را بالا ببرد.

باید دانست که اشکالی که بر عقل و علم وارد بود، بر تربیت نیز وارد است. برای اینکه بدانید تربیت تنها کافی نیست، مثالی می‌آورم. می‌گویند پادشاهی با وزیر خود روی این مسئله که طبیعت مقدم بر تربیت است یا تربیت مقدم بر طبیعت، گفتگو داشتند. وزیر معتقد به تقدم طبیعت بر تربیت بود اما شاه بر خلاف او نظر داشت و بحث این دو به جایی نرسید تا آنکه به دستور پادشاه سفره غذائی مهیا گردید که در چهار سوی آن، چهار گربه هر کدام شمعی در دست، قرار داشتند و وزیر به این مجلس دعوت شد. پادشاه از این که در بحث بر وزیر غلبه یافته خوشحال بود. رو به وزیر خود کرد و گفت: «تو می‌گویی طبیعت مقدم است بر تربیت، اما بین که گربه‌های تربیت شده چگونه بر چهار گوشه سفره پر از غذاء بدون حرکت با شمه‌هایی که در دست دارند، ایستاده‌اند.» وزیر در پاسخ چیزی نگفت. روز بعد که همین صحنه با حضور وزیر و قرار بود ناگهان وزیر چند موش را که قبلاً آماده و پنهان نموده بوده روی سفره رها کرد. گربه‌ها به محض مشاهده

موشها، شمه‌ها را رها کردند و سر در پی موشها نهادند و به قول کتاب «موش و گربه»:

دوبه اسن چسگی و دوبه آن چسگن

دوبه دسندان چو شیر فزرتسا

آنگاه وزیر رو به پادشاه کرد و گفت: «تربیت خوب است و مقدم بر طبیعت اما تنها هنگامی که طبیعت توانایی نشده باشد.» آن هنگام که تمایلات توانایی شوند، تربیت به ساختن آمریکا و شوروی می‌پردازد و همین تربیت بر سر مظلومین و بی‌گناهان بسبب و موشک می‌ریزد و دیگر تربیت و علم و عقل برای خوردن مال مردم به کار گرفته می‌شود. می‌دانید چرا به مردم ایران به این اندازه ظلم می‌شود؟ اولین بار که رهبر عظیم‌النظر انقلاب را دستگیر کردند و به تهران می‌بردند، در چند فرسخی قم (سراجیه) که چاه نفت است و از زمین معلوم بود که منطقه نفت خیز است؛ امام فرمودند: «یکی از رؤسای ساراکی از من پرسید: اینجا کجاست؟» گفتیم: اینجا، آبجائی است که الآن مزاحم من و شما است.» می‌دانید معنای این جمله چیست؟ یعنی، چون نفت داریم باید موشک بر سر ما فرود آید و اگر نفت نداشتیم کاری هم با ما نداشتند. آنچه آمریکا و شوروی می‌کنند فقط برای منابع مادی، پول و نفت است. از همین رو است که این سگ زنجیری (صدام) را رها کرده‌اند تا ایران و عراق را در آتش بسوزاند زیرا این دو

خلاصه درس هفدهم

- اگر انسان خود را در اختیار تصایلات نفسانی قرار دهد، دچار ظلمت و بنیشتی خواهد شد.

- گروهی از فلاسفه عقل را عامل کنترل کننده برای انسان معرفی می کنند و در واقع نیز در بسیاری از موارد عقل قادر به کنترل غرایز است. از نظر قرآن کریم نیز رنگارنگی فقط برای کسی است که عقل دارد و خوب با بر میگزیند و بد را رها می نماید.

- دهندهای را ضمیمه بر آن است که اگر سطح مطلوبیات فرد یا جامعه بالا برود، علم حاصله قادر خواهد بود فزیده را کنترل نماید. پیامبر اکرم صی به فرموده اند که برای عالم سازی معیشت لازم اند.

- تربیت از جمله عوامل کنترل کننده غرایز هوایان شده است.

- باید توجه داشت که عقل، علم و تربیت تنها در شرایط خاصی قادر به کنترل غرایز می باشند و مشاهده شده است که در حالات توفانی فزیده، معیشت منتهی خاصی در مقابل سیلابی عظیم از هم پاشیده می خیزند. انسان نیازمند قوانین قدرتمند تر برای پیشگیری از طغیان فزیده است.

کشور نقت دارند. «خطر بنافع» آمریکا و شوروی را به اینحالت کشانده است و این تربیت غرب و شرق است.

در سوره قیامت می فرماید:

لَا أُفْسِسُكُمْ بَيْنَ يَدِ الْغَيْبِ وَلَا أُفْسِسُكُمْ بِالْأَنْفُسِ

الْأَرْأْسِ

(قیامت، ۲-۱)

در قرآن کریم به دو علت قسم یاد شده است. اول آنکه سعی بر رسانیدن مطلب و تأکید بر آن را دارد و دیگر آنکه، بپهماند که به آنچه قسم یاد کرده اهمیت می دهد. لذا در سوره قیامت خداوند تبارک و تعالی، به وجدان اخلاقی قسم یاد نموده و اسم آن را نیز «نفس لواطمه» نهاده است. صملی را که وجدان اخلاقی انجام می دهد برای انسان بسیار مفید است. در کارهای نیک و گفتار و پندار درست، چه قبل از عمل و چه در موقع انجام آن، وجدان اخلاقی انسان را ترغیب و تعویض می کند و این نیروی درونی، پس از اینکه کار به شکل صحیح صورت گرفت انسان را تحسین می کند و گویا در وجود او یک حالت سرور و شادی برانگیخته می شود و از ضمیر داخلی به او می گویند: «بارک الله» به این می گویند وجدان اخلاقی. از سوی دیگر، در کارهای بد چه قبل و چه در حین آن، وجدان اخلاقی به تقبیح و ملامت می پردازد. اگر وجدان اخلاقی بشر نمرده باشد، آن هنگام که قصد کار ناشایسته ای را می کند، یک نیروی از درون، سعی در بازداشتن او دارد. اگر قبل و یا به هنگام عمل «تنبش نبرده» و جلوگیری از وقوع عمل ناشایست

درس هجدهم

وجدان اخلاقی (۱)

تاکنون پیرامون سه نیروی کنترل کننده انسان، تحت عناوین عقل، علم و تربیت مطالبی بیان شد و همچنین گفته شد که هر سه خیرینند، اما نه همه در صد و هر سه برای کنترل انسان مفیدند ولی قادر به کنترل کامل انسان در تمام شرایط نیستند. در این جلسه پیرامون چهارمین وسیله کنترل، یعنی «وجدان اخلاقی» بحث خواهیم کرد.

وجدان اخلاقی از چیزهایی است که می تواند تهدد و تقوا به انسان بدهد و او را کنترل کند. اسلام برای وجدان اخلاقی اهمیت فراوانی قائل گردیده است تا آنجا که در سوره های مبارکه والشمس و قیامت به آن قسم یاد شده است.

راستی که اگر وجدان انسان کار کند، آن وجدان نمی‌گذارد گناه نسیاید - کاری به بهشت و جهنم و علاقه به این و ترس از آن نداریم بلکه وجدان نمی‌گذارد گناه کند. شخصی خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: «باین رسول الله! من عادت به گناه پیدا کرده‌ام، چه کنم؟» حضرت دریافتند که این شخص را با بهشت و جهنم نمی‌شود از عادت ناپسندش رها کنید، در نتیجه از مسیر وجدان اخلاقی وارد شدند و فرمودند: «گناه بکن اما در وقت گناه به مکانی برو که خدا تو را نبیند و در مقابل کسی که به تو محبت دارد و تو را خلق نموده است، مخالفتش را نکن.» عرض کرد: «نمی‌شود، برای اینکه به هر تعلقه‌ای بروم، خدا حضور دارد.» حضرت فرمودند: «اگر چنین است، لااقل وقتی که قصد گناه داری، روزی خدا را بخفورا.

آن کسی که نمک خورده و نیکمدان بشکست

بیش زندان حقیقت سگ به از اوست

آن مرد عرض کرد: «نمی‌شود، چون که من هر چه بخورم از آن خداوند است» امام (ع) می‌فرمایند وقتی می‌خواهی گناه کنی، از ملک خدا بیرون برو. در خانه کسی روزی کسی را بغوری و بعد هم گناه و مخالفت او را بنمایی! مرد گفت: «آقا! نمی‌شود» وقتی که امام (ع) وجدان و احساسات او را تحریک نمودند، فرمودند: «آن هنگام که عزرائیل می‌آید نگذار جان تو را بگیرد و یا موقعی که می‌خواهند تو را به جهنم ببرند، نرو.» و مرد پاسخ

توانست بکند، به علامت انسان می‌پردازد و پس از عمل نیز او را رها نمی‌کند. این که قرآن، نفس لوازمش نامید به همین دلیل است. نفس لوازمه یعنی آن حالی که در انسان است و او را در گناه ملامت می‌کند، لذا وجدان اخلاقی خیلی عالی است.

چیزی را که می‌بایست به شما عزیزان تذکر دهم آن است که قرآن شریف این را کار قیامت گذاشته است، چرا؟ برای اینکه در روز قیامت از باری بازی، جازدن، رشوه دادن و اینگونه کارها خبری نیست و به فرموده قرآن شریف که می‌فرماید، پیرهنیز و بترس از آن روز که نمی‌شود در آن کسی را فریب داد، ظاهر سازی کرد و با بارتی بازی جهنمی یا بهشتی شد و با رشوه و دروغ و زور کسی را مجال قرار نیست. وجدان اخلاقی نیز همین طور است. شما اگر گناهی مرتکب شده باشید، نصیحت تازیانه وجدان یکی پس از دیگری روی گرده شما فرود می‌آید. هر مقدار به او التماس کنی، یا بخوابی یا بارتی بازی و رشوه و گول زدن و یا زورگویی مانع کار او شوی موفق نخواهی شد. همین منی را که عوام استفاده می‌کنند و مثلاً می‌گویند فلانی آدم با وجدانی است یا آن دیگری چقدر بی وجدان است، قرآن به آن می‌گوید نفس لوازمه و روانشناسان وجدان اخلاقیش می‌خوانند.

اگر وجدان زنده و بیدار باشد کمک و یاری دهنده خوبی برای همه است و بر اثر آن بسیاری مقاصد از زندگی انسان رخت بر می‌بندد و به

یک آقا اگر وجدان اخلاقی داشته باشد در خانه هم رنوف و مهربان است. این پر خاشاگری که گاهی در خانه دیده می شود، برای این است که وجدان اخلاقی کار نمی کند. این خانم که زحمت فراوانی در خانه متحمل است و خانه داری و بچه داری نیز کاری مشکل، باید از او تشکر شود نه نسبت به او پر خاشاگری گردد.

جمله ای را از یکی از مراجع بزرگ نقل می کنند که جمله خوبی است. می گویند ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه، برای اینکه اصلاً در داخل دستگاه پدرش نباشد، ترک وطن کرد و به کربلا رفت و آنجا میجاور شد. از آنجا که شاهزاده بوده، از نظر مالی در وضع عالی قرار داشت و دارای جوانی و جمال نیز بود. ضیاء السلطنه قاصدی فرستاد پیش این آقا که پیر مردی است اهل علم، و از نظر تقوی و انصافیت والا. پیغام داد که: آقا! بی سرپرستم، دلم می خواهد دست شما روی سر من باشد و شما مرا به همسری قبول کنید. ایشان پذیرفتند و به قاصد گفتند: سلام مرا به ضیاء السلطنه برسانید و بگویند من به درد ایشان نمی خورم و او نیز به درد من. من پیرم و او جوان، من فقیر و او متمول. روز بعد دوباره از سوی ضیاء السلطنه قاصد آمد و گفت که آقا! من از شما پول نمی خواهم و علاوه بر آن خانه شما را هم اداره می کنم و نمی خواهم «هرو» و «هو و گری» و امثال این مسائل هم باشد. به جمله ای که آن عالم متقی در پاسخ به ضیاء السلطنه می گوید توجه کنید که

گفت که قادر به این افعال نخواهد بود و سرانجام امام صادق (ع) فرمودند: «اگر چنین است چرا آنگاه می کنی و مخالفت با خداوند می کنی؟» این جمله امام صادق (ع) از دیدگاه روانکاوها و روانشناسها و از نظر علمای علم اخلاق بسیار والا است و حقیقتاً اگر انسان متوجه باشد که در محضر خداست دیگر گناه نمی کند. استاد بزرگوار ما، رهبر عظیم الشان انقلاب، چندین مرتبه در هر سال در جلسات عمومی اخلاقی خود، و نه فقط در جلسات خصوصی، اصرار می کردند به اینکه خود را در محضر خدا ببینند و این جمله همگی علمای علم اخلاق است. اگر انسان وجدان بیدار داشته باشد و با دست نامبارکش وجدان خود را نکشته باشد و همواره خویش را در محضر الهی ببیند، دیگر گناه نمی کند.

یک معلم خوب آنگاه که در کلاس حاضر می شود، فرض می کند که این بچه ها، بچه های خود او هستند. یک مادر و یا یک پدر با فرزند خویش چگونه رفتار می کند و چه اندازه دلسوزی دارد؛ یک خانم معلم و یا آقای معلم و یک استاد دانشگاه اگر وجدان اخلاقی داشته باشد، همانگونه دلسوز شاگردان خود است، دلسوز نوجوانها و جوانها، دلسوز وطنش. اگر انقلابی هم نباشد - و چه بهتر اگر حزب الهی باشد که دلسوز انقلاب و اسلام و خانواده های شهیداست و دلسوز برای خود شهیدان؛ و اگر وجدان اخلاقی نباشد همه اینها زبر پا است.

ناکار برای طلاق به دادگاه کشیده شد (وای بر پدر و مادر نفهم که با دختر و پسرشان گاهی چه می کنند) در آن هنگام مروان حکم، حاکم آنجا بود و از آن رو که زن دارای جدال بود، پای مروان لنزید و حکم را به خطا به قمع پدر و مادر زن داد و طلاق زن را به زور گرفت و پس از اتمام عده، مرد را به زندان افکند و زن را به زور به ازدواج خود در آورد. وقتی مرد از زندان خارج شد، رفت شام پیش معاویه و شکایت استنادارش را به او نمود. معاویه ابتدا غضبناک شده و داد و فریاد به راه انداخت و دستور داد که

مروان و زن و پدر و مادرش از کوفه به شام آورده شوند. هنگامی که چشم معاویه به زن افتاد او نیز به مانند استنادار خود پایش لنزید - مظلوم است که چنین خواهد شد، آنگاه که وجدان اخلاقی نباشد، بُست و مقام و خلیفه و استنادار و شخص عادی فرفی بخواهد بود. این که اسلام می گوید رهبر یا استنادار و یا قاضی باید متعهد و متقی باشد به همین جهت است. اکنون که معاویه خود نیز لنزش پیدا کرده بود، نمی دانست چه بگوید، در نتیجه برای تحریک کردن غریز زن رو به او کرد و گفت: «خانم! آن شوهر فقیر و بیچاره پدر نفخورت را می خواهی. یا این استنادار کوفه را به آن حکومتش یا من را یا این قصر و این سلطنت؟» زن نیز در پاسخ با کمال شهادت گفت: «یک موی شوهرم را به تو و قصرت و حاکم و آن حکومتش نمی فروشم. من با غنای شوهرم ساختم، اکنون نیز با فقر او می سازم.» من متعلق به

مراد من این جمله است و دلیل بر وجدان اخلاقی او است. گفت: «سلام مرا به این زن برسانید و بگویید: خانم! من زنی دادم که چهل - پنجاه سال با فقر من و با طلبگی من و با خوب و با بد من ساخته است و بعد از این مدت طولانی، نمی توانی است که من «هوو» سر این زن بیادوم، حالا اگر چه ضیاء السلطنه باشد ولو اینکه بقول عوام نان من برود توی روغن، چه از نظر خزینه و چه از نظر مال و ثروت.» و بالاخره ضیاء السلطنه را جواب کرد.

اگر آدم وجدان اخلاقی داشته باشد - البیاد باه - عمل منافعی با عفت نمی کند و اعمال و رفتارش مشابه با آقا سید ابراهیم قزوینی خواهد بود. یک خانم اگر وجدان اخلاقی داشته باشد معلوم است که عمل منافعی با عفت انجام نمی دهد چرا که جمال و زینت و لباس خویش متعلق به شوهر او است و نمی گذارد که صورت و عطر و زینتش را نامحرم ببینند و آن وجدان مانع او است چه رسد به عمل منافعی با عفت. این زنهایی که بدحجاب یا بی حجاب در معابر دیده می شوند، ابتدا بنام روشنفکری وجدان خود را کشته اند، سپس به این عمل زشت مبادرت نموده اند. عفت یک زن ارزش دارد و این عفت مال شوهر است، لذا قرآن می فرماید، زن شایسته آن است که عفت خود را که متعلق به شوهرش است، حفظ کند.

در زمان معاویه، مردی ورشکست شد و با اینکه او و همسرش علاقه زیادی به یکدیگر داشتند ولی پدر و مادر زن به قدری در گوش زن خوراندند

خلاصه درس چهارم

- وجدان اخلاقی از جمله وسائل کنترل گوایز است و اسلام اهمیت فراوانی برای آن قائل است.

- انسان توسط وجدان اخلاقی نسبت به کارهای نیک ترفیع می‌شود و پس از اتمام کارهای صحیح نیز مورد تعسین آن واقع می‌شود. در مورد افعال نادرست وجدان اخلاقی به صورت مکس عمل می‌کند.

- اگر وجدان اخلاقی فعال باشد، کمک کننده خوبی است تا بسیاری از مظاهر از زندگی انسان دور شود.

- یک مسلم خوب و دارای وجدان اخلاقی، رفتارش با جاگردانش همانند نحوه برخورد و رفتارش با فرزندان خود است.

شوهرم هستم اگر خویم برای او و اگر بدم نیز مال اویم» این قصه به ما می‌گوید این زن شایسته است برای اینکه وجدان اخلاقی دارد. وقتی زن وجدان اخلاقی داشته باشد با حجاب خواهد بود و دیگر به عنوان روشنفکری روی خود را باز نمی‌کند و به عنوان «اُتل گری» چادرش را بر نمی‌دارد. زن شایسته آن است که چادر داشته باشد از دید قرآن^۱، آنکه بی حجاب و بد حجاب تر است، اُتل تر است. زنی شایسته است که در مقابل شوهر متواضع است. و زنی شایسته است که در یورد و نبود شوهر و در خلوت و جلوت، عفت داشته باشد و با حجاب باشد و بالاخره وجدان اخلاقی چیز خوبی است و قدرت کنترل انسان را دارد که در آینده مشروح تر بیان خواهد شد.

هستید. اما اگر حرف وجدان اخلاقی را بشنوید، مانند درختی که به آن آب داده نشود، کم پرموده می‌شود و از شما مأیوس می‌گردد و سرانجام می‌میرد. در قرآن اسم این کار «قساوت قلب» گذاشته شده است و در قسمتی از قرآن کریم آمده است: وای بر کسی که عاطفه ندارد و سنگدل است. در جایی دیگر می‌فرمایند: آن کس که سنگدل است و عاطفه ندارد، دیگر خیری در او دیده نمی‌شود و یک تشبیهی هم قرآن می‌کند و می‌فرماید: سنگ گاهی فایده دارد، از آن آب و چشمه جاری می‌شود، سنگ گاهی از خوف خداوند ذره می‌شود اما اگر دل انسان سنگ شد و عاطفه در آن نبود و وجدان اخلاقی مُرد؛ این دل از سنگ بدتر خواهد شد و دیگر خیری در آن دل و آن انسان نیست. یعنی دل این افراد از سنگ سخت‌تر می‌شود و از خدا نمی‌ترسند. کسی که وجدان اخلاقی نداشته باشد یک انسان خودگرا و خودخور است و بد اخلاق.

راستی این آمریکا، شوروی، آلمان و دیگر ابرقدرتها چقدر سنگدل هستند. کارشان به اینجا رسیده است که معادن عظیم کشورهای ضعیف را غارت می‌کنند و مردم آنها را علاوه بر بی فرهنگی در فقر شدید نیز قرار می‌دهند و این فقر به اندازه‌ای شدید است که چندین هزار بیقه در این ممالک ازبید غذایی بایی غذائی می‌میرند، در حالی که اهالی این مناطق روی معادن طلا و نفت زندگی می‌کنند و این عمل قساوت است. قرآن کریم می‌فرماید:

دوس نوزدهم

وجدان اخلاقی (۲)

تا اینجا گفته شد که «وجدان اخلاقی» یکی از نیروهای کنترل کننده انسان است و قرآن کریم نیز به آن اهمیت داده است. تذکری که لازم است داده شود این است که باید مواظب بود که وجدان اخلاقی زنده نگهداشته شود و به عبارت دیگر اگر می‌خواهیم که وجدان اخلاقی پرورش یابد و تقویت گردد، باید آن هنگام که ما را تشویق و ترغیب می‌کند، حورث را بشنوم و عمل کنیم و در وقتی که تهدید مان می‌کند و عمل ناپسند ما را تنبیح، تازیان‌های او را به جان بخریم، در این حالت پرورش پیدا می‌کند. اگر شما اینگونه عمل ننمایید، آدمی عاطفی خواهید شد و اگر هم آدم عاطفی شدید در مدرسه یک معلم عاطفی و در جامعه یک انسان عاطفی

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ أَلْقَوْهُ تَوَلَّىٰ زُرْعَتِهِمْ
 نَبِيْفٌ مِّنَ الدِّنْيَةِ مِمَّا كَفَرُوا بَيْنَ الْأَشْجِثِ يَفْقَهُونَ
 رِثَاءَ أَتْسَاءِ كَتَبْنَا مَعَ الشَّهِيدِينَ

(نالد، ۸۳)

آیه شریفه مربوط به یهودی‌ها است و این مصیبت‌ها را این یهودی‌ها بر سر دنیا آورده‌اند. امروز دستگاه حکومت در اختیار صهیونیست‌ها و یهودی‌ها است و این آیه شریفه در این رابطه، زنگ خطری است. می‌گویید که اگر انسان قسّی القلب شد و وجدان اخلاقی و عاطفه را از دست داد، چه زن و چه مرد در خانه استثمارگر است و می‌خواهد که در رفاه باشد هر چند به قیمت در سختی افتادن دیگران. چنین شخصی اگر به عنوان معلم به دبستان، دبیرستان یا دانشگاه راه باید باز هم آدمی است استثمارگر و استثمارگر و به قول امروزیه‌ا، می‌خواهد حرفش را تحصیل کند، می‌خواهد اعمال قدرت کند.

یک معلم باید پدری مهربان باشد و اگر زن است مادری دلسوز، نه یک استثمارگر. انسان قسّی القلب راضی است که تمام افراد جامعه بهیرند تا او در رفاه باشد. مثالهایی در جامعه وجود دارد که فکر جامعه است، مانند آنکه می‌گویند: «ادیگی که برای من نهجوشد، سرگ در او بهجوشد!» یا «آب بیاید دنیا را بگیرد. اقا خانه من باقی بماند!» این مثالهای عامیانه و غلط از

کجا تشکیل شده است؟ از انسانهایی خودخواه که فقط به فکر خودشانند. کسی که به فکر دیگران نیست خودگرا است، اگر به مدرسه می‌رود برای پول به جیب زن و به رفاه رسیدن است و از همین رو است که اگر یک مقدار حقوقش کم باشد به قول عوام «به سیم آخر می‌زند» و مثلاً به من و یا سایرین و به هر کس که دست او برسد نامه می‌نویسد و به اصطلاح فحش می‌دهد! معلوم است، این فرد استثمارگر است، نتوانسته استثمار بکند، اینگونه عمل می‌کند.

قبل از این مطرح شد که اگر به حرف وجدان اخلاقی توجه کنیم و بدان عمل نماییم، پرورش می‌یابد و انسان مبدل به انسانی عاطفی می‌شود. عزیزان من! اگر عاطفه نداشته باشیم به افراد خانواده خورش نیز نرسیم فسخ‌ایم کرد. خانم اگر عاطفه نداشته باشد به بچه خود توهین خواهد کرد و کیک خواهد زد، چه رسد به بچه‌های سر کلاس، حالا می‌خواهد عقده‌ای شود یا نه! اگر مرد عاطفه نداشته باشد حتی کودک یک یا دو ساله خود را نیز به باد کتک می‌گیرد.

بر اساس روایات، همه ظالم‌ها را در یکجا جمع می‌کنند، یعنی «ریگان» را با فردی که در خانه‌اش ظلم کرده و همیتور «صدام» را با میلی که به شاگردان خود توهین می‌کند، در یک محل جمع می‌کنند، تا آنجا که اگر کسی به ظالمی به اندازه ریختن آب در دواتش یا تراشیدن قلمش کمک

است که عاطفه خود را آبیاری کنید و پرورش دهید و نگذارید پژمرده شود.

پیش از این بیان شد که در هنگام کار خلاف، ضربات وجدان آغاز می‌شود اما باید دانست که این ضربات به تدریج ضعیف می‌شود و اگر حرفش شنیده نشود عاقبت به اتمام می‌رسد. مثلاً شما عزیزان در پارهای موارد و زمینه‌ها از نفس لوازمه و وجدان اخلاقی بسیار عالی برخوردارید. برای نمونه اگر متوجه شوید که شخصی نگاه شهوت آمیز به زن مردم کرده، ناراحت می‌شوید. نسبت به دزدی وجدان اخلاقی شما بسیار قوی است از این رو هیچ وقت دزدی نمی‌کنید و یا اگر بدانید پسری یا دختری دوستی دارد دیگر با آن پسر حرف نمی‌زنید و دیگر خانمها با آن دختر حرف نمی‌زنند و مراده نمی‌کنند و اصلاً از کلاس و جمیع خودشان بیرونش می‌کنند. در این موارد که ذکر شد و امثال آن وجدان اخلاقی ما قوی است اما در بعضی چیزها نه مانند غیبت، شایعه پراکنی و تهمت زدن که بازها به سنگینی گناه و حقارت سخت آنان اشاره کرده‌ام و در بین افراد فراوان دیده می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: زمانی بر اقامت نیاید که نه تنها از غیبت کردن ناراحت نمی‌شوند بلکه لذت نیز می‌برند و غیبت ثقل مجالس خواهد شد. قرآن می‌فرماید: مرگ بر آن کسی باد که سخنی را می‌شنود و بدون استئذان می‌پندیرد و پراکنده‌اش می‌کند؛ این شایعه پراکنی است که زیاد مشاهده می‌شود. بعضی اوقات که نفس لوازمه می‌میرد و مبدل به نفس محسنه می‌شود

کند نیز کنار همان ظالم قرار می‌دهند. اشکال می‌شود که قرار گرفتند صدام و ریگان کنار هم امری درست اما یک مسلم بد اخلاق دیگر چرا همراه آنان؟ کسانی که روایات را از دید تحلیل اخلاقی بررسی می‌کنند در پاسخ این سوال می‌گویند که هر ظالم و بی‌عاطفه‌ای تنها به آن مقدار که قدرت داشته باشد، ظلم می‌کند. آن خانم که در کلاس به دانش آموزان توهین می‌کند اگر قدرت «ناچر» را داشته باشد به اندازه او ظلم خواهد کرد و به همین توجیه آقای مجلسی که در کلاس یا منزل به بچه کتک می‌زند اگر به جای «ریگان» با «بورش» بود، همانند آنان عمل می‌کرد ولی حالا که قدرتش به اندازه آنان نیست و نمی‌تواند بر همه دنیا ظلم کند، در خانه ظلم می‌کند. همین فرد اگر قدرت ظلم در خانه را هم نداشته باشد به سنگ و گربه ظلم می‌کند و اگر گربه‌ای را گوشه‌ای یافت سنگی را به سایش پرتاب می‌کند. خدا نکند کسی بی‌عاطفه شود که تا آنجا پیش می‌رود که مال بچه یتیم را می‌خورد و یا اینکه «ریگان» می‌شود و سال آفریقاییهای سیاه‌پیشه و گرسنه را می‌خورد. کاری بکنید که عاطفه داشته باشید.

انسان آن هنگام که به دنیا می‌آید، عاطفه همراه او است. آیات قرآن کریم می‌گویند که انسان با عاطفه است و دارای وجدان اخلاقی و تا آنجا قرآن کریم به این وجدان اهمیت داده است که بدان قسم یاد نموده است ولی انسان وجدان اخلاقی‌اش را می‌کشد و نابود می‌کند. تقاضایی که دارم این

آخرت هم خیلی خوب است و علاوه بر اینها برای کسانی که سیر و سلوک دارند نیز مفید می باشد. از سفارشهایی که علمای علم اخلاق به شاگردان خود می کنند اول این است که در شبانه روز خدمتی برای اجتماع بکنند و دل دو سه نفر را به دست آورند، خصوصاً قلب افراد بی گناه مانند بچه ها را.

از علامه مجلسی^۱ قضیه ای را تعریف می کنند. می دانید که علامه مجلسی از مقام بالایی برخوردار است. یادم نمی رود، در مجلسی که استاد بزرگوارم رهبر عظیم الشان انقلاب نیز حضور داشتند، شخصی گفت: «علامه مجلسی، آخوند درباری بود» امام از این جمله خیلی ناراحت شدند و فرمودند: «نگوید علامه آخوند درباری بود، بگوئید شاه عباس نوکر علامه مجلسی بوده است.» علامه مجلسی، شیخ بهایی و چند نفر دیگر از این علماء، با حضور خود در سلسله صفویه کارهای عظیمی انجام دادند و اصلاً باید بگویم شیعه آلان مروهون همین افراد است. قبل از اینها در ایران تنها شهرهای قم، سبزوار و دهی بین همدان و اراک شیعه بودند. حضور علامه ها

۱ - محمدباقر فرزند ملا محمد تقی مجلسی از بزرگان شیعه است که در سال ۱۰۳۷ هـ - ق به دنیا آمد. بهار الانوار فی اخبار الائمه الاطهار از معروفترین آثار وی است. مجموعه تالیفات وی بیش از شصت جلد می باشد که علاوه بر بهار می توان از حقه المستقین، مشکوٰۃ الانوار و زادالمعاد یاد کرد. وی به سال ۱۱۱۰ هـ - ق وفات یافت و در جامع عتیق اسفهان مدفون گردید.

از اینکه تهمت می زند یا غیبت می شود خوشحال است و بر اثر زخم زبان زدن احساس لذت می کند. علمای علم اخلاق به این حالت نفس محصنه می گویند. اشخاص گاهی می گویند: «دلم حال آمد از اینکه فلان حرف را به او زدم» یعنی آنکه من وجدان اخلاقی ندادم و وجدان اخلاقیم مرده است و قرآن می فرماید که وای بر چنین شخصی.

به همه سفارش می کنم اگر نفس لوازم مرده است، زنده داش کنید. چرا در مورد غیبت، تهمت و یا شایعه پراکنی و دروغ نفس لوازم مرده است؟ برای اینکه به نصایح او توجه نکرده ایم. خدا لکنند که فردی نگاه به نا محرم بکند، بار اول از این عمل خویش ناراحت می شود و دفعه دوم نیز همینطور و در دفعات بعدی نیز ضربات وجدان بر او وارد می شود ولی اگر توجه به آن نکند کم کم تأثیر ضربات از بین می رود تا یک وقت به آنجا می رسد که نگاه حرام می کند و لذت هم می برد و دیگر وجدان اخلاقی عکس العمل نشان نمی دهد و کشته شده است.

اول چیزی که یک مسلم باید داشته باشد وجدان اخلاقی است و اگر مایلید یک مسلم خوب باشید وجدان خود را دریابید.

نکته دیگری که باید به شما عزیزان متذکر شوم و تقاضا نمایم که به آن اهمیت دهید این است که بدانید زنده شدن وجدان اخلاقی در انسان بسیار ارزنده است و انصافیت را در شخص زنده و شکوفای می کند و در ضمن برای

علامه مجلسی به شاگردش داد) علامه گفت: «دو چیز به درد من خورد. یکی آنکه روزی نگرگ می‌بارید و من بچه گریه‌ای را دیدم که این طرف و آن طرف می‌رود. دلم به حالش سوخت و او را زیر لباسم گرفتم و به مسجد رفتم. پس از ایستادن نگرگ او را رها کردم. دیگر آنکه روزی یک سبب در دستم بود و ضمن عبور بچه‌ای کوچک که در دامن مادرش بود آن سبب را دید و ذوق کرد و من نیز سبب را به آن کودک دادم. این دو کار خیلی برایم فایده داشت.» باید توجه داشت که علامه صاحب مجموعه گرائندر بحار الانوار است ولی اشاره او به این دو عمل بود. در همین رابطه یکی از بزرگان می‌گفت: «زمانی یک حال «بی توفیقی» پیدا کردم (عروفا به این حال می‌گویند «قیض») و نمی‌دانستم از کجا سرچشمه گرفته است تا اینکه در خواب به من گفته شد که گنجشکی از دستم شکایت کرده است. وقتی از خواب بیدار شدم به یاد آوردم که مدتی قبل عده‌ای از کودکان را دیده بودم که بچه گنجشکی را گرفته بودند و با آن بازی می‌کردند و من بی آنکه اعتنایی کرده باشم مشاهده کردم و گذشتم. اکنون دریافته بودم که علت بی توفیقی‌ام همان است و دلیل عدم پیشرفتم در سیر و سلوک خود را باختم. از این بابت بسیار افسرده و ناراحت بودم. به صحرا رفتم، ناگهان بچه گنجشکی را در دهن مار دیدم، عصای خود را بلند نمودم، مار ترسید، و گنجشگ را رها کرد و به سوراخش خزید. بچه گنجشگ را گرفتم و نوازش

و شیخ بهایی‌ها و کاشف النظام‌ها در این دستگاهها توانست شیعه گری را به دست ملت ما برساند و لذا مقام اینها خیلی عالی است.

محدث زاده، پسر مرحوم آقا شیخ عباس قس - رضوان الله تعالی علیه - می‌گفت که من چیزی قبلاً راجع به علامه مجلسی گفته بودم، در خواب پدرم را دیدم که خیلی غصه‌ناک بود و به من گفت: ای پسر تو را چه به علامه مجلسی؟ علامه مجلسی در صدر علماست.

علامه مجلسی با شاگرد خود مرحوم جزایری، وعده گذاشتند که هر کدام زودتر از دنیا رفته، به خواب دیگری بیایند. ابتدا علامه درگذشت و پس از مدتی به خواب شاگردش آمد. مرحوم جزایری پرسید: «آقا چه شد؟» (جمله‌ای که برای بحث ما بسیار ارزنده است این پاسخی است که

۱ - محمد بن حسین بن عبدالصمد الطائفی الهمدانی، معروف به شیخ بهایی، از بزرگترین فقهاء، مفسران و ریاضی دانان دوران بوز. ولادت وی در شهر بعلبک به سال ۱۰۳۱ هـ - ق روی داد. از وی تألیفات فراوانی از جمله صمدیه، ذخیره تشریح الاطلاق و اربعین به جای مانده است. او در هفتاد و هشت سالگی بدرود حیات گفت و بر حسب وصیت، جسد وی در جوار امام رضای (ع)، در گوشه محسن مطهر آنجناب دفن شد.

۲ - شیخ جعفر بن جعفر بن یحیی حلی، از بزرگان علمای امامیه محسوب می‌شود. وی شاگرد سید مهدی بحر العلوم و سید صادق نظام بود. حجة الاسلام رشتی و صاحب جواهر از شاگردان او بودند. احکام الاموات و شرح قواعد علامه از تألیفات او هستند. شهرت شیخ جعفر به کاشف النظام به نسبت نام کتاب کاشف النظام من مبهمات الشریعة الفراه می‌باشد که از جمله تألیفات اوست. وی به سال ۱۲۲۷ در نجف رحلت نمود و مدفن او در محلة صارة نجف است.

خلاصه درس نوزدهم

- شرط ادامه فعالیت وجدان اخلاقی آن است که زنده نگه داشته شود، یعنی آن هنگام که تشویق و تحسین می کند مبادرت به انجام عمل کنیم و هرگاه فعلی را ناپسند و غلط می نماید از انجام آن کار دوری جوئیم.

- نشیمن صفا و وجدان خدمت آن را کاهش می دهد و هر چه کمتر به آن توجه شود ضعیف تر خواهد شد تا آنکه قطع می شود و قسارت قلب پدید می آید.

- به فرموده قرآن کریم انسان از آن زمان که به دنیا می آید عاطفه همراه او است اما بسیاری از افراد این عاطفه و وجدان اخلاقی را نابود می کنند. با از بین رفتن وجدان اخلاقی نه تنها فرد از انجام گناه ناراحت نمی شود بلکه در او احساس لذت بوجود می آید و قرآن می فرماید وای بر چنین شخص.

کردم و به مادرش رساندم» سپس ادامه می دهد که در خواب دیدم (البته اینها خواب نیست بلکه به آن «کشف و شهود» می گویند، اما چون نمی خواهند) «مبیتی» پیدا شود اسمش را خواب می گذارند): «در خواب به من گفتند که گنجشکی پیش خدا از من تشکر کرد. وقتی از خواب برخاستم احساس کردم آماده و با نشاط هستم و لذت در عبادت برای من پیدا شده است.»

تقاضا دارم دل پیچه را بدست بیاورید. اگر لیاقت دارد نمره ۱۷/۵ او را ۱۸ بدهید، می شود با همین نیم نمره دلش را بدست بیاورید. با یک «جانم» «عریزوم» می شود دل او را بدست آورد. از او عصبانی نباش و با عاطفه باش. حق کسی نگیرید، به افرادی که لیاقت ندارند بدون علت نمره ندهید، این واضح است اما خشک هم نباشید. مثلاً نمره همه ۲۰ باشد اما نمره یک نفر ۱۹/۷۵. این کار بدی است. اگر یک روانشناس با روانکاو به این عمل بنگرد، این را بیماری می داند. اگر هم شاگرد لیاقت نداشت با او کار شود تا لیاقت پیدا کند. کاری کنید که دل پیچه ها را بدست بیاورید.

شکایتی را پیش آن حضرت مطرح کردند. یکی از برادرها گفت: «برادر من نود و نه گوسفند دارد و من تنها یکی و اینک برادر من قصد دارد که این یک گوسفند را هم از من بگیرد تا او صد گوسفند داشته باشد و من هیچ». شنیدن این جمله گویا موجب «گل کردن» عاطفه حضرت داود شد، لذا فرمود: «آن برادر به تو ظلم می‌کند.» مشخص است که این اظهار نظر مخالف مقام شامخ حضرت داود است چرا که می‌بایست از شاکی تقاضای شاهد برای ادعایش می‌کرد و بر درستی یا نادرستی اظهارات او اطلاع کافی می‌یافت، از این رو قرآن کریم می‌فرماید: ما داود را امتحان کردیم، بعد هم حضرت داود پشیمان شد.

فصلیه ثورق که در قرآن آمد برای این منظور است که نشان دهد اگر انسان عاطفه نداشته باشد به جایی می‌رسد که مایل است همه چیز متعلق به او باشد و دیگران بی چیز باشند. طبع انسان یعنی طبع غریزی او حجت به مال است. در مابقی غرایز نیز به همین شکل، یعنی اگر - الیاهذا بالله - انسان شهوتران شد کارش می‌رسد به آنجا که خواهان حرمسرا است و اگر جاه طلب شد، بدنبال ریاست کل جهان است و در مقابل، دیگران چیزی نداشته باشند. اگر غریز انسان توفانی شود تا آن مرحله پیش می‌رود که با گناه و بی گناه و کوچک و بزرگ فرقی برای او ندارد و به فرموده قرآن کریم، طبع انسان طوری است که اگر بیفتد در مسیر ضلالت، دیگر نه چشم حقیقت بین دارد و نه گوش

درس بیستم

وحدان اخلاقی (۳)

بحث ما در رابطه با وحدان اخلاقی بود و تا کنون دانستیم که وحدان اخلاقی از نعمت‌های بزرگ است و کاربرد عجیبی نیز دارد و انصافاً اگر جاذبه محبت و عشق در عالم وجود نبود، قطعاً همه موجودات من جمله انسان متعرض می‌شدند. به محبت و عاطفه به دلیل خصوصیتی که در انسان ایجاد می‌کند، وحدان اخلاقی می‌گوئیم.

به راستی اگر انسان وحدان نداشته باشد و اگر عاطفه و محبت اجتماعی در او نباشد، از هر میکروبی، پست‌تر می‌شود. قرآن شریف در ارتباط با محبت به مال انسان قضیه‌ای را از حضرت داود نقل می‌کند و می‌فرماید دو برادر

همسر خود بسازد و صبر و گذشت و فداکاری داشته باشد و به همین شکل

زن نسبت به شوهرش.

پس از مدتی که پیامبر «ص» مرد را نصیحت نموده بود، مجدداً مرد برگشت و از بدی‌های فراوان همسایه‌اش شکایت نمود و این بار نیز پیامبر اکرم «ص» او را دعوت به صبر نمودند فرمودند: اگر انسان بر بدی دیگران صبر نماید اجر و پاداش عظیم دارد، به اندازه‌ای که قرآن شریف می‌فرماید، برای هر کار خوب یک حساب و کتابی است ولی برای صبر حساب و کتابی نیست و خداوند بی حد و حساب پاداش عنایت می‌کند.

قُلْ يٰٓجِبۡلَاۗءَ الدِّیۡنِ ؕ اٰتٰسۡنَا اَقۡسٰۤا رِزۡقِکُمۡ لِیَلۡبِیۡنَ
اٰخِیۡسُوۡا فِیۡ خَلِیۡدِہٖ الۡلَیۡلِیَا حَسۡبَہٗ ؕ وَ اَرۡضُ اللّٰہِ وِیۡسَمَہٗ
اِیۡمًا یُّؤۡمِلُ الۡصَّیۡرُوۡنَ اٰخِرُہُمۡ یُثۡمِرُوۡا حِسَابَیۡ

(انور، ۱۰۰)

مذقن بده، مردی برای سوتین بار خدمت پیامبر «ص» رسید و عرض کرد: «یا رسول الله دیگر نمی‌توانم صبر و گذشت داشته باشم، همسایه‌ام آزار بسیاری نسبت به من روا می‌دارد». پیامبر اکرم «ص» فرمودند: «روز جمعه قبل از نماز جمعه، اثاثیه منزل خود را بگذار وسط کوچه، زن و بچه خود را نیز همچونین» مرد به توصیه پیامبر «ص» عمل نمود و هنگامی که هابین حلت را از این حرکت او جویا می‌شدند در پاسخ می‌گفت: «لای از

حقیقت شونده دلی که بفهمد.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثِیۡرًا مِّنَ النَّٰجِیۡنَ وَالْاِیۡسَ لَہُمۡ
مُلُوۡبٌ لَّیۡفَظُّہُمۡوۡنَ بِہَا وَلَہُمۡ اُخۡبِیۡنٌ لَّیۡبِیۡضُوۡنَ بِہَا
وَلَہُمۡ مَاۡاَنَ لَّیۡسَمۡعُوۡنَ بِہَا اَوۡلَٰعَکَ کَاۡلَاۡتِیۡنِمْ بَلْ
مِّنۡ اَسۡۡۡلُ اَوۡلَٰعَکَ مِّنۡ النَّفۡیۡلِیۡنَ

(انور، ۱۷۹)

اگر یکی از تمایلات انسان بر او غلبه کرد از نظر معنوی کر، کور و نا فهم می‌شود و به تعبیر قرآن شریف، اگر افتاد در راه ضلالت و نیروی کنترل کننده‌ای نداشت از چهار پا بدتر می‌شود.

ضمن بررسی سیره انبیاء و ائمه اطهار، گاهی مشاهده می‌شود که آنان از تحریک عاطفی استفاده می‌نمودند. در تاریخ آورده‌اند که شخصی خدمت پیامبر اکرم «ص» رسید و از همسایه‌اش شکایت کرد. پیامبر «ص» از او خواستند که صبر کند و با همسایه‌اش بسازد. همسایه خوب فقط این نیست که ظلم به همسایه نکند و رفیق خوب تنها این نیست که به رفیق خود خونی کند بلکه همسایه و رفیق خوب آن است که بر بدی همسایه و رفیقش بسازد. این یک فرمول و یک جمله اخلاقی است در اسلام. زن و شوهر خوب تنها این نیست که به یکدیگر خوبی کنند که به طور عادی اینگونه است بلکه از دیدگاه پیامبر اکرم «ص»، مرد خوب آن است که بر بدی

دواری و اعمال آن مطابق روحیات این قشر نیست اگر هم دیده شود که خانمی زیان دراز است و در مقابل شوهرش می‌ایستد و به راستی مسلط بر شوهرش شده است، بدانید بر خود تحمیل کرده است و این با وجدان و عاطفه و ذاتش سازگار نیست. اینکه گفته می‌شود زن «ناقص العقل» است، اشتباه است؛ این به معنای بیشتر بودن عواطف او است. فعالیت اصلی زنان خانه‌داری، شوهرداری و صمدۀ تربیت و بچه‌داری است، از این رو باید از نظر عاطفه و احساسات قدرتی‌مند باشد.

بهترین روش شکوفا نمودن استعداد شاگردان، تحریک احساس و عاطفه آنها است و گاهی یک «آفرین» گفتن به آنان موجب رشد استعدادشان است. اگر معلم در عوض زخم زبان، تندخویی و پرخاشگری نسبت به شاگردان - که غلط و گناه است - تحریک عاطفه کند، قطعاً شاگرد بی‌استعداد، استعداد پیدا می‌کند.

پیش از این نیز متذکر شدم که مبدا فکر کنید نمی‌توان افراد بی‌استعداد را مستعد نمود. بدانید که غالب مخترعین از نظر استعداد علمی ضعیف بودند. برای نمونه «انیشین» با آن فرضیه بسیار مشکل که ارائه نمود و افراد قادر به درک آن قلیل اند؛ در حالایش نوشته است که بارها در دبستان و دبیرستان مرود شده بود. پاستور، گالیله، نیوتن و بسیاری دیگر نیز خیلی وضیعت بهتری نداشتند ولی به درجات عالی رسیدند. گفتم معلمها قادر به

همسایه بد!» مردم در اطراف او جمع شدند (این نشان می‌دهد که احساسات مردم علیه همسایه بد تحریک شد و مشخص می‌نماید که قصد پیامبر «ص» از چنین توصیه‌ای چه بوده است) این عکس العمل مردم و فشاری که به همسایه بد وارد آمد بالآخره کار را به جایی رساند که همسایه بد مجبور به انتماس شد و به همسایه خود گفت: «آقا! مرا ببخش، اشتباه کردم. دیگر بدی نخواهم کرد» و بالآخره با انتماس و خواهش، همسایه‌اش را به منزل باز گردانید و از این راه همسایه بد تنبیه شد و دست از کار بد و ناشایست خود برداشت.

پیامبر «ص» با این دستور چه کردند؟ ایشان با استفاده از وجدان اخلاقی و به کار گرفتن عواطف مردم، صوم را علیه خطا کار به حرکت در آوردند. تحریک احساسات و عواطف قادر به انجام کارهای فزاینده است. از معلمها تقاضا دارم که در کلاس از این وسیله به شایسته‌ترین شکل بهره‌برداری کنند.

خانم معلمها بطور طبیعی قدرت تحریک عواطف را دارند. زن هر چند از نظر جسمی ضعیف تر از مرد است اما پروردگار عالم اسلحه تحریک عاطفه را در اختیار او نهاده است که صوم در برابر آن خاضع هستند. اگر ظلمی به زنها شود سلاح گریه و همچنین نحوه صحبت ایشان مؤثرترین حربه آنان است. به همین دلیل است که به هیچ وجه جنجال آفرینی و زیان

و خارج خواهد شد و اجتنابی به دو سوراخ نخواهد بود) مخترع وقتی این حرف را شنید با تعجب گفت: «عجب، این را دیگر نمی دانستم»

در رابطه با یکی از دانشمندان اسلامی گفته شده است که وقتی پس از درس گفتن قصد برگشتن به منزل خود را داشت، خانه را گم می کرد و مسیر را اشتباه می پیمود اما همین فرد شرحی بر اصول کافی نوشته است که در میان پیش از پنجاه شرح نگاشته شده از سوی علمای بزرگ اسلامی، از رتبه بالایی برخوردار است. بهله، استعداد کم است اما با استقامت، فعالیت، صبر و حوصله انسان میتواند به هر کجا که می خواهد برسد. ناپلئون می گفت: «من با بیست و پنج نظامی، فرانسه را گرفتم، نمی دانم، نمی توانم و نمی شود در قاموس انسانها راه ندارد» مرادم همین حمله دوم است و چقدر عالی گفته است. انسان اگر بخواهد می تواند و اگر بخواهد، می شود، اگر دیدید نشد و یا نتوانست، بدانید نخواسته است، بی حوصله بوده است و یا بی صبر و بی سعه صدر، والا اگر انسان دریا دل باشد و با سعه صدر، قدرت فراوانی دارد و متأسفانه ما از این نظر کمبود داریم.

تقاضا دارم که در کلاس با تحریک عاطفه و احساس بدنبال نتیجه باشید، عقب مانده ها را به حرکت بیندازید، استعدادها را شکوفا کنید و دل مرده ها را با نشاط. این غنچه های گل که زیر دست شماست را باید باز کنید؛ جای تأسف است که گروهی از ممل ها نه تنها این غنچه ها را باز نمی کنند

شکوفانمودن استعداد شاگردان و به پیش راندن آنانند ولی متأسفانه اکثر «ممل ها عاطفه ای که اسلام می خواهد، ندارند و فقر مالی روی آنان اثر می گذارد. ممل دیر و با استادی که خود فردی عقب مانده است و زیر بار مشکلات زندگی فرسوده، نمی تواند بچه کم استعداد را بطور بیاورد، چه رسد به اینکه عقب مانده ای را با استعداد کند. ولی نباید مأیوس بود، حتی گروهی از علمای اسلامی که به مقامات بلندی رسیدند دارای استعداد کم باضعیف بودند. در مخترعین و علما چیزهایی مشاهده می شود که باعث تعجب است و به سختی باور کردنی است مثلاً درباره یکی از مخترعین جایی چنین خواندم: بنا به روال غریبه ای که با سنگ و گربه انس و الفتی دارند و حتی گاهی برایشان قبرستان می سازند، آن مخترع هم علاقه خاصی به گربه داشت و گاهی تا نیمه های شب به انتظار گربه بیدار می ماند تا موقعی که گربه از گردش شبانه بازگردد و او در را بروش بگشاید و بتواند داخل منزل شود. بالاخره پس از مدت ها تفکر به این نتیجه رسید که بچاری خبر کند تا سوراخی در درب خانه ایجاد نماید و گربه در ورود و خروج مشکلی نداشته باشد. بچاری را به منزل آورد و به او گفت که دو سوراخ زیر در «بوجود آورد و وقتی بچار پرسید: «چرا دو سوراخ؟» مخترع گفت: «یکی بزرگتر برای گربه مادر و آن یکی کوچکتر برای بچه اش» بچار گفت: «خوب، همان سوراخ که گربه بزرگ از آن عبور می کند، بچه گربه نیز وارد

اخلاقی استفاده نمودند و فرمودند: «قتیرایا و این طفل را از وسط دو نیم کن و نیسی را به این زن و نیم دیگر را به آن دیگری بده». به محض بیان جمله از سوی حضرت علی (ع)، یکی از دو زن گفت: «من بچه را نمی‌خواهم، بچه را به آن زن بپردازید.» امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «این بچه متعلق به زنی است که راضی نشد طفل دو نیم شود اثنا دیگری حرفی نداشت چون مادر نبود و کشتن بچه برایش مهم نبود.» با دقت در این واقعه و سایر وقایع که نمونه‌هایی از آن ذکر شد، می‌توان دریافت که می‌شود از وجدان اخلاقی استفاده عالی نمود.

بحث وجدان اخلاقی، بحث مفصلی است و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم اثنا یک سؤال باقی است و آن اینکه «با این همه توصیف آیا وجدان اخلاقی نیروی صد درصد کنترل‌کننده‌ای است؟» در پاسخ باید گفت: «نه» باید دانست که محدودیت‌هایی که برای سایر نیروهای کنترل‌کننده بر شعردیم برای وجدان اخلاقی نیز وجود دارد و به هنگام توفانی شدن خرابه و وجدان اخلاقی را نیز برای مقاومت و پایداری نیست. در قسمتهای بعد بدینال پاسخی برای این سؤال خواهیم بود که «چه قدرتی قادر است انسان را کاملاً کنترل نماید؟»

بلکه می‌خشکانند، این کار را نکنید که گناه این کار بسیار بزرگ است. اگر مشکلات زندگی روی شما اثر گذاشته است هم این چند ساعت را که در کلاس هستید، مشکلات را فراموش کنید.

یکی از اساتید به من می‌گفت: «شبهانه تنها برای درس روز بعد مطالعه می‌کنم بلکه درباره نحوه ارائه و تدریس آن نیز تفکر و مطالعه می‌نمایم» به این چنین کسی می‌توان گفت: «مدرس» و یک معلم باید اینگونه باشد. معلم شب بایستی علاوه بر مطالعه درس، چگونگی تشریق شاگردان را هم بررسی کند و بدینال بهترین راه برای شکوفا کردن این فنیچه‌ها باشد و بالاخره همانطور که اثنا اظهار (ع) بارها از وجدان اخلاقی استفاده کرده‌اند، وجدان اخلاقی را بکار گیر.

از حضرت علی (ع) که افتخار انسانها و عالم است قصاصاتهای فراوانی در تاریخ ثبت شده است که اگر در مورد شخصیت ایشان جز همین آثار چیزی نداشتیم، برای کشف بزرگی و عظمت ایشان کافی بود. از مجموعه عظیم قصاصات ایشان در اینجا تنها یکی را برای نمونه می‌آوریم که در ارتباط با وجدان اخلاقی هم می‌باشد.

دو زن خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدند و سر بقیه‌ای نواح داشتند. هر یک خود را مادر طفل می‌دانستند و دیگری را دروغگو. حضرت که دیدند هیچکدام دلیلی بر گناه و شهادی بر اوبات نظر خود ندارد از وجدان

خلاصه درس بیستم

درس بیست و یکم

قانون

تاکنون در ارتباط با پنج نیرویی که قادر به کنترل انسان هستند مطالبی بیان گردید و دریافته‌ایم که هر چند این نیروها قوی و ارزنده‌اند اما توانایی آن را ندارند که صد در صد انسان را کنترل نمایند. در این جلسه درباره نیروی دیگری بحث خواهیم نمود که همیشه در بین مردم وجود داشته است و آن نیروی قانون است.

قانون برای انسان چیز خوبی است و قطعاً در میان انسانهای اولیه هم وجود داشته است. در حال حاضر در همه ممالک، قانون مردم را اداره می‌کند، چه ممالک اسلامی و چه ممالک غیر اسلامی و چه کشورهای

با حذف وجدان اخلاقی از وجود انسان، موجودی پست و بی‌ارزش پدید می‌آید.

- طبع انسان به شکلی است که تمایل دارد همه چیز را در حد نهایت برای خودش داشته باشد و در راه رسیدن به آن اگر فرائز توانایی شوند از نظر مغزی کور و ناخفیه می‌شود.

- بهترین روش شکوفات نمودن استعداد شاگردان، تحریک احساس و حافظه آنها است. از معلمین انتظار می‌رود که در کلاس از این وسیله به شایسته‌ترین وجه بهره‌گیری کنند.

- شاگردان هم چون فقیه‌های گل هستند، ضربه به هواطف و احساسات آنها باعث خشمگناندن این فقیه‌ها می‌شود و این گناهی بسیار بزرگ است.

- وجدان اخلاقی با تمام توانایی‌های ذکر شده، در شرایط بحرانی، غریز، کارآیی خود را از دست می‌دهد و باید در جستجوی سنی قوی‌تری برای مهار کردن سیلاب فرائز بود.

که نمی‌گذارد انسانها به حق یکدیگر تجاوز نمایند و پا را از گلیم خود درازتر کنند. قانون است که امنیت و آسایش فراهم می‌آورد و قانون است که می‌گذارد انسان اجتماعی زندگی کند. مثلاً اگر یک قانون جزئی مانند قانون راهنمایی تنها یک روز در شهر اجرا نشود می‌بینید که چه خرابی‌ها، اصطکاک‌ها و مصیبت‌هایی پیدا می‌شود. اگر یک روز جلوی جنایت و خیانت و دزدی گرفته نشود، بسیاری اتفاقات ناگوار رخ خواهد داد، لذا قانون لازم است و نیروی است کنترل‌کننده و پایستی در حق انسانها جاری باشد.

از نظر قرآن کریم یکی از کارهای پیامبران که فرستاده شدند، همین مسئله است. می‌فرماید: «قد ارسلنا رسلاً بالبیان» ما پیامبران را فرستادیم با معجزه و در ازلنا مهم الکتاب والذین یقوم الناس بالقسطه و برای آنان کتاب و قانون فرستادیم تا اینکه مردم با عدالت اجتماعی زندگی نمایند. یکی از مهمترین کارهای پیامبران وضع قانون بود. از یکصد و بیست و چهار هزار پیامبری که آمدند، گروهی قانون آوردند و بسیاری قانون پیامبر قبلی را اجرا می‌کردند و این گروه دوّم پیامبران بنیّی نامیده می‌شوند. قرآن شریف می‌فرماید: «و فی القصاص حیاة یا ایها الایمان» خطاب به افراد عاقل می‌فرماید که عقل خود را به کار اندازید و ببینید که قوانین کیفری و یا قوانین جزائی، قوانینی هستند که برای انسان بسیار ضروری‌اند و زندگی متوقف بر آنها می‌باشد.

متمدن یا کشورهای غیر متمدن، دلیل تمایل انسان به وجود قانون آن است که ذاتاً مدنی است. بنی انسان اجتماعی است و مانند حیوانات نیست که قادر به زندگی تنها در بیابان باشد بلکه در زندگی نیازمند به دیگران است. از این رو جامعه شناسان می‌گویند انسان «مدنی بالطبع» است، یعنی این ویژگی در ذات و فطرت او وجود دارد. این باهت می‌شود که زندگی انسان اجتماعی باشد، کارها تقسیم شود و هر کس بنا بر علاقه‌اش کاری بیابد تا

چرخ اجتماع بچرخد.

و اما از دیگر سو، انسان موجود خودخواه عجیبی است و مایل است از نظر بُعد حیوانی ریاست کند و مالک همه چیز باشد. قرآن شریف در این ارتباط می‌فرماید که معاد چیزی نیست که کسی منکر شود و اگر می‌پیشید بعضی انسانها معاد را قبول ندارند به خاطر آن است که می‌خواهند جلوی آنان باز باشد.

و تل یرید الإنسان لیفجر امامه

(نجات: ۵)

انسان دلش می‌خواهد راه گریز داشته باشد و آن هنگام که اینگونه نباشد، یعنی از یک طرف اجتماعی باشد و از طرف دیگر خودخواه، نزاع عجیبی در می‌گیرد و برای رفع این نزاع و برای آنکه هر کس به حق خود برسد و یا هیچکس از حقش تجاوز نکند، قانون وضع می‌کند. قانون است

گاهی قانون هم نمی‌تواند انسان را کنترل کند. اگر خانم معلم پرخاشگر باشد، هر چند درس علوم تربیتی خوانده باشد یا روانشناس باشد و از عواقب پرخاشگری دقیقاً مطلع، اما همین خانم روزی چند مرتبه در کلاس به بچه‌ها توهین می‌کند، وقتی غضب کرد و عصبانی شده، دیگر به فکر اینکه این عمل چه تأثیری بر محصل خواهد گذاشت و با قانون چه برخوردی با او خواهد کرد، نخواهد بود و همه را در آن حال فراموش می‌کند. به همان ترتیب که در مورد وجدان اخلاقی شرح داده شد، قانون نیز تنها در مواقع عادی و غیر توفانی مؤثر است و این سد خاکی در مقابل سیل نمی‌تواند مقاومت کند.

مطلب دیگر آنکه اصولاً قانون به مقام شامخ انسان نمی‌خورد، یعنی آنکه انسان اگر انسان باشد، قانون لازم ندارد. بنا به عقیده جامعه‌شناسان «تورم قانون دلیل بر انحطاط جامعه است» و چه جمله خوبی! اگر دیدید در مملکتی، قانون روی قانون و تبصره روی تبصره وجود دارد، بدانید آن جامعه منقطع است. از شاهکارهای قرآن، توجه به مقام شامخ انسان و احترام به آن است. اسلام که از نظر قانون غنی است و می‌تواند هر جامه‌ای را از هر نظر اداره‌کننده، همین اسلام وقتی مراجعه به کتاب آسمانی آن، قرآن می‌کنیم می‌بینیم که از این حدود هفت هزار آیه، تنها شصت آیه آن قانون است و بقیه مربوط به اخلاق. قرآن می‌گوید: آمده‌ام انسان بسازم و اگر

چیزی که نباید از آن غفلت نمود این است که «قانون» نیز در کنترل کامل انسان ناتوان است و همان اشکالی که برای نیروهای قبلی ذکر شد، در اینجا نیز مطرح است. قانون خوب است اما در جلوت نه در خلوت. مثلاً فرد بی‌عفت هر چند در جمع برای ناموس دیگران خطری ایجاد نکند اگر فرصتی در خلوت یابد یک جنایتکار به تمام معنی می‌شود. انسان باید نیرویی در او باشد که در همه حال وی را کنترل کند و آن چیزی به غیر از قانون است. نکته دیگر اینکه قانون می‌تواند جلوی مردم را بگیرد اما جلوی خود قانونگذار را نه. اگر - ال‌عیاذ بالله - رشوه خواری، پارتی‌بازی و زور در جایی حکمفرما شده، دیگر از قانون نمی‌توان انتظاری داشت و جایی که قانون برای مسئول نیست، ظلم فراوان است. دیگر آنکه قانون برای اوقات عادی مناسب است اما هنگامی که یکی از غرانبزرگان بر او مستولی شود دیگر از قانون کاری بر نمی‌آید. اگر انسان غضب کند، با اینکه می‌داند که زندان و کین و اعدام خواهد شد اما دیگری را به قتل می‌رساند. دانسته دیگران را می‌کشد، چرا؟ برای آنکه عصبانی شده است. اگر مردی در خانه پرخاشگر باشد، هر چند می‌داند که فشار قبر خواهد داشت و می‌داند که بد اخلاقی در خانه موجب پدید آمدن عقده حقارت در بچه‌ها می‌شود ولی به هنگام غضب فریادش بلند می‌شود و اگر نمی‌باشد، زن خود را نیز کتک می‌زند.

به عبارت دیگر کسی که ایمان در دلش رسوخ کرده باشد، اصلاً و ابداً قانون لازم ندارد. چه بسیار دیده شده که برای نمونه چیزی گم شده و یک روز و دو روز و ده روز در مسجد افتاده است تا صاحبش پیدا شود و بر دارد. از همین رو در اسلام مستحب است که گمشده را بر نداریم تا صاحب آن بیاید و بر دارد. کسی که به راستی ایمان در دلش رسوخ کرده باشد نه تنها به ناموس مردم خیانت نمی کند بلکه حتی نگاه شهوت آمیز هم نمی کند. زن شایسته پرخاشگر نیست، بدحجاب نیست، چه در خلوت و چه در جلوت، چه در مدرسه و چه در غیر مدرسه. اگر برستی زن باشد، انسان باشد، عفت و وفا دارد؛ بدحجابی ندارد. چه قانونی برای حجاب بگذارند یا نگذارند حجاب او درست است و اصلاً کاری به این کارها ندارد چرا که عفت است و انسان. بعضی از زنها دنبال سوژه‌های هستند، مثلاً اگر عصامه به سری یا مسئولی بگوید چادر هم نباشد طوری نیست او می گوید حالا که اینطور است پس باید بدون حجاب بیرون آمده مگر نه اینکه چادر هم نباشد طوری نیست! معلوم است که این فرد انسان نیست بلکه بدببال سوژه است، وقتی با همین خفام که به یک کلمه، حجاب را رعایت نمی کند، صحبت شود معلوم می شود که از نظر عفت عقب است. لذا قانون خوب است اما نه اینکه توانایی کنترل صد درصد انسان را داشته باشد بلکه محتاج چیز دیگری است تا بتواند انسان را متقی و با فضایل پرورش دهد.

برایم آدم بسازد، آدم قانون نمی خواهد. برایست نیز اینگونه است. اگر کسی آدم باشد، دیگر روز و شب و نبود پلیس فوقی برایش ندارد و در هیچ حالتی از چراغ قرمز عبور نمی کند و با با انحراف غیر قانونی موجب راه بنیان نمی شود. اگر دیدید که پلیس به انسانها می گوید در پیاده رو راه بروید و به دوچرخه سوار می گوید از پیاده رو عبور نکن، این دلیل انضباط این انسانها است. چرا که اگر انسان باشد با دوچرخه از پیاده رو عبور نمی کند حتی اگر نیته شب باشد و هیچکس هم نباشد. قرآن می فرماید برای آدم سازی آمده است و هنگامی که آدم ساخته شد دیگر دزدی نخواهد بود که برایش قانون وضع شود. قرآن برای جانیکارها و خیانتکارها است که این شخصه قانون را آورده است و در حقیقت اگر انسان باشد، قانون لازم ندارد؛ اگر به قانون احتیاج پیدا کرد، دریابید که انسانیت و شعور کامل ندارد.

معمولاً چه در زمان طاغوت و چه در زمان حاضر، بررسی پرونده‌های موجود در شهربانی و دادگستری و دادگاهها، مربوط به افرادی است که سرو کاری با منبر و محراب ندارند و بسیار کم پیدا می شوند افرادی که سرو کار با منبر و محراب داشته باشند اما پرونده در دادگاه داشته باشند مگر اینکه جانیکاری دامن او را ملوث کرده باشد و او را از مسجد و منبر به شهربانی و دادگاه کشانده باشد. کسی که آدم باشد کسی که خدا را حاضر و ناظر بداند و

خلاصه درس بیست و یکم

- از آنجا که انسان ذاتاً تمایل به زلنگی در اجتماع را دارد، نیازمند به وجود قوانینی در جهت سامان دادن به کارهای جامعه می باشد. قانون برای آن است که هر کس به حق خود برسد و در ضمن کس از حقش برای او محنین شده است نیازمند نشاید.

- قرآن کریم یکی از اهداف پیامبران را ایجاد و وضع قانون صحیح در اجتماع بر

شمرده است.

- قانون از جمله ابزار است که برای کنترل انسان به کار برده می شود.

- در انگلستان صدها سال برای قوانین مطرح می شود. اول آنکه معمولاً کارآزمایی آن تنها در

نظار دیگران بروز می کند و در خلوت و عدم نظارت قدرت برتر، بسیار کم رنگ

می شود و دیگر آنکه قانون در مقابل کسی که آن را وضع می کند ناتوان است.

- قانون نیز مانند سایر قوانین که تاکنون مطرح شد در هنگام استیلای غریز بر

انسان به قدرت ناتوان می شود.

درس بیست و دوم

امریه معروف و نهی از منکر (۱)

یکی از نیروهای کنترل کننده انسان «نظارت ملی» است و به عبارت قرآن کریم «امریه معروف و نهی از منکر». امر به معروف و نهی از منکر در بردیف نماز، روزه، زکات، خمس، حج و جهاد واقع شده است، یعنی از جمله فروع دین است و قرآن به اندازه های بر آن تأکید دارد که آن را یکی از بالهای سعادتمندی دانند. اگر فردی یا اجتماعی از این دستورات اسلام سرپیچی نماید، قرآن با قسم می فرماید که او زیانکار است.

سوره والمصر اگر چه سوره مختصری است اما دنیایی معنی در آن نهفته است. این سوره می فرماید:

مسلمان و مؤمن دوست یکدیگرند - و بعد علامت دوستی را می فرماید - موافق یکدیگر هستند، بر یکدیگر نظارت دارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند. تفسیر این سوره و این آیات در قرآن فراوان است، لذا همه و مخصوصاً مصلحها باید بدانند که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر نظیر وظیفه نماز است و همانطور که مکلفیم نماز بخوانیم، مکلف هستیم که امر به معروف و نهی از منکر نماییم.

در اسلام امر به معروف و نهی از منکر به چهار قسم منحصر می شود. قسمت اول مربوط به فقه و ققاهت است. بنا به فرموده قرآن برای حفظ فقه و ققاهت و برای اینکه علمای دین باشند و اسلام را نگهداری کنند، دستمای باید مهیا گردند برای مجتهد و فقیه شدن و دیگران نیز باید از نظر امکانات آن گروه را تأمین نمایند تا در رفاه و آسایش باشند و در همین ارتباط به طور رسا و موکد می فرماید:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

(نوره، ۱۲۲)

وَالْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَرَبُّهُمْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ

بِالْمُحْسِنِينَ

(والصبر)

قسم به صبر - یعنی قسم به عصاره عالم خلقت که حضرت ولی

صبر (عج) باشد - همه انسانها در زمانکاری اند؛ همه ورشکسته، شقاوتمند

و بدیعت هستند الا یک طایفه و آن طایفه را نیز اینگونه معرفی می نماید:

كُلُّهُمْ خَيْرٌ أَفْضَلُ الْخَيْرِ جَنَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمُؤْمِنِينَ
بِالْمُحْسِنِينَ وَ تَتَنَبَّهُونَ عَلَيْهِنَ الْمُحْسِنُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
لَهُنَّ أَجْرٌ أَكْثَرُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ الْفَاضِلُونَ

(آل عمران، ۱۱۰)

به جز افرادی که ایمان دارند و بر طبق ایمان خود عمل می کنند. و عبارت دیگر، امر به معروف و نهی از منکر دارد. در آیه ای دیگر می فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَنَاتُهُنَّ الْأُولِيَّاتُ بَنَاتُهُنَّ
بَنَاتُهُنَّ بِالْمُحْسِنِينَ وَ تَتَنَبَّهُونَ عَلَيْهِنَ الْمُحْسِنُونَ

(نوره، ۷۱)

در جنگ جهانی اول عراق، لبنان، شام و مصر را مستعمره خود نمود. افرادی نظیر آیت‌الله کامنانی‌ها و آیت‌الله خراسانی‌ها تفنگ بر دوش نهادند. چیزی که برای انگلستان اهمیت داشت حضورشان در صحنه نبود نه تفنگ‌هایشان. و انگلیس ضربه خورد و عقب نشینی کرد. ضربه‌ای را که اینک رهبر عظیم‌الشان انقلاب به انگلیس وارد کرد نیز ضربه‌ای سخت و کاری بود و نباید خیال کرد چون رسانه‌های گروهی آنان فریادشان بلند است، پس ضربه نخورده‌اند، بلکه ضربه‌ای سخت خورده‌اند.

و اما قسم دوم: قرآن کریم می‌فرماید باید هیئت امرین به معروف و ناهین عن المنکر داشته باشیم.

یعنی دولت اسلامی باید وزارتخانه‌ای داشته باشد که افراد آن کارشان نظارت بر کارهای دیگران و امر به معروف و نهی از منکر باشد. اگر پلیس وظیفه‌شناس باشد و یا اگر کمیته حالت افراط‌گری و تفریط‌گری نداشته باشد از همین قبیل است و به راستی که اگر یک انجمن اسلامی در دانشکده یا دبیرستانی، طرز کار کردن را بداند و بتواند کار کند، هم کار خوبی است و هم اینکه عملش از نظر قرآن امضا شده است. قرآن شریف در این ارتباط می‌فرماید که در بین شما دسته‌ای باشند که وظیفه آنان نظارت و امر به معروف و نهی از منکر باشد. یکی از کارهای جمهوری اسلامی ان شاء الله باید این باشد. در ممالک اسلامی جایی را سراغ نداریم که امرین به

بنی حتماً حوزه‌های علمیه باید در بین مسلمانان تأسیس شود تا در آنها گروهی، برای تبلیغ دین تربیت شوند؛ به این می‌گوئیم «نظارت بنیادی در امر به معروف و نهی از منکر». وظیفه یک روحانی این است که دین خدا را حفظ کند و علاوه بر آنکه خود متدین است و به دین عمل می‌کند، مواعظ دین هم باشد و اگر خطری پیش آمده و تبلیغ مایع کوشش کند تا خطر را دور نماید.

فتوایی را که استاد جلیل‌القدر، امام امت راجع به کتاب توهین آمیز آیات شیطانیه نوشته سلمان رشیدی مرتد صادر فرمودند از این قبیل است. این فتوای اخیر در جهان سر و صدا پیا کرده است. و شیاطانها توجه پیدا کرده‌اند که فتوای از این نوع قادر به تکان دادن دنیا است، نظیر فتوای تحریم تنباکو در زمان میرزای شیرازی^۱. شیاطین جهانی از علما ضربه خورده‌اند، آن هم ضربه‌های کاری. اگر همین علما نبودند، انگلستان همان روزهای اول ایران را جزو مستعمرات خودش قزاق می‌داد به همان شکلی که

۱ - حاج میرزا محمد حسن بن میرزا محمود، در محضر میرزا حسین مدرس اصفهانی فلسفه و علوم دینی را فرا گرفت و در کربلا از محضر شیخ مرتضی انصاری استفاده فراوان برد. وی مدت‌ها مرتجع تقلید شیعیان بود. دارای حافظه‌ای قوی و وارد به امور سیاسی بود. فتوای معروف تحریم تنباکو در که دوره ناصرالدین شاه علیه انگلیس صادر نمود از فتوای مهم تاریخ کشور ما است. او در سال ۱۲۳۰ هـ - ق متولد شد و به سال ۱۳۱۲ هـ - ق وفات یافت.

ای مسلمان! بهترین ادیان تعلق به تو دارد و تو بهترین ملت‌ها هستی و الگو و سرمشق برای جامعه بشر، رفیق باید مواظب رفیقش باشد و اگر غیبتی کرد، نگاه شهرت آبروی نمود و یا گناهی از او سرزد یا زیان به او اعتراض نماید و جلوی او را بگیرد، هرگاه دید رفیقش لایالی در نماز است از او بخواهد که نماز را اول وقت بخواند. زن بر شوهر، شوهر بر زن و هر دو بر بچه‌هایشان نظارت داشته باشند. اگر کسی دید که رفیقش با موعظه و پند و نصیحت دست از گناهش بر نمی‌دارد با او قطع رابطه نماید و در صورت اصرار بر گناه کاملاً رفاقت خود را قطع نماید. به این می‌گوئیم «مبارزه منفی» و این مبارزه منفی لازم است که در زندگی مسلمان باشد. اگر با زیان خورش به رفیق خود گفت که نماز و روزه را بیای دارد و دروغ نگوید، غیبت نکند، قهمت نزند و... و رفیقش پذیرفت که خوب و گر نه چنین رفیقی بدر نمی‌خورد باید قطع رابطه کند. بنا به فرموده قرآن این عمل بسیار مؤثر است و از همه تقاضا دارم که به نظارت ملی توجه داشته باشند.

امر به معروف و نوبی از منکر مانند نماز و روزه واجب است و بی تفاوتی راجع به رفیق و جامعه و زن و شوهر گناه بزرگی است، به اندازه‌ای بزرگ که به حضرت شعیب^۱ از جانب خداوند خطاب آمد که: «شعیب! تصمیم

معروف و ناهین عن المنکر باشند الا حجاز که آنها هم کارهایشان بسیار زشت است و فقط مواظب هستند که مبادا کسی قبر رسول اکرم (ص) یا حبر الاسود را ببرد. هر چند کار بی‌مزه‌ای می‌کنند و اگر این گروه نبوده خیلی بهتر بود اما اسم خوبی دارند و در تمامی ممالک اسلامی باید گروه آمرین به معروف و ناهین از منکر با اعمال صحیح وجود داشته باشند و امیدوارم جمهوری اسلامی بتواند شاهکارهایی را که قرآن و اسلام دارند یکی پس از دیگری پیاده نماید.

سومین قسم آنکه همه افراد باید بر کارهای یکدیگر نظارت داشته باشند که به این می‌گویند «نظارت ملی». قرآن می‌فرماید، اگر اُمت اسلام بهتر عن اُم است به دلیل وجود نظارت ملی است.

وَكُنْزَلُكَ جَنَّاتُكُمْ أَمْهٌ وَسَطًا لِّتُكُونُوا شُهُدَآءَ عَلَى الْكَافِرِينَ وَيَكُونُ الرَّسُولُ حَذِيبُكُمْ شُهَيْدًا وَمَسَا جَعَلْنَا الْزَيْبَةَ الْآتِي كُنْتَ عَلَيْهِآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَسْمِيعُ الرَّسُولَ يَسْمَعُ يَتَّقِلِبَ عَلَى حَقِيقَتِهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكُ كِبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْآذِينَ مَعْنَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُغَيِّبَ بِمَنِّكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِآلِقَائِهِمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ

۱ - مفسرین شعیب را به خطیب الانبیاء می‌نامند زیرا وی در رهبری قوم خود، زبانی نرم و بیانی ملایم و سخنانی دلنشین بکار برد و در استدلال و اقامه برهان به بهترین روش

گناهِش از غیبت بیشتر نباشد، کمتر نیست و قرآن کریم این دو دسته را در کنار هم گذاشته است و می‌فرماید: «وای بر عیب جوئی؛ چه پشت سر و چه رو در رو» نوع سوّم نیز انتقاد است. مثلاً اگر کسی پر خور است یا زیاد می‌خواهد و... باید همانند آئینه عیب‌های او را به وی نشان داد. باید عیوبی را که هر چند گناه نیست ولی در شأن و شخصیت یک مسلمان هم نیست به وی تذکر داد تا این عیب‌ها رفع گردند.

آنچه که باید متوجه باشیم این است که هر چند انتقاد واجب و لازم است اما واجب‌تر و لازم‌تر از آن، انتقاد پذیری است. یک انسان کامل، انسانی که می‌خواهد به مقام قرب الهی برسد، بایستی انتقاد پذیر باشد. از مسلمانان صدر اسلام پیام‌آموزیم که در ارتباط با نظارت ملی به هنگام روی و شدن با یکدیگر (به جای تعارفات معمول این دوره که مثلاً خائنان چطور است و یا اینکه ارادتمند شما هستیم که چه بسیار هم دروغ می‌گویند) اولی می‌گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله ان الانسان لقي خسر» و دیگری نیز می‌گفت: «الا الذين آمنوا و صدوا الصالحات و تواسوا بالحق و تواسوا بالصبر» و با این کارشان عملاً امر به معروف و نهی از منکر را زنده می‌کردند و دیگر آنکه انتقاد پذیر بودند.

پیامبر اکرم (ص) بعد از نماز بر می‌خواستند و می‌فرمودند: «رحم الله امرأه هدی إليه عوبی» خداوند رحمت نماید کسی را که به من هدیه دهد. نهی فرمود کسی بیاید عیبهای مرا بگوید بلکه گفتن عیبها را هدیه می‌دانست. اگر کسی

گرفتارم که صد هزار نفر از امت تو را هلاک کنم، از امت تو چهل هزار بد هستند و شصت هزار خوب». حضرت شعیب گفت: «خدا یا اینکه بدها کثیر اعمال زشت خویش را ببیند، درست اما خوبها دیگر چرا؟ از سوی خداوند خطاب شد: «برای آنکه بدها گناه کردند و خوبها دیدند و سکوت کردند». این امر به معنای آن است که در زندگی آنان امر به معروف و نهی از منکر نبود، لذا از همین لحظه تصمیم بگیرد که رفیق خود را تربیت کند، برادر وار و بدون توهین و سرزنش و به شکلی که کسی هم نباشد و خجالت نکند، او را از گناه باز دارد. آئینه‌وار گناهان رفیق خود را به او نشان دهید که المؤمن مرآت المؤمن.

و بالاخره قسمت چهارم از امر به معروف و نهی از منکر «انتقاد» است. انتقاد، عیوب دیگران را به آنان گفتن است البته به نحوی که لطمه به شخصیت و احساساتشان وارد نیاید یعنی باید برادرانه عیب جوئی کرد. عیب جوئی بر سه قسم است: اول آنکه پشت سر باشد که به آن غیبت می‌گوئیم و گناهِش بسیار بزرگ است و دوم عیب جوئی در رو است اما همراه با تحقیر، سرزنش، استهزاء و خوار نمودن فرد که این هم اگر

آنان را به عبادت خدا و ترک ظلم دعوت کرد، او ابتدا اهل مدین را که در مرز شام و حجاز زندگی می‌کردند پیامبری نمود و سپس اصحاب ایکه را به سوی خداوند رهبری نمود ولی هر دو قوم به دلیل تافه‌مانی، به عذاب الهی دچار شدند. بنابر روایات اسلامی او از نسل ابراهیم خلیل (ع) بود و پس از هود و صالح و یش از موسی (ع) می‌زیست است.

خلاصه درسی نیست و دوم

- امر به معروف و نهی از منکر از نیروهای کنترل کننده انسان است و اسلام درجهای والا برای آن قایل شده است و آن را یکی از بالهای سعادت بشر می‌داند.
 - همه باید بدانند که امر به معروف و نهی از منکر همانند نماز از تکالیف مسلمین است.

- چهار نوع امر به معروف و نهی از منکر در اسلام تحت عناوین لفظ و لغات، هیئت امرین به معروف و نهی عن المنکر، نظارت ملی و انتقاد انواع مختلف آن است.
 - انتقاد نباید با ذیبت و تحقیر و اسوزام تشبیه شود که اینها گناهی بزرگند. انتقاد گفته باید با رعایت تمام مسائل، صحیرون آئینه، عیوب مسلمین را بنمایاند تا عیوبها رفع شوند.

- انتقاد پذیری از انتقاد کردن واجب‌تر و لازم‌تر است. انسانی که مایل است به تمام قرب الهی دست یابد بایستی انتقاد پذیر باشد.

عیب شما را بر شمرده، کردارش نظیر آئینه است که عیب‌هایتان را می‌نمایاند. اگر نگاه به آینه کردید و دیدید که سر و وضع شما آشفته و نامناسب است، آیا آینه را می‌شکند؟ نه چرا که این کار دیوانگی است. حال اگر کسی از انتقاد دیگران برنجد و ناراست شود، عمل او مشابه رفتار فردی است که آینه را می‌شکند. خوشا به حال آنانی که وقتی عیب‌های آنان تذکر داده می‌شود تشکر می‌کنند و از انتقاد نه تنها دلگیر نمی‌شوند بلکه به خاطر می‌سپارند که دیگر تکرار نکنند. از همگان تقاضا دارم که اینگونه باشند و بدانند از این راه است که می‌شود عیوب را بر طرف نمود.

امر به معروف و نهی از منکر، چه در ارتباط با واجبات و یا معمرات و چه در رابطه با آداب و رسوم اجتماعی، نیروی است کنترل کننده که حتی حالت منفی آن نیز اثر عجیبی دارد. قرآن کریم در سوره توبه می فرماید که در جریان جنگ تبوک دو - سه نفر از رفتن به جنگ خودداری کردند. جنگ تبوک از جنگهای سخت برای مسلمین بود چرا که امکاناتی ناچیز و مسیری سخت و طولانی در پیاپی گرم و سوزان، از مدینه تا شام را پیش رو داشتند؛ ولی مسلمانان با اینکه فصل برداشت محصول ایشان بود، همه چیز خود را رها نمودند و با پاهای برهنه قدم بر ریگهای داغ صحرا نهادند. بسیاری در هنگام روز از شدت حرارت و تشنگی غش می کردند و یک خرما غذای دو نفر بود.

پس از پایان جنگ، به هنگام بازگشت پیامبر (ص)، آن سه نفر با شرمندگی و عذرخواهی به استقبال پیامبر (ص) آمدند. حضرت رسول اکرم (ص) برای آنکه به آنان بفهماند که در زندگی مسلمان نباید گناه باشد، با ایشان حرف نزدند و فرمودند کسی با آنها صحبت نکند، حتی زن و فرزندشان. این قطع رابطه همگانی، شهر را برای سه نفر همانند سلول زندان ساخت. به فرموده قرآن شریف: زمین بویشان تنگ و نفس در سینه هایشان پیچیده شد.

و بالاخره چاره ای ندیدند جز اینکه شهر را رها کنند و به پیاپی بروند و

دوین بیست سوّم

امر به معروف و نهی از منکر (۲)

در این جلسه نیز در ادامه بحث قبلی و پیرامون امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت و ارزش فراوان آن مطالبی را عنوان می کنیم. گفته شد که امر به معروف و نهی از منکر دو واجب بزرگ الهی در اسلام است و نیروی کنترل کننده برای انسان. اگر به راستی جامعه اسلامی به این دستورات جامه عمل بپوشاند، بسیاری از معمرات، خصوصاً معمرات اجتماعی، از بین می رود. کسانی که اهل سیر و سلوک هستند و به مقامات عالی می رسند، دیگران را وادار می دارند که مواظب آنها باشند، همانگونه که خود از خویشان مواظبت می نمایند. بیاید ما هم چنین کاری بکنیم، اگر خواهان اصلاح شدن هستیم.

فرعون می‌رفت، پروردگار عالم سفارش فرعون را به موسی نمود و فرمود:

اَذْفِیْٓا اَیُّیَیْ بِرُفُوعُوْنَ اَیُّیَیْ طُغْیٰٓی فُغْرٰٓا لَّهٗ قُوْلًا
لِّیُنٰٓثِلْنٰهُ یَنْتَلِیْهُ کَبْرُٓهُ اَوْ یُخَفِّیْ

(طه ۴۶-۴۷)

موسی! با برادرت برو و فرعون را ارشاد کن. خدا دوست دارد او آدم شود
اتفاقاً موافق باش با زبان خوش سخن بگویی.

به مملکتها سفارش می‌کنم با دانش آموزان، این امانتهای الهی خیلی مدارا
کنند. اگر امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند با زبان خوش باشند. بی‌شک،
خداوند موسی را به کلاسی می‌فرستد که در آن فرعون و حامان و فرعونیان
هستند و به او می‌فرماید که ای معلم! با زبان خوش با فرعون صحبت کن، با
نرمی و با استدلال سخن بگو. این جمله برای معلم‌ها، خصوصاً خانم‌ها
است چرا که دخترها از پسرها حساسترند و باید خانم‌ها مواظب باشند که
احساسات بچه‌ها را جریحه‌دار نکنند. معلمین عزیز توجه داشته باشند که
این شاگردان امانات خداوندند وقتی خداوند سفارش فرعون را می‌کند
دیگر معلوم است که چقدر و به چه اندازه سفارش این بچه‌ها را می‌کند.
باید قاعده‌ای امر به معروف و نهی از منکر در کلاس، حکمفرما باشد ولی با
رنگ تلاطف و مهر و مانی. اگر معلم خشن باشد، نه تنها شاگرد حریفش را
نمی‌پذیرد بلکه بغض و کینه او را هم به دل می‌گیرد و مسلم است که چنین

حی در میانان نیز از یکدیگر جدا شده و قطع رابطه کردند و مشغول به راز و

نیاز با خداوند شدند تا آنکه پروردگار عالم توبه آنان را پذیرفت.

لَقَدْ نَسِیَ اللّٰهُ عَمَلِیَ الَّذِیْنَ اٰتٰیْهُمْوْهُ لَیْسَ اَلْاٰیْمَةُ
وَالْمُتَحٰیِرِیْنَ وَاَلَا نُنَاصِرُ سَاعَیَ الْمُنْصِرَةِ یٰۤاِبْنِیَّ مَا
كَادَ یُزِیْغَ فُلُوكَ فَبِیِّنٍ مِّنْهُمْ لَمَّ نَسِیْتُ
عَلَيْهِمْ اَیُّیَیْ یُهِیْئُ لَکُم مِّنْ رَّجِیْمٍ

(توبه ۱۹۷)

مراد من از آیه، قسمتی است که می‌فرماید: این قطع رابطه به قدری
مشکل و سخت بود که نفس در سینه‌هایشان پیچیده شد. اگر مردم هیچ‌ند
منازعاتی کارش حرام است و همگی چند روزی از او خرید نکنند، به زودی
منازعاتش را می‌بیند یا کار نا درست خود را دیگر انجام ندهد داد. اگر به
یک شخص لایبالی همه حرف‌ها زده شد ولی او نپذیرفت و همگان با او قطع
رابطه کردند و حرف نزدند، مسلماً دو - سه روزی طول نخواهد کشید که
می‌فهمند دیگر آن محل برای او قابل سکونت نیست، یا دست از کار زشت
خود بر می‌دارد یا از آنجا خواهد رفت. این مبارزه عینی یک نیروی کنترل
کننده است چه رسد به مبارزه مثبت.

نکته‌ای را که باید تذکر دهم این است که مبارزه مثبت باید با زبان
خوش باشد. به فرموده قرآن کریم، زمانی که حضرت موسی (ع) برای ارشاد

و یا معلم با اینکه رکاکت در زبان یا تمیز نبودن شاگرد را مشاهده می‌کند اما بی تفاوت است و این تفریط است که گناهی بزرگ و خیانت در امانت است. روز قیامت چنین بچه یا شاگردی که بی نماز و بدحجاب است به جهنم می‌رود و پدر و مادر و معلمش هم به همراه او، چرا که او به دلیل عمل نکردن به واجبات دین و اینها نیز به علت عدم توجه و امر به معروف و نهی از منکری که باید می‌کردند ولی نکردند.

از سوی دیگر، سخت‌گیری هم کمتر از بی تفاوتی نیست. مثلاً بعضی از معلمها سخت گیرند و برای ایام تعطیل عید به اندازه‌های به شاگرد تکلیف می‌دهند که اگر تمام روزها را به نوشتن بگذرانند باز هم وقت کم می‌آورد، این سخت‌گیری غلط است. رهبر کبیر انقلاب در جلسات خصوصی به ما نصیحت می‌کردند و می‌فرمودند که از راه تشویق بهتر می‌شود ساخت تا از راه تهدید. از راه رجاء بهتر می‌شود ساخت تا از راه تهدید و جهنم. این حرف از نظر روانی حرف خوبی است. در زندگی خود اصلاً سخت‌گیر نباشید. از مسلمین تقاضا دارم که هنگام تکلیف دادن، خود را به جای محصل قرار دهند و ببینند آیا او می‌تواند هم تکلیف را انجام دهد و هم با نشاط باشد یا نه، روی کتاب خوابش می‌برد؟ خوابی وحشتناک و صبح که بیدار می‌شود و در می‌یابد که دستورات شما را عمل نکرده است، با ترس و بی نشاطی به کلاس می‌آید و علاوه بر عدم دستیابی به نتیجه مطلوب،

معلمی قادر نخواهد بود روی شاگرد تأثیر مثبت و منفی بگذارد، نه فقط تأثیر اخلاقی نمی‌گذارد بلکه حتی از تأثیر علمی نیز عاجز خواهد شد. گاهی یک جمله کوچک، تأثیر منفی بزرگی می‌گذارد مانند سنگ کوچکی که شیشه‌ای بزرگ را می‌شکند و وقتی شیشه شکست پیوند آن مشکل است. دلی که آزوده شد و با احساساتی که ضربه خورد دیگر ترمیم آن نظیر ترمیم شیشه شکسته است، بسیار مشکل. در زندگی خود مواظب باشید که اصلاً خشن نباشید. خشونت در زبان بسیار بد است و سه مصیبت به بار می‌آورد. اول فشار قبر و دوم از بین رفتن اعصاب خود فرد و از این دو بدتر، مصیبت ستم که موجب ضربه زدن به احساسات فرد مخاطب می‌شود. / تقاضا دارم در کلاس هم درس بگوئید و هم ادب بیاموزید و هم دین را. سفارش می‌کنم در حالیکه به شاگرد درس می‌دهید به او عفت و دین نیز بیاموزید و مواظب باشید که سخت‌گیری نکنید. افراط و تفریط در کارها چنان نباشد. در روایات می‌خوانیم که امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: «العلم اما مقیوطه او مقیوطه جاهل تفادول ندارد، یا این طرف می‌افتد یا آن طرف. سخت‌گیری و یا بی تفاوتی هر دو ناپسند می‌باشند.

گاهی افراد نسبت به امانتی که در دستشان است بی تفاوتند. پدر و مادر با اینکه می‌پیشند که فرزندان بزرگ شده است اما نماز نمی‌خوانند، بی حجاب یا بدحجاب است و باید زبان و بی ادب است ولی آنها بی تفاوتند

عقدہای هم خواهد شد.

خلاصه مطلب اینکه، امر به معروف و نهی از منکر، نیروی کنترل کننده خوبی است البته نه صددرصد اما بسیار مفید است. از این نیرو برای سازندگی در اجتماع استفاده کنید. مواظب باشید که در عمل سخت گیر، سرزنش گر، پشت سرگو و بی تفاوت نباشید و مهمتر از همه اینکه با زبان خوش دیگران را ارشاد کنید با تلافی و مهربانی و با استدلالی که در خور فهم مخاطب باشد.

خلاصه درس بیست و سوم

- اگر امر به معروف و نهی از منکر به درستی در جامعه اسلامی چاره عمل نپذیرند بسیاری از معصیات از جامعه رخت بر خواهد بست.
- امر به معروف و نهی از منکر به دو صورت مثبت و منفی قابل پیاده شدن است.
- مسلمین باید هر چه باشند که حتماً امر به معروف و نهی از منکر در کلاس یا تعلق مهربانی، انجام خوف خوف چرا که توهم احساسات ضربه خورده عملی بسیار مشکل است.
- همانگونه که سخت گیری در انجام امور نادرست است، بی تفاوتی، نیز گناهی بزرگ محسوب می شود.
- امر به معروف و نهی از منکر اگر چه وسیله صد درصد کنترل کننده های نیست اما از مسائل بسیار ارزشمند و قابل توجه است.

الحق. ایمان لسانی؛ ایمانی است که در دل رسوخ نکرده است. در سوره حج خداوند می فرماید:

بعضی از مردم خداوند را به زبان می پرستند، لذا هرگاه خیر و نعمتی به آنها برسد اطمینان خاطر پیدا می کنند و اگر فتنه ای به آنها برسد از خداوند روگردان می شوند. روشن است که چنین ایمانی نمی تواند انسان را در برابر خرایز کنترل کند. چنین انسانی مصداق همان افرادی است که در مواقعی که خبری به آنان برسد سرکشی می نمایند و اگر هم شوری به آنان رسیده، جزع و بی قراری خواهند کرد، چرا که موجوداتی حریص و بی صبرند.

ب. ایمان برهانی: این ایمان از راه برهان در عقل انسان رسوخ می کند و با گرفتن شک از عقل، او را قانع می سازد. اگر چه این مرتبه از ایمان فراتر از ایمان لسانی است ولی قادر به کنترل خرایز نیست. چه بسیار افرادی وجود دارند که در اثبات معاد دلایل محکمی ارائه می کنند ولی در زندگی آنها گناه وجود دارد، از آن رو که نفسی اقاره را مهار نکرده اند و هر چند با دلایل فراوان به اثبات خداوند می پردازند، در عین حال نافرمانی او را می کنند.

ج. ایمان قلبی: چنین حالتی، ایمانی عاطفی و یقینی است که در دل رسوخ کرده است و انسان، خدا و معاد را از قلب و جان باور کرده است. مؤمن در این موقعیت به مرحله ای رسیده است که خداوند را از رگ گردن به خود نزدیکتر احساس می کند. امام سجاد (ع) در دعای ابو حمزه می فرماید:

درس بیست و چهارم

ایمان

تا اینجا نیروهای مختلفی که با کمک آنها انسانها توانایی می یابند به کنترل رفتار و کردار خویش پردازند معرفی شدند و پیرامون آنها مطالبی ارائه شد. نکته حائز اهمیت آنکه در تمامی موارد ذکر شده، عدم توفیق کامل و ناتوانی در مهار صد درصد انسان مشاهده می شود. در این مبحث به معرفی و بررسی ایمان، به عنوان عاملی که قادر به کنترل تمام عیار انسان است می پردازیم.

از دیدگاه قرآن کریم و در معارف اسلامی در مقام تبیین و تشریح ایمان، اقسام و مراتبی برای آن قائل شده اند که اجمالاً بیان می کنیم:

معلمها هستند که قادرند نسل آینده را عوض کنند و باید بدانند که تأثیر دبستان از دبیرستان و دانشگاه بیشتر است. شاگردان را با عمل آموزش دهید و مسلمان کنید.

مقابل اوامر شرع مطیع باشد و به آنها اهمیت دهد.

دوم اجتناب از گناه است. یعنی دوری نخستین از تمام منہاجاتی که در شرع

آمده است. گناه آتشی است که ایمان را هر چند رسوخ کرده در قلب باشد

از ریشه می‌سوزاند و قسارت قلب در پی دارد، بنا بر این باید شدیداً از آن

پرهیز کرد.

سوم بجای آوردن مستحبات است. مسلمین باید مستحبات دینی را تا

اندازه‌ای که کار و زندگی ایشان فلان نشود بر پا دارند. در این ارتباط اهتمام

در خدمت به خلق خدا که از والا ترین مستحبات است جایگاه ویژه‌ای دارد.

البته باید توجه داشت که شغل مسلمی اساساً در بردارنده چنین حالتی در

خود است.

اهتمام به نماز شب و همچنین شرکت در مجالس مذهبی و توفیل به

پیشگاه مبارک انمه طاهرین (ع) که وسایط فیوضات الهی هستند، از نکات

مهمی است که رعایت آنها لازم است.

خلاصه مطلب آنکه نیروهای ذکر شده و خصوصاً ایمان را باید در

جهت سازندگی اجتماع به کار گرفت. مسلمین عزیز موظب باشند که در

عمل مستگیر، سرزندگی، پشت سرگو و بی تفاوت نباشند و مهمتر از همه

اینکه با زبان خوش دیگران را ارشاد کنند، با زبان ظلف و مهربانی و با

استدلالی که در خور فهم مخاطب باشد.

خلاصه درس بیست و چهارم

- در پیش اسلامی، ایمان حقیقی حاصل است که قادر به کنترل کامل انسان است.
- ایمان لسانی، ایمان پرهانی و ایمان قلبی؛ انواع ایمان در معارف اسلامی است.
- ایمان لسانی و ایمان پرهانی قادر به کنترل کامل خویش نیستند و آنچه که مورد نظر است ایمان قلبی است.
- ایمان قلبی در دل رسوخ می‌نماید و دارای مراتب علم الیقین، حین الیقین، حق الیقین، مقسم می‌شود.
- به دست آوردن ایمان قلبی دو گروه تقید به فرائد شرع، اجتناب از گناه و به جای آوردن مستحبات دینی است.